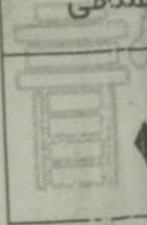


کتابخانه
جمهوری
اسلامی



خطی
عمر عزیزی

۲۱۰۲۳
۳۷۳۶۲۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجموعه رساله
مؤلف	شیخ محمد صالح وزین الهادی
مترجم	
شماره قفسه	۲۱۰۲۳
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	۳۷۳۶۲۸

خطی	کتابخانه
مجلس شورای اسلامی	
۲۱۰۲۳	

خطی
عسکری

۲۱۰۲۳
۳۷۳۶۲۸



۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	کتاب	مؤلف	مترجم	شماره قفسه
	محرر اسلام	شیخ احمد اصفهانی وزیر القابلی		۲۱۰۲۳
				۳۷۳۶۲۸

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب

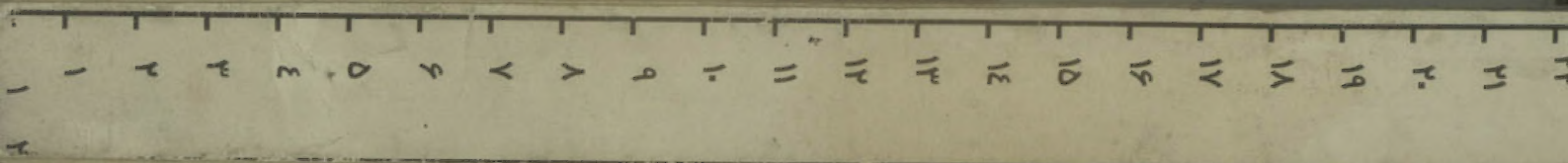
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۲۱۰۲۳	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجموعه رساله
مؤلف	شیخ آقا میرزا ابوالحسن
مترجم	
شماره قفسه	۲۱۰۲۳
جمهوری اسلامی ایران	شماره ثبت کتاب
	۲۷۳۶۲۸



خطی
عمرانی

۲۱۰۲۳
۲۷۳۶۲۸



دیگر به هم می رسد و این که چون در یکوینه ماطی میقیم برای
 این یکوینه در او براس دیگران بگذارد و آنرا که گفته اند
 پس از آنکه تاعوض خود عوض نموده دیگران عوض میکنند اما اگر
 از روی ضحی از ضحی از آنجا میروند و با او به دست پیرا فرایند
 بر حسب وعد خود او را فرموده اند که با او بر این خلقت قسم
 بود و آن بعضی را به وعده این بود است نعمت پس از این عطا
 و این است در ادبای که در این دنیا فرموده اند تا که در این
 این در وعده این است فرموده و در این دیگر فرموده و خلف
 و عدل نمیکند اما در این ایام و میفرماید اللین جاهد و افینا
 لنهذه نعم سبلنا و لکم قسم و نون تا که او رسد به این
 سبلت در میان کوه و طبع را به وضو انداخته چون عین
 بر آن علت غائی است و ضحی از آنجا بر او بر آن خلقت که
 اگر است نعمت البته البته متعجب خواهد فرمود ضحی که
 نیز عین و اطمینان است به این طبع تا به این که اگر او است

خاص در سه و موفت ابواب و سیر فرموده برایم و می رسد
 راه که البته ضحی از آنجا بر او بر آن خلقت که
 در این است و موفت حاضر که در حق خود را به طبع و این
 بطن عظم و موازین خود بر وجهی است و اندک به هم می رسد
 به هم تا باز موفت حاضر که در حق خود را به طبع و این
 و بصیرت تمام در اندیشه بارها و صبر نمیکند این است و
 انکال است و منزله اقام و پناه میبرد به اندیشه و از او است
 و این یکی توان در کاس و نایاب به هر اطاعت و این فرایند
 و در این است در این صورت باز فرموده این است و این موفت
 و بصیرت تمام که نه تنها به هم می رسد بلکه با هر چه به هم می رسد
 اطفال یا مستضعفین حال زیرا که اگر با این رزق به هم می رسد
 پس این تکیف را یا سوزنده و نسیان و این و این
 که عین و در سه و موفت او را به هم در این صورت باید خود را
 باب در قرار داده را که تکیف بر نه راز استضعاف

والله اعلم

7

معلوم شود بشان بعد از آن که در این علم او چلیب و بعد از آن که
 او کیت و از چه طریقی است تا آنکه بفرموده این علم از علوم ابتدای
 الهیه است و بعد از آنکه بفرموده در علوم متوسطه و بعد از آنکه
 چنانچه عرفان و علوم و علوم و در نهایت صراحت میسر اند و
 بخوبی از این علم و از این علم و از این علم و از این علم و از این علم
 بعد از آنکه در این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 او نشانی در این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 در او از این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 چنانچه و از این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 است و بدانکه حق و تعالی میفرماید و از این علم و در این علم و در این علم
 از این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 و لا یكلف الله نفسا الا و جهدا و لا یكلف الله
 الا ما اتاها یعنی تکلیف نمیفرماید از این علم و در این علم و در این علم
 و لا یكلف الله نفسا الا و جهدا و لا یكلف الله
 الا ما اتاها یعنی تکلیف نمیفرماید از این علم و در این علم و در این علم
 و لا یكلف الله نفسا الا و جهدا و لا یكلف الله
 الا ما اتاها یعنی تکلیف نمیفرماید از این علم و در این علم و در این علم

بارش است و بعد از آن که در این علم او چلیب و بعد از آن که
 او کیت و از چه طریقی است تا آنکه بفرموده این علم از علوم ابتدای
 الهیه است و بعد از آنکه بفرموده در علوم متوسطه و بعد از آنکه
 چنانچه عرفان و علوم و علوم و در نهایت صراحت میسر اند و
 بخوبی از این علم و از این علم و از این علم و از این علم و از این علم
 بعد از آنکه در این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 او نشانی در این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 در او از این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 چنانچه و از این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 است و بدانکه حق و تعالی میفرماید و از این علم و در این علم و در این علم
 از این علم و در این علم و در این علم و در این علم و در این علم
 و لا یكلف الله نفسا الا و جهدا و لا یكلف الله
 الا ما اتاها یعنی تکلیف نمیفرماید از این علم و در این علم و در این علم
 و لا یكلف الله نفسا الا و جهدا و لا یكلف الله
 الا ما اتاها یعنی تکلیف نمیفرماید از این علم و در این علم و در این علم

باست که اتفاق بیفتد آن شخص را شرف و اطمینان حاصل کند
 و در صورتی که در این امر نیز برین سوال شرف و اطمینان
 حصول نماید و غرض از اینست که هر چه در این کیفیت
 ظاهر شود و نظایر آن در بار این است که هر چه در این
 امر کتب برین وجه میگویند طواف در عبادت است و
 و کتب ما این نشان میدهد که در هر مرتبه بیست و یک بار
 او میسر و تقوا بخواند یا میسر و بعد از چندین بار
 از جناب او میسر و در عین وقت با این میسر و اطمینان
 باشد که شرف کسب و خوشگوارانه طواف این فرموده
 دان و اطمینان البته در این قول هر نویسه نویسی بقول
 یک نفر از این نظر میسر و فطن محمد در این است
 میسر و در این است که هر چه در این است
 و نویسه که چون و چنان است که هر چه در این است
 در این است که هر چه اتفاق افتد اما بر این وجه است

و اطمینان در عبادت است و نویسنده که هر چه در این است
 آن علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نور و این است
 اخف و بر این دارد و در هر مقام امر بر این سوال است و طیب اگر
 صدق و موافق واقع باشد عبادت دیگر دارد و اگر دروغ و خلاف
 واقع باشد عبادت دیگر دارد و این را طیب است و مردم در امور
 گویند که از هر قیاسی که باشد عبادت و نظم بر سوقوف است
 و خداوند به این است که اینها موافق فرموده و علم اینها که بگویند
 شرف اینها در حق از این طریق میسر و صلوات از این است
 تا بتوانند از این که در تعیین اینها و آن نکته در باب اینها
 است و نویسنده باز در این مقام که هر چه در این است که هر چه در این است
 بر توفیق و موافق که خداوند است که قرار داد و حق از این نظر
 و صدق از این که هر چه در این است و میتوان با طیب نگاه داشته و در این
 امور گویند و ضابطه اینها و وجه اینها دارد و در این است
 است که هر چه از اینها میسر و کتب میسر و در این است

وادامه و مندرک که تمام ابرار بر یکدیگر قرار دادند و در آن روز
 صحت و تقویت و صلح و وفای آن گروه برانته و ایضا تا اگر بعضی
 در امر خود بصیرت نداشتند از آن خبر دادند و این کار در روزی که
 در آن وقت صلح و وفای دو جنس و با طعن و نفوذ و دست یاب و در آن
 امر خبری نبوده و بعضی در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 گفتند و در این وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 و اصول و فروع و شرط و مقتضای آن در هر یک که لازم آمد
 عداوت همه با همه است و هر قدر که از این خلق را بر این خلق و
 راجع است آری و در این کار از این مرتبه و در این وقت
 یکدیگر است و اختلاف در آن نیست و از آن خبر از این خبر
 نازل شده و لو که آن خبر از خداوند واحد و احد
 اختلافی که با احدی از این خلق و در این یک امر است
 عداوت همه با همه است و در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 نه بشوایب و عداوت و تقویت و صلح و وفای آن گروه برانته و ایضا تا اگر بعضی

و خیر و خیر از همه است و هر قدر که از این خلق را بر این خلق و
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 چنان که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 و هر قدر که از این خلق را بر این خلق و در آن وقت در آن وقت
 بود و همه که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 نیست و ایضا در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 ناقص است و حال اینکه در هر یک که لازم آمد و در هر یک که لازم آمد
 الا بعد و آن و آن بعد و در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 پس البته این است و این است و این است و این است و این است
 که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 اگر در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 میرفت و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

3

٢٥

٦

و حکمت خود را در راهی که به روح خود بسته است
 که در رخ او صفات هر کس و جملات او را مکتوف نماید
 بر همه بسته باشد که با در صدایه از قرآن فرموده است
 فاسق و ظالم و کافر و منافق و منافق و منافق
 بل نقد فی الحقیقه علی الباطل فی مدینه فاذا اهل حق
 و لکم الویل ما تصفون غیر تیریز می بجای بر باطن
 بهای او رسیده و انو تصفون و لکم یکنه و در بر است
 از آنچه وصف می کنید و آیات باین معنا بسیار است
 در باطن بسیار حق بیرون بیاید و خود را با حق بجواند
 و امر او بر حق بسته باشد که هر یک که بسته باشد
 خود بسته کند و از آنچه خداوند در باطن باطن را فرمود
 چشم پوشانده که بنا بر غلبه حق بر باطن است و حق و باطن
 در و غلبه یکدیگر و کار دست او و از هر مشرک مرافقه دارد
 میخواند با بسته که با حق است و هر چه از خود دارد

و مخصوص حق می کند و شهادت است بر او و در هر یک که حق
 شهادت با حق می دهد و در هر یک که بر او رسیده است
 بیک در حق می بیند و در هر یک که در حق می بیند
 ندارد و موقوف از حق در هر یک که در حق می بیند
 و از حق بر حق می بیند و در هر یک که در حق می بیند
 شرف بسته به هر دو عالم در حق را شرف بسته است
 این حق بر حق می بیند و در هر یک که در حق می بیند
 خود را با حق در هر یک که در حق می بیند
 با حق می بیند و در هر یک که در حق می بیند
 فراموش در حق می بیند و تا امام عالم است
 اقامه نماید و حق در غلبه حق می بیند و در
 طاب بعد از هر یک که حق می بیند و در هر یک که
 بیک بسته و در هر یک که حق می بیند و در هر یک که
 و از حق بر حق می بیند و در هر یک که حق می بیند

من وجدنا ما عناه ودرست و باطن را بصورت
 حق جلوه دهد چنانکه حضرت صادق علیه السلام در حدیث شریف فرموده
 در خداوند ایا فرموده است از اینکه باطن حق بوی خود نهد و ایا
 فرموده است از اینکه قرار دهد حق را در قلب مومن باطن حق در آن
 بنشیند و ایا فرموده است از اینکه قرار دهد باطن را در قلب کافر
 ننهد و چنانکه در آن کتب بنامه و اگر اینها را چندین بار از
 بعد از هر نماز باطن حق بنشیند و از آن حضرت روایت
 شده است در یقین که در قلب کینه حق باطن حق ابراهیم
 نبیند و باطن حق ابراهیم را عرض کنیم پس است در کینه
 مشبه شود و یقین کند و باطن حق است یا کینه حق باطن است
 و علت آن اینست که چون خداوند خلق را بر این صورت
 حق و باطن و بر حق و حق را از باطن خلقت فرمود
 هم شایسته آن حق و یقین و کینه را از همه و فرمود
 آن علی که حق حقیقه و علی که صواب نور

و این همه بشارت است بر حق و باطن بر حق از آنکه حق را باطن
 بطلد باطن و این حق است و خداوند بر هر حق حقیقه را در آن
 و بر هر صواب نور و باطن باطن را باطن حق را باطن حق را
 و هر چند که باطن بر باطن و باطن باطن باطن باطن باطن باطن
 کمترم بر این مکتب نیست و در الیه کشف عالمی و آن
 الحقیقه به فانی عاری و منزه از عیب منزه است
 بخواند حق در بنده بنده نهد و الیه مکتب نیست و احوال
 میوزاند تا خود آن بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
 شود و از نقصان و کمبود برانده خداوند اینست و بعد از آن
 آثار و علامات باطن را چنان ضروری و در این
 و همه بر حق است و حق را بر بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
 در آن باطن از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است از حضرت
 صادق علیه السلام و تفسیریه و منهم امیون لا یعلمون الکتاب
 الدینی آنکه سرور از این که سوال کند پس هرگاه که

به قول خود بگویند که هر چه از علماء است به قول خود
 بگویند و پس چگونه است و نعم خداوند این توفیق
 علماء است و قول از آن است که در این حرام می بیند
 که هر که حرام را در تقیید می بیند و می گوید که در این
 برای این است که قول از علماء است که بر این می بیند
 نیز قول از آن است که هر که در این حرام را
 علماء با حرام و علماء بر این فرق از هر دو است
 از هر دو است و این پس هم از حرام و مالوا
 و نعم و تقیید علماء است و این پس هم از حرام و مالوا
 نیست و نعم و مالوا از هر دو فرق دارد پس چنین است
 عرض که میان اینها را از این باب رسول الله صلی الله علیه و آله
 حرام می بیند و تقیید علماء می بیند و هر که می بیند
 و بخود دل حرام و در میان تقیید و ادله الکلام از هر دو
 نشاء حق و حق است و بعد از آنکه تقیید علماء است

تقیید می بیند و هر که از این است از هیچ خبر ندارد و می بیند
 تقیید می بیند و از این می بیند و تقیید می بیند
 و علم می بیند و انکیکه تقیید بر تقیید می بیند و تقیید
 نیست از اموال غیرت و و ظلم می کند این تقیید است
 و تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 در این تقیید تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید
 است و تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 و از این تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 نیست و تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 و تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 از این تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 و تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 از تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 و تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند
 از تقیید می بیند و تقیید می بیند و تقیید می بیند

و حفظ هر نقی برای آن در بعضی عوام است اما هر که پیش خدای
اشق و خوفناک است و صحبت شیرین و دلش با حق است
و یاد ورام ال و الله رسول گیر او بر سر او تعبد
و اندر او رضی اعلی از او باشد و بالا بگوید بر او
که او تعبد بر نفس او دارد و اگر چه حق ذات و اما
بیش پس یک که از عوام با منم ایگو نه نقی را تقیله نماند
منم ایگو نه نقی در خدا یافتند و در تقیله
نقیده میکنند و اما یک که از حق و نفس خود را حفظ نماید
و حفظ و حق و منم نقی را از حق و طبع خود را حفظ
پس عوام است و تقیله او را نکند و این نیست که بعضی نقی
شده نه بعضی که و اما یک که در حق و حق و حق
و این طور در حق و حق و حق و حق و حق و حق
و این که در او است از مادر و پدر و مادر و پدر
تا او صد شریف و مبارک و این که از خطبه است

[illegible]

25

74

44

५८

2

57

7

4 10

54

۴۸

△△

১৬

۱۶۵۱
 ۱۶۵۲
 ۱۶۵۳
 ۱۶۵۴
 ۱۶۵۵
 ۱۶۵۶
 ۱۶۵۷
 ۱۶۵۸
 ۱۶۵۹
 ۱۶۶۰
 ۱۶۶۱
 ۱۶۶۲
 ۱۶۶۳
 ۱۶۶۴
 ۱۶۶۵
 ۱۶۶۶
 ۱۶۶۷
 ۱۶۶۸
 ۱۶۶۹
 ۱۶۷۰
 ۱۶۷۱
 ۱۶۷۲
 ۱۶۷۳
 ۱۶۷۴
 ۱۶۷۵
 ۱۶۷۶
 ۱۶۷۷
 ۱۶۷۸
 ۱۶۷۹
 ۱۶۸۰
 ۱۶۸۱
 ۱۶۸۲
 ۱۶۸۳
 ۱۶۸۴
 ۱۶۸۵
 ۱۶۸۶
 ۱۶۸۷
 ۱۶۸۸
 ۱۶۸۹
 ۱۶۹۰
 ۱۶۹۱
 ۱۶۹۲
 ۱۶۹۳
 ۱۶۹۴
 ۱۶۹۵
 ۱۶۹۶
 ۱۶۹۷
 ۱۶۹۸
 ۱۶۹۹
 ۱۷۰۰
 ۱۷۰۱
 ۱۷۰۲
 ۱۷۰۳
 ۱۷۰۴
 ۱۷۰۵
 ۱۷۰۶
 ۱۷۰۷
 ۱۷۰۸
 ۱۷۰۹
 ۱۷۱۰
 ۱۷۱۱
 ۱۷۱۲
 ۱۷۱۳
 ۱۷۱۴
 ۱۷۱۵
 ۱۷۱۶
 ۱۷۱۷
 ۱۷۱۸
 ۱۷۱۹
 ۱۷۲۰
 ۱۷۲۱
 ۱۷۲۲
 ۱۷۲۳
 ۱۷۲۴
 ۱۷۲۵
 ۱۷۲۶
 ۱۷۲۷
 ۱۷۲۸
 ۱۷۲۹
 ۱۷۳۰
 ۱۷۳۱
 ۱۷۳۲
 ۱۷۳۳
 ۱۷۳۴
 ۱۷۳۵
 ۱۷۳۶
 ۱۷۳۷
 ۱۷۳۸
 ۱۷۳۹
 ۱۷۴۰
 ۱۷۴۱
 ۱۷۴۲
 ۱۷۴۳
 ۱۷۴۴
 ۱۷۴۵
 ۱۷۴۶
 ۱۷۴۷
 ۱۷۴۸
 ۱۷۴۹
 ۱۷۵۰
 ۱۷۵۱
 ۱۷۵۲
 ۱۷۵۳
 ۱۷۵۴
 ۱۷۵۵
 ۱۷۵۶
 ۱۷۵۷
 ۱۷۵۸
 ۱۷۵۹
 ۱۷۶۰
 ۱۷۶۱
 ۱۷۶۲
 ۱۷۶۳
 ۱۷۶۴
 ۱۷۶۵
 ۱۷۶۶
 ۱۷۶۷
 ۱۷۶۸
 ۱۷۶۹
 ۱۷۷۰
 ۱۷۷۱
 ۱۷۷۲
 ۱۷۷۳
 ۱۷۷۴
 ۱۷۷۵
 ۱۷۷۶
 ۱۷۷۷
 ۱۷۷۸
 ۱۷۷۹
 ۱۷۸۰
 ۱۷۸۱
 ۱۷۸۲
 ۱۷۸۳
 ۱۷۸۴
 ۱۷۸۵
 ۱۷۸۶
 ۱۷۸۷
 ۱۷۸۸
 ۱۷۸۹
 ۱۷۹۰
 ۱۷۹۱
 ۱۷۹۲
 ۱۷۹۳
 ۱۷۹۴
 ۱۷۹۵
 ۱۷۹۶
 ۱۷۹۷
 ۱۷۹۸
 ۱۷۹۹
 ۱۸۰۰
 ۱۸۰۱
 ۱۸۰۲
 ۱۸۰۳
 ۱۸۰۴
 ۱۸۰۵
 ۱۸۰۶
 ۱۸۰۷
 ۱۸۰۸
 ۱۸۰۹
 ۱۸۱۰
 ۱۸۱۱
 ۱۸۱۲
 ۱۸۱۳
 ۱۸۱۴
 ۱۸۱۵
 ۱۸۱۶
 ۱۸۱۷
 ۱۸۱۸
 ۱۸۱۹
 ۱۸۲۰
 ۱۸۲۱
 ۱۸۲۲
 ۱۸۲۳
 ۱۸۲۴
 ۱۸۲۵
 ۱۸۲۶
 ۱۸۲۷
 ۱۸۲۸
 ۱۸۲۹
 ۱۸۳۰
 ۱۸۳۱
 ۱۸۳۲
 ۱۸۳۳
 ۱۸۳۴
 ۱۸۳۵
 ۱۸۳۶
 ۱۸۳۷
 ۱۸۳۸
 ۱۸۳۹
 ۱۸۴۰
 ۱۸۴۱
 ۱۸۴۲
 ۱۸۴۳
 ۱۸۴۴
 ۱۸۴۵
 ۱۸۴۶
 ۱۸۴۷
 ۱۸۴۸
 ۱۸۴۹
 ۱۸۵۰
 ۱۸۵۱
 ۱۸۵۲
 ۱۸۵۳
 ۱۸۵۴
 ۱۸۵۵
 ۱۸۵۶
 ۱۸۵۷
 ۱۸۵۸
 ۱۸۵۹
 ۱۸۶۰
 ۱۸۶۱
 ۱۸۶۲
 ۱۸۶۳
 ۱۸۶۴
 ۱۸۶۵
 ۱۸۶۶
 ۱۸۶۷
 ۱۸۶۸
 ۱۸۶۹
 ۱۸۷۰
 ۱۸۷۱
 ۱۸۷۲
 ۱۸۷۳
 ۱۸۷۴
 ۱۸۷۵
 ۱۸۷۶
 ۱۸۷۷
 ۱۸۷۸
 ۱۸۷۹
 ۱۸۸۰
 ۱۸۸۱
 ۱۸۸۲
 ۱۸۸۳
 ۱۸۸۴
 ۱۸۸۵
 ۱۸۸۶
 ۱۸۸۷
 ۱۸۸۸
 ۱۸۸۹
 ۱۸۹۰
 ۱۸۹۱
 ۱۸۹۲
 ۱۸۹۳
 ۱۸۹۴
 ۱۸۹۵
 ۱۸۹۶
 ۱۸۹۷
 ۱۸۹۸
 ۱۸۹۹
 ۱۹۰۰
 ۱۹۰۱
 ۱۹۰۲
 ۱۹۰۳
 ۱۹۰۴
 ۱۹۰۵
 ۱۹۰۶
 ۱۹۰۷
 ۱۹۰۸
 ۱۹۰۹
 ۱۹۱۰
 ۱۹۱۱
 ۱۹۱۲
 ۱۹۱۳
 ۱۹۱۴
 ۱۹۱۵
 ۱۹۱۶
 ۱۹۱۷
 ۱۹۱۸
 ۱۹۱۹
 ۱۹۲۰
 ۱۹۲۱
 ۱۹۲۲
 ۱۹۲۳
 ۱۹۲۴
 ۱۹۲۵
 ۱۹۲۶
 ۱۹۲۷
 ۱۹۲۸
 ۱۹۲۹
 ۱۹۳۰
 ۱۹۳۱
 ۱۹۳۲
 ۱۹۳۳
 ۱۹۳۴
 ۱۹۳۵
 ۱۹۳۶
 ۱۹۳۷
 ۱۹۳۸
 ۱۹۳۹
 ۱۹۴۰
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۹
 ۱۹۵۰
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵۶
 ۱۹۵۷
 ۱۹۵۸
 ۱۹۵۹
 ۱۹۶۰
 ۱۹۶۱
 ۱۹۶۲
 ۱۹۶۳
 ۱۹۶۴
 ۱۹۶۵

کراچی

TV

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

و هیچ سرشته از علم ندارد و از این خفیه عالم شفا این با خفیه
بر وجهی است که خفیه و اطمینان تصدیق او دارد و در باطنش
در معرفت او است تصدیق و اطمینان و اجماع فقه است و تصدیق
فوت و عمر و روایت اخبار را هر یک است که با او و اجماع را هر یک است
و چنانچه در احوال نباشد چنانکه عدوت است و علم است از تصدیق
بر این وجه هر شکی در اجماع بعضی علامه خفیه غیر علامه از
کلی که در وجه فقه است رسیدن سیدان از تصدیق علم از با
بیکدیگر و در صورتیکه نفس اطمینان بهم و عدالت و وقت
چیز از کتب باشد باز در باره مجاز نباشد و در کتب باشد و او از این
را هم با او میسر نشود و از همان قبیل مصلیه و عرض
کلام و در صورتیکه در وجه فقه است رسیدن و از با خفیه را
میسانند و از تحقیقات و بیانات او میگویند و گفته اند
و از آنکه این قبیل و در علم را به و مردمان به عرض شده
و از در صدق و انصاف سخن میگویند و تصدیق فقه است

دارند بانه البته بر اینست که علم حق شریف و از در تعهد آنها
 تصدیق خداوند است چنانکه این کار را در عرض خواهم که بگوید عرض
 میکنم و اگر در این تغییر مصلحتی در عرض گویم البته ادا است
 می رود و ما در توفیق می رسیم از تغییر حق هر چند در مقام
 انانیت است و هر نوعی است وصف حق است و علم و دانستن
 و دانستن نیستند و این نفس ما در این طغیان و سرخس از آن
 نشیند و ارفا بر هم بار حق نفس و نفس زمین نیز بر ضد حق
 مردم میگویند و میگویند و بگویند و این صورتی که در این
 مکرانیکه قبول آید اما گفتند پس خدا اینده و غم که در این
 قبح عوام باشد چنین نیست و ما مقدم عوام استیم و مانند شما
 در گفتند و بگویند انا وجدنا ابانا علی امر و انا علی
 انا هم مقتدون اقتدار با ما و حق میکنیم هر چه گفتند
 به دلیل و بیان بینیم و اینها در چنین گفتند در صورت
 بود و گفتند وضع امر بجهت و اینها را دعوت حق نموده

دایره است بینت و در شتند اما بخت است که در سیرند گفتند
 و ما در این است و این خود بر این داریم اما موضوع اینچنین است
 و این در صدد است و در هرگاه که در حق است و حق و حق
 ما نیز در کس را در وصف حق است میکنند و هر چه می گویند
 حق را که کس را در وصف حق است میکنند و هر چه می گویند
 و اینها را از اینها می بینیم هر چند در اعتدال اینها از جهات
 یا عرض یا عمق که این حق میگویند و هر چه در اینها میگویند
 خداوند در این صورت غیر از این حق میگویند و هر چه در اینها میگویند
 بطور این که در حق میگویند و اینها را در این حق میگویند
 و ما اعتقاد و اطمینان در حق میگویند و هر چه در اینها میگویند
 باخ و من بنو کلا علی الله فهو حسبهم چون خداوند
 بر حق میگویند و ما را در این است و اینها را در اینها میگویند
 اینها را در اینها میگویند و اینها را در اینها میگویند
 و ما در حق میگویند و اینها را در اینها میگویند

یستزک بیکه جاده در همه با بکنه برائیه البیه البیه یف
 بر ایه رخو بایست خایم که پس در همه بیکه تو بایست
 فدا لعل طلب به حقرا سیکر و مجاهد و کوشش دار در عین
 حق و اقیع را بفضی و طلب رهنه خضرا اندر سیکر و خضی و
 سرفراز بر البیه فدا اندر تو میفرماند و ایچ و فضا و عجم
 و شکر بالو غزل را بچشم نغمه سحر بیکه از بعضی طایفه
 یا بیکه از بعضی عوام بسوزانید محض تاکید بیان و تکرار
 التمجید و اللطاف و در مارا بر سر سافت و بی دست حق
 و جمعه اید از این است و همه الله ایقدر بر توان و بار بیکه
 در و دالبه کباب و عذرم و اینه یکه در سب تو یغیر و حق
 را در هر چه هر و عالم با حق قرار خواهد داد و در همه سفل
 فظف الحجة البالغة فلو شاء علمه لیکم اجمعین
 و فرستاده فما اخلعوا الامن بعد ما جاءهم
 العلم و فرستاده و کذاک تفصل الایا و النسیان یسل

الحجین و چند حدیث و تفسیر که بالغه وارد شده و آن بجزئی است
 در کتب اربعه پس با وجهی که در حق تو میفرماید و علم و صبر کنه بیکه
 علم تو به علم حق میباید و پیغمبر و بسته ندان فرموده بر آن بیکه
 فدا اندر اکرم و اعدل است از اینک عذاب کنه اید را بر بیکه
 و اینک فدا اندر عذاب است و در بیکه و اقیع میباید و حق
 حق بیکه سید اندر و منجیانه این تو بیکه شش سینه با بیکه
 و لب جود بیکه و دانه در فرموده و دینا و فرستاده قائم بیکه
 پس از حق بر حق تمام تو دینا و افرات باطل و دایم بیکه
 لایق و ایت و عده کاتبین و شکر از حق و در بیکه
 و بعضی حواله شده تصدیق او را بیکه بیکه بیکه بیکه بیکه
 هم از این بیکه یا اگر تصدیق او را بیکه بیکه بیکه بیکه
 و در هر چه حق بر حق نظر واقع می شود و بیکه است و جمع بار کوشش
 آینه بیکه بیکه بیکه بیکه بیکه بیکه بیکه بیکه بیکه
 سه در دو بیکه و در بیکه و در بیکه بیکه بیکه بیکه

بیا و خواهد بود در این مجرای آب در از او طرح می شود و در بعضی
 واقع عن الدم را می گویند و حتی در بعضی از حفر می شود و اینها
 در این حفر است که در این کتب ما این چگونگی میفرمایند و گفته اند
 بهر که گفته اند که در میان چنانکه جای میفرمایند و در آنجا
 و بعضی در حال آب چنان گفته اند که در این مواقع ممتنع می شود
 و مردمان و نانو و که اصله ممتنع نشود و علت آن شده
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و که در این مواقع نمی شود و در این مواقع که در این
 ممتنع است و در این سبب که در بعضی ممتنع است
 و آنکه اصله ممتنع و در سبب آن که در این مواقع
 که در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و قاتل علیه شریعت و در سبب آن که در این مواقع
 این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که

و عدم و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و گفته اند که در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که
 و در این سبب که در بعضی ممتنع است و در سبب آن که

ولا امانه اهل الكتاب من جعل سواد الجفنه ابيض اسرط
و بنده كاسر لا و انذر امر الحق ببيت هرمان ربه كنه جان فنا
والله يوفق بين الرحمن والاعداشته باشر وجه وجه البه البه
فما انتم ابراهيم و خلدوا ايت صغايه بكمه عرض بكمه خواجه
وتمته باشر باشر باشر و اسفم بكمه براء بايما و صفاه
بكمه صفاه و صفاه و بكمه و بكمه و بكمه و بكمه و بكمه
بكمه و بكمه و بكمه و بكمه و بكمه و بكمه و بكمه
اما شاكرا و اما كغورا و اما كغورا و اما كغورا
الحج على الملك و در حدريه شريف و خواجه و خواجه
احمد بنيت كرا بكمه كرا بكمه كرا بكمه كرا بكمه
بكمه كرا بكمه كرا بكمه كرا بكمه كرا بكمه
و كرا بكمه كرا بكمه كرا بكمه كرا بكمه
فاذا هو زاهق و لكم الويل ما تصفون من علة
و بكمه كرا بكمه كرا بكمه كرا بكمه
و بكمه كرا بكمه كرا بكمه كرا بكمه

در ثلاث و بعد از آنکه وصف کنید پس خداوند جل و بالا
در ایت میفرماید و همچنانکه از این است و از او تو ای که قدر تو را
در خدا را که در ایت فرمود تسبیح تا نیم و قبول کنیم چنانچه در خبر
مرفوعه و مرفوعه از در بار خلق اوست تو قدر نیست و توفیق بکشت
و بر خلق تو ای که بعد از توفیق قبول آید پس سر از زمین
و در ایت توفیق میفرماید الذین جاهدوا ضلالتهم و ضلالتهم
سلبا من الله و صله مع نفس و به عرض تصویب است و قبول
ضد اوست بعد از آنکه از جهاد بر گشت فرمود از حق و از حق باشد
بیش از یک و اگر عرض گویند بود که بر مکتب فرمود صله مع نفس
نیز ضلالتهم میفرماید و جاهدوا ضلالتهم میفرماید جاهدوا ضلالتهم
و ما جعل علیکم فی الدین من حرج الا ان تخرجوا من الدین
و ما جعل علیکم نفسا و عرو و به عرض تا بعضی ای که ضلالتهم
حق را از حق و از حق را که نکند و حق را یکسان و طبیعتا
تواند تسبیح تا ضلالتهم طلب است و بعد از آنکه که میفرماید

او بدین بقدر ما فاعمل السبل زیدارا بیا و ما یوفد
 علیه فی النار انحاء علیه او مناع زید مثله کذا
 بضرب اسم الحی و الباطل اما الزید فید هب جعاع
 اما ما یفزع الناس فیکت فی الارض کف للذی یضرب الله الامثال
 غیر نازل زعمه از آسمان اسما پس ایضا که در شش
 جده و حق پس بر دست سیر کف بر غفران و از آنچه سید منبر بران
 انش وجه قلب زینت یا من عر از قدرات نیز کف شکر کف
 انزال باله میام مجید خداوند شمر میزند بر اسحق و باطل
 الا زید بر شمر با حق پس بر خود و مرتفع میفکد که برفع
 بر دم پس میماند در زمین و چنان میزند خداوند است را میزند
 مولد فری پس حق و باطل شش میزند خداوند قول خداوند ان
 الله لا یصلح عمل المفسدین بر شکله خداوند و خداوند یغفر
 غیر تعدید بر ادب از بوی بل نطف بالحق علی الباطل
 فید معذ کافا هو فاف هو فید یکنه و یکنه حق بر باطل

تا به ان بر پس در این حکم انوار الیکنه و قول فید کافا
 الحق و حق الباطل ان الباطل کان زهوفا و بطرح
 زعمه یضرب الله و باطل را الیکنه بر شکله باطل را الیکنه
 و بر بد الله ان الحق یکنه و یقطع ما بر الکاف و یکنه
 الحق و یبطل الباطل و لو کما المجرعون یمنضون و ان را
 و حق الا حق یغایر لکلمات حق و عقبه کافین به قطع یغایر
 کف و لغظ مضاعف در برید و یقطع کلمات و جبهه کلمات را
 فید مکنه چنانکه ای جاد الحق و حق الباطل یفقط
 شمر جید بر است و حق بر است و جبر از اوقات لاهوت حق
 و عقبه حق یخ و انقطاع باطل چنانکه در آیات واضح و در ظهور
 انش کف زعمه شمر بر و عدل الله الذین انصوا منکم
 و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الذین را
 و بر بد ان عن علی الذین انصعفوا فی الارض الذین
 و انچه در این مقام منظور از استدل بهم ان شمر کلمات را

[illegible][illegible]

قهر و قهر و اگر که نه من می آید و آن نور است زیرا که من با اختیار
 و آن محال است در حکمت و با چار باید هر چیز را صبر و حذر
 بر کوه و خدا را برساند و همه را در آن است و خود را خود
 ایضا الله الخیر من الطیب لیس فی الخیر من الله خداوند خیر است
 از طیب و زینت اما کان الله لیس المومنین علیها انتم
 علیه فی الخیر من الطیب لیس فی الخیر من الله خداوند خیر است
 و زینت را بر آن که لا اله الا الله و لا اله الا الله
 و زینت را بر آن که لا اله الا الله و لا اله الا الله
 بر یکدیگر و الخیر من الطیبین و الطیبین من الله
 بهیچ جهت و در مؤمنان و از نور است و طاعت هر صریح است
 خداوند و در نور یافت می شود پس عرض ضعیف می شود
 در زبان و ای که بر خود و بر نفس خود و بر نفس خود
 و در نور صریح است و در آن است و در آن است و در آن است
 می شود و در آن است و در آن است و در آن است

تا آنکه

تا آنکه بر خود پس لیس لیس منیت در عرض منیت با ذات کام کند
 و با چار را بر می شود و از آن جهت خدا را برساند و همه را
 جفا و اما ما یمنع الناس فیکم فی الارض کذا لیس
 الله لا مثال پس با چار است هر طهر و زینت و صبر و حذر
 خود بر کوه که ای که منیت و بدون مدد من خود را خود
 و بهیچ جهت است و خود را خود و بدون مدد من خود را خود
 قهر و از آن قهر می شود و از آن قهر و از آن قهر
 رفع میکند و باقی می ماند تا آنکه اقله و بر اعراض افرق
 در همه و خود را خود و از آن قهر و از آن قهر
 و لا الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الى النور والذین
 کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور
 الى الظلمات یسخره الله انک الله ادر و بر سر
 می و در آن نور از ظلمات نور نور و کس نمی تواند فرشته نور
 این را طاعت است و بر سر و در آن نور نور نور نور

١٢

१९

149

19

میکنند و بعد از آن که بیکدیگر می آیدند و هیچ یک را در هیچ
 صورتی نمی دانستند و اگر با بعضی از این دعا در حق باطله می کردند
 این دعا در هیچ کس از مردم و اعیان یا بهیچ طریقی و بطلان این سخن
 بهیچ وجه و بهیچین اگر در امور حدیث یا صریح یا غیر صریح
 اول چیز در بر او دارد و این دعا که در قافیه فارسی است
 و در این حدیث را از بعضی ائمه علیهم السلام در دل برسان پذیرفته
 و اگر کسی را از این دعا بدینین در خبر او که در حدیث او می آید
 جامه که می بیند آتشین و این حدیث را در احوال می بیند
 و کسی که بدین دعا در دل را در امام و حجتی بر او دارد و این دعا
 ضعیف و غیره اگر با این دعا حدیث یا غیره در حق باطله
 این حدیث را که کتب نام و این دعا بهیچ طریقی و بطلان این سخن
 در حدیث بعثت بمکار و الا اخلاق و بعثت لام
 مکار و الا اخلاق پس چگونه در حدیث می بیند و حدیث
 این حدیث را که پس این حدیث است و اما بر سر حدیث

حدیث و بعد از آن دعا است و چون در حدیث است
 بر اثر تحکیم عقول ضعیفی در حدیث پس چگونه می بیند و حدیث
 پس این حدیث و در حدیث یا بهیچ طریقی و بطلان این سخن
 بهیچ وجه و بهیچین اگر در امور حدیث یا صریح یا غیر صریح
 اول چیز در بر او دارد و این دعا که در قافیه فارسی است
 و در این حدیث را از بعضی ائمه علیهم السلام در دل برسان پذیرفته
 و اگر کسی را از این دعا بدینین در خبر او که در حدیث او می آید
 جامه که می بیند آتشین و این حدیث را در احوال می بیند
 و کسی که بدین دعا در دل را در امام و حجتی بر او دارد و این دعا
 ضعیف و غیره اگر با این دعا حدیث یا غیره در حق باطله
 این حدیث را که کتب نام و این دعا بهیچ طریقی و بطلان این سخن
 در حدیث بعثت بمکار و الا اخلاق و بعثت لام
 مکار و الا اخلاق پس چگونه در حدیث می بیند و حدیث
 این حدیث را که پس این حدیث است و اما بر سر حدیث

[illegible]

خیر نیست و از حضرت ابو جعفر امیر المومنین علیه السلام روایت است
در مردی از اهل بیت خدا نامیده که در آن روز از خدا راضی است
منزه و رخصت در صورت ضایع آن نه و در آن روز که راضی است
از باب رغبت از آن روز خیران که نامیده در خیر نیست در
علم و در آن روز خیران که نامیده در خیر نیست در روانه
در آن نه بنیان که نامیده در خیر نیست در بی دین
در آن تفقه بنیان در کمال فصاحت و در علم و در آن نام محمد
مردیکه خداوند علم با و دانه پس طلب نموده و وجه خداوند
دارا و نیت را و آنکه بدل بر محمد نه در گرفته بر آن طهر را و نیت
با آن شمع قطع را پس این استغفار میکند از آنکه در دنیا و آخرت
بجو بود و در آن و آن وقت می کند بر خدا و در آن که
سید العارفین است و در آن روز خدا و در آن علم با و دانه پس
بگویم که با آن بر بندگان خدا و در آن که بر آن طهر را و نیت
است با آن شمع قطع را پس این استغفار میکند از آنکه در دنیا و آخرت



سید علی خان
مستطاف

: من

خوابیدیم و هم در خواب بود ایشان ایستادند و طرف راست رخ نشاند
 که تیره بر مرده غار می کشند که حضرت امام حسن که او را پس از علی بود و خود را می خواندند
 خدا برست که شش پس از علی در آن بنا کرد و در آن می گذشت پس
 حضرت سجاد عرض کرد اگر خطبه از این است بر علی که حضرت امام حسن فرمودند
 اگر آن ترا باشد که از الله قطع است و قبل است که هر حرفی است پس بگویند
 دست که خدا را است بر سر است و می کشند سید جعفری پس که دردی
 داشت آن روز که در آن ایستاد پس گفتند که ای برادران و همایونان و هم
 پس من ایشان عرض کردم ای سران و مجری و مجتهدان که در دست خدا
 عزت و بزرگوار پس حضرت امام حسن فرمود کن عن اموات
 متعزیا و کل الاموال الفضا فلو بما اتع المفق و ربنا
 الفضا الله ففعل ما يشاء و لا تکن متعزیا و لرب اتوسع
 لك في عواقبه الرضا الله عودك الجليل نقص على ما قد مضى
 پس فرمود رب اتع نقص نفس بر عهد ~~عنه~~ و الله الغني لا تکن
 من بعد و مع انت ربنا و رحمتك الله على هذا الذکر و یف جاز و
 جمع و فرج عجیب از شرح فرمود که از آن و می فرمود که آن خواهد بود
 از خود

از خود تا آن چون تمام شد فرمود که ای قاصد مرا اید و در آن گوش است
 الا انظر يا خلیفای من احوالی فی انکها هو الخلیف و احوالی یستمر و یبده امام
 و آن قصیده بر سر که آنرا فرمودند است و اینها تمام در قصه است که این بود
 کوس و نقل شد که پس بر امام علیه السلام عرض کردم که ای شاه قصیده در مع
 خواهم سخت پس بگو آن آیات را در گوش من و دست که امام انصراف
 ایشان را پس می شود که از آن سخن گوید و بعد از آن بزرگوار در آنکه هر حرفی است و آن
 اخبار را در دست ایشان رسم پس از اینها خبر را نشنیدیم و در آن شب که
 نماز شب در نزدیکی شد و بعد از آنکه امام و در آن وقت بسیار بزرگوار
 و در آن لحظه غیبه بودیم که خلق شنیدند که در آن وقت بود که
 بخوابیدیم و در آن کس که در خواب بودیم پس نظم در آوردم قصیده در
 مع ایشان علیه السلام که آنرا شنیدند این است ^{آن} و العز اعز وجل و باج
 مدحی بما احتل و آن قصیده الله در مجرب است بر و حال که امام کبرایات
 مقدوره را خواندم بر سر و شنیدیم ایشان را پس شمرند که قصه تمام علیه السلام
 از قرأت و خواندن آیات علی که اینها آیات است پس و بعد که در
 عبادت خود بفرمودند و بعد از آنکه در آن وقت رسول شمس بیاری در قرأت قرآن

الرب

ایستاده بودیم و من زار شدت سردی و لذت آن متعجب گزدم و نشستم پس
برخیزم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که در نشستن متعجب می بینیدم و ندانم
و دیگر بر این فرمودم و اشک در آن گذشت و بر سر من بسیار از
الله را دیدم و گمان من این است که بعد از این و اوید بشم و حضرت
جواد علیه السلام را و تو هم من در رؤیای آن بزرگوار است و هر یک از آن
علیه السلام را که دیدم احوال فرمودند و آنچه از ایشان شنیدم مگر من
انقطاع را که همه شمر می شناسد و الله جواب مرا گفتند و مدت آنجا
بود چند سال محدود و شبانه نشسته از برای من در بیدار بر چیزی می گزاشید
مطابق بود با بیان آنحضرت در خواب بسیاری آن چیز و خبر از این
خواها اینک ندیدم در خواب چیزی را که از بیداری آنچه را می شنیدم و
از آن می گزاشتم بطوریکه هیچ دلیلی آن چیز و آن مطلب در معارض آن
از برای من متعجب می شد و بر اینحال بودم و بسیار با آنکه مردم
مرا شناسند متعجب شدم با آنکه مردم از این اقبال و این باب نام
سند و الله آن هم سجد است آن باب نیز من ایشان را علیه السلام
مگر بندرت و از نوآوری امور این بود که دیدم حضرت امیر علیه السلام را
در مجلس

در مجلس چندی از علمای اسلام پس از در شدم بر آنجلس و دیدم
برخواست و ایستاد من ددم و گزاشتم حضرت فرمود پیش بیا
که اینجا جای نیست پس برخیزم و قدری بالا رفتم پس فرمود
بیا و لا اله الا الله مرا بیداری خوش داشتند و خبری که سوال کردم
از حضرت یکی این بود که عرض کردم که آیا میفرمودی گذشت حضرت می فرمود
عرض کردم آیا فرمودی بعمره جای است فرمودند نه پس بیاد حاجت
اقدام در خدمت آنحضرت و حاجت خود را آنحضرت عرض کردم فرمود
چیزی در دست من نیست من عرض کردم با و ملائک من آمدند و بوی نور
کسی که مبارک می بیند و میانه است و از تو می خواهم از مقامات تو را از خدا
که شناسم مقام تو را پس چون این را بآن بزرگوار عرض کردم فرمود
اگر می شود بعد از وقتی در وقت خود می بری این احوال هم و خوا
می دیدم و حال آنکه جوابهای الهی است و اگر علم چیز بر من نمی فرمود
چنان بود و در خواست می دیدم اگر چه بطور اجمال بود و هرگاه می می بر این
و حال و خواب من می شناسم از حالت طیف ظاهر می شد از برای من مشک
بسیار آنچه می شناسد بر او متوقف و معقول بود از آنکه بر این بطوریکه نمی فرماید

وقت خروج روضه بود از بهر شش این عبداله خود را می بردی بود از عشق
 و از ابلت و جهالت و علم خالی ام لذا او شنبه داشت و بود مکرر بگو
 او در زمان حیات خود شش جمع از دست اقامه بار داشت شد
 و دست میگرد داشت آن و عظیم تو گریه میکرد داشت از اینها عظیم تو گریه
 پس بعد از مدتی این مطلب عبداله خود را برادر خود جمع از شش گفت
 گوی از جماعت که بهش عبداله ولد نام عطا بود گفت که سارا
 و عبداله صدقه براری بود و او ششی بود گفتیم خبر ششی تو گفت
 و از ششی بود و از دست آن ابلت شد اسلام بود و مطلع خود ششی
 گفت که در وقت خروج میشت ختم از بار می میگذاشت
 که در آن وقت از عذاب آیه عداوت گردانیدان عذاب
 شد و ابلت عظیم
 و این است

و چهار نفر مانده اند البته مضطرب بشود حال این کجاست اختلاف در حق
 ظهور میکند و تعجب اینست که هر حق را هم نمیدانند که تابع امر ظاهر شده اند و
 تقیه میکنند که اگر مناقض است و هم میگویند مسلمانی این از کجاست
 حق بود و الله و این را مضطرب بشود بهیچ نقیض نمیکند باز میبیند که
 بهیچ گفتار که نصیب خلقت شد و بعد معلوم کرد حق بجانب ابراهیم است
 است باز خدا امتحان میکند مردم را اما حق بر آن صلح میکند و این امتحان است
 چرا که ریاست و امامت صلح میکند با هر چه است و مقتضای اینست که
 تو شربت حق حضرت ابراهیم و قسبه صلح کرد و جواب بر او صلح و صلح کردند
 و جواب دادند که این امامت و ائمه را صلح کرد از جانب خدا است با
 خلق و از تو حال داد که پیش آمده بودیم از برای این که امامت در دست
 از جانب خداست از جانب خلق نیست اعدا تو این بود تو حال آید میگویند
 صلح کرد معلوم است تو از این خود سر تر شدی و حواصی شدی و انکار
 حضرت ابراهیم را میگویند و این جور با حضرت امام حسن که امامت که از
 جانب خداست چرا با معویه صلح کرد و بهیچ نقیض است و الله مکر میکند
 چنانچه از جور پادشاهان شصت میکند از جور پادشاهان با عدل و حشمت
 بشود و خیال میکند چنانکه اگر صبر است باید خیر و دستش را در دستش
 نسق از او

نسق از او زور زد و با دلیر و بران یقین کرد حق اوست و از سر میبیند
 دیگر و کجاست و آخرش حقشند با این گفتار که گاه کام و گاه میسر است که شهادت
 و اجازت او را برود و با خدا امتحان کرد که میکند پس از آنکه بداند و کلام
 جانبا و برسد یا بنشیند مردم چه میدانند پس مضطرب بشود و متراکان فکر
 میکند بریند این مسئله را هم زنده این مردم را بخورد و کلام خدا فرمودند الله
 امر هو بالکفر انهم مردم که هستند از کجاست بعد حق بجانب ابراهیم است
 زیادتر بشود و من خیر است که تو کرد و امر کمتر است پس پس از اینست
 مومن که پیدا بشود حال دیگر فکر کرد انتقاد خواهد بود با حضرت که از آن
 شد یکبار پیدا کرد انهم که دیدند نیست این جور بیانات نوعش در اخبار و
 آیات همه جا است عرض میکنم این جور بیانات بیانات اضطرابی است
 و بیانات است از حال ائمه مردم چون اعلی اعلی اعلی که هر باید گفت اعلی
 اعلی مردم و نیز بنویسند همه در پیش و در پیشان عادت است دیگر
 دلیر و بران ندانند راه میرند از دور عادت است پس خدا امتحان کرد
 میکند مضطرب بشود که هر امتحان گفت خدا در کار است شما اضطراب
 بدست پاوریه حق که است با این آن حواله دلیر و بران بنا میکند حرف
 زدن اگر مردم دلیر ندانند و بران ندانند حالین میکند و کلام

و هدایت میکند آنها را چار معیار که شد هر یک از آنها متولد میشوند و چون بنا بر
 قوه نام آید در دنیا هر کدام جز این دایره حقیقی را ندانند و با
 دلیل و برهان نمی آید که همان چار معیار را در دنیا با قوه نام آید و چون
 بودند و در وقت و در دنیا هر یک از آنها متولد میشوند و چون بنا بر
 استعدادهای آنها را میکند که در طبقه ثانیه باز که کس را دلیل و برهان است
 مرآت می آید هر کس که در طبقه اول با قوه نام آید و در دنیا با قوه نام آید
 و هر که در دنیا با قوه نام آید چار معیار را در دنیا با قوه نام آید و هر که
 در دنیا با قوه نام آید چار معیار را در دنیا با قوه نام آید و هر که
 است که ایمان و مومنان را ثابت دارد و است که میکند و هر که ایمان را که
 هر دو را مضطرب و متوشش کند و هر که ایمان را که هر یک را که ظاهر
 میکند و تا غرضی که قوه نام آید و ظاهر است بعضی شد و در وقت حال که
 دارد و حقیقت دارد و حیانت داده و قوه نام آید و در وقت حال که
 قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 که یکدیگر را و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 دایره اول را در هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 که هر دو را

که هر دو را هدایت کند و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 با قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 و از آن که هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 نبود و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 طالع و اولاد با هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 و حقیقت دارد و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 میکند و در وقت حال که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 طبعی که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 احوال و اولاد در هدایت و در وقت حال که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 است و اولاد و حقیقت دارد و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 از آن که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 شده و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 کنند و اولاد و حقیقت دارد و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 و هر یک از آنها را که قوه نام آید و در وقت حال که قوه نام آید
 که هر دو را

از کبریا که امر کند الهی می باشد و دیگر غیر از آنها که می بینند آفته باشد
انچه می آید بیانات است که اینها که می بینند بیرون آید
بناها میگویند که در پیش او زمان خاتم الدنیا خواهد بود و حواله است به خود
ایمان او می آید که در هیچکس نمی بیند و می بیند که آمده اند میان ایشان
شما و شما خود او می بیند که در هر کس که می بیند این ترتیب مخصوص
اینجا قرار داده اند میان شما و اینها که در هر کس که می بیند این ترتیب
نیت آمده میان شما و آمده است که در هر کس که می بیند این ترتیب
میان شما تکلیف کرده است که در هر کس که می بیند این ترتیب
پس خدا گفته باشد و در هر کس که می بیند این ترتیب
دیگر تکلیف کرده است که در هر کس که می بیند این ترتیب
تخلیق از جانب او می آید و در هر کس که می بیند این ترتیب
از او می آید که در هر کس که می بیند این ترتیب
بدر گذر است که در هر کس که می بیند این ترتیب
است که در هر کس که می بیند این ترتیب
کرده از او می آید که در هر کس که می بیند این ترتیب
میدانند و اینها که می بیند این ترتیب
خداوند

خدا انبیا و اولاد را که امت را بکلیف الله الحاق اناها انا الله گفت تمام غیر متعینان
از ایشان را خلاص گردانید و بر ایشان بیان کرده هر کس دست ضعف نیست و بگوید
بمن خدا و اتعزیت ظاهر نیست شما گفتید که او را وقت کینه است و بعد که
گفتید پسندید او را بعد از آنکه در جبر انقضای خود گفتیم اگر با بعد از جبر انقضای
خود او گفتیم خدا بیکصد مرتبه تو غیبه را هیچ چیز از او را و بتو بگوید چیزی را
که بدو بگفته از تو نمی آید در میان خلق هر کس را هر کس را ظلم جابر را
میگوید آنچه در دین است آنوقت اگر اطاعت نکرد انتقام میکند معقول
نیت خدا اراده پیش خود بگذرد و از آن زمانه بگذشت و آنوقت از
انها میخواهد وقت کینه است و بعد با کائناتان با نیت ثان با معقول همه
مطابق است در عالم خلق که از عالم غلم و ستم است عالم او همیشه
عالم حکمت نیت عالم ارادت نیت رحمت نیت با وجود این در عالم خلق
نیت که با دین انتقام بکشد که هر امری اراده که کرده بجوم در دین
خودم شما اراده من هر قدر میدان خدا بیکصد مرتبه که تا نگوید اراده
خود را و غیبه مردم بخواهد از آنها این اراده است نه این است که این اراده
لو که کرده مخصوص فهم تو بود باید تصرف کند تا آنوقت تو از اراده
سلطان نبوی و جمیع آنچه پیش تو است از پیش سلطان نباید بیاورد

مع ذلک از اراده خود تو می خیزد و میگوید چرا خودت خیز نشدی و ایا
 نکردی خدا عیبه ای تو را و یا بر تو امری را و یا نکرده چیست تو باید او را
 آگاه معقول هستی خدای که تا جوی برسد تو هیچ نداری و هیچ نمی بینی
 با و بر سر مع ذلک در نزد خود اراده خود را دارد و رفعت خود را
 دارد و رفعت خود را دارد و بکسر نکتته اوقات استقامت میکند که هر دو این قدر
 مدام هستند من اراده دهم تو چه اطلاع ندی و این که میگویم
 تو اراده شماست باید شد این است که میگویم تو را آسان باشد که میگویم
 تو را شد که مردم خبر ندانند باشد معقول نیست که دین تو واضح نگردد
 باشد و خواسته باشد پس بقیه میکند مرآت اولی اینها و معجزات
 بر دستش در حال میکند و حجت را تمام میکند اوقات بر کس ایمان آورد
 مؤمن است و هر کس ایمان ندارد میگوید پس حجت است خلاف توقع
 ما را کرده و عارف با ما نگردد انرا لا کافر میگوید بجهنم برود خدا میکند
 انتقام میکند اگر اصرار فرود است و میفرستد که تو باید پیش خود بگیری
 فکر کن که امام فرو است ما خودمان بیاییم ایا برای درست کنیم اگر فرو است
 او میفرستد این فاعل کمالی است برای و هر چه میگویم میفرود است
 پس اگر او فرستاده فرو است اگر او فرستاده فرو نبوده منبر امام
 ظاهر است

ظاهر نیست بدان باید ظاهر باشد منبر امام میفرستد بدان باید مخفی باشد این
 همیشه از جانب خدا است ابتدا او میفرستد رسول خود آید بیان میکند
 واضح میکند بطوریکه احتمال نرود این سحر است این امر حجاب است اگر
 سحر واضح خدا که میداند این سحر است حاله انجا نظر کن میگوید احتمال
 برود هر دو معمار انداخته مار میگوید لهجه است بکسر لا کافر
 میفرستد من از کجی بدان میگویم سحر بر کس نیست او از زمین نگاه میکند این
 احتمالها است وقت کن اگر خدا دار خدا که میداند سحر است اگر سحر است
 ان الله سبیطله الرصیف خدای غار سحر است بدست مردم باشد
 من بدست سحره با حق خطا نموده اند خدای که است که نظر کن کنی
 کند سحر بر تو واضح میکند حال مردم میکند که این از من نبود باطل
 بود و آن که از جانب است با حق میکند و حال من میکند که از جانب
 او است علامت سحر این که باطلش میکند سحر بر سحر دیگر نمیتواند
 باطل کند و حجت میگویم نمیتواند باطل کند و لا کافر خدا را بداند
 کس را باطل کند لکن آنچه از جانب خداست حروف دین سحر را باطل
 میفرستد تمام خلق جمع شود و من سحر بر بندگان نمیتواند تمام خلق جمع
 کند و معمار شود بگویند خدا احقاق حق با دست ابطال باطل با دست

مومن با بصیرت اول چنان خدا را باید بپشت داشته باشی و تا چنان خدا
 است نه آن بگوید سرمد مضطرب شو حال دیگر برود و خدا را که غمزه است و
 پیش رو دیر و خدا که غمزه و کلان این خدا هرگز از پیش تو از ملک
 خودش غفلت ندارد شمار را خلق خدا را و میخواند که غفلت ندارد و مسو
 ندارد و در خصوص روح القدس میگوید که خواب نمیکند و چون غفلت
 ندارد پس چنان خدا خواب نمیرود از ملک خود غافل نیست چنان
 خدا همیشه درین خود را در این گذارده همیشه از مردم درین خود است
 دیگر درین معلوم نیست که این معلوم نیست که این خدا نیست
 پس همیشه احقاق حق با خداست همیشه خدا چنان مرا خدا و خود را تا نیست
 بداند و بران نه بحسبیت که نیست نه غفلت نه غفلت نه غفلت نه غفلت
 نه غفلت نه غفلت نه غفلت نه غفلت نه غفلت نه غفلت نه غفلت نه غفلت
 نیست انزال گرفتن نیست یعنی نیست نیست نیست نیست نیست نیست نیست
 خدا را بعد از آن داده آن را از انبیا آورده اند چنانکه برترند و بندگان را
 هست و بران و بعد از آن از انبیا آورده باید بود به شوق باطن باید
 بگوید پس اهل حق باید در روزی باشد و هستند حق همیشه روزی
 است حق و اهل حق همیشه مرا اند و این حق که همیشه همیشه در حق

کرده باور کرده باور کرده از چیزی نیست که هرگز خدا را بگویند و این
 که هرگز خدا را بگویند و این است حق ثابت من خدا را حق ثابت
 من خدا را این چیزی است که خدا اتفاقا با عموم و شمس با حق مخصوص
 جامع و درون با حق ثابت است که هرگز خدا را بگویند و این حق ثابت
 همیشه کتاب خدا در میان است همیشه با حقین و کتاب خدا در میان
 این کتاب با حق ثابت دارد و در میان این کتاب با حق ثابت
 کتاب با حق ثابت دارد و در میان این کتاب با حق ثابت
 چه قدر را این میگوید چه قدر را این میگوید چه قدر را این میگوید
 میگوید ابطال کند همه ابطال میکند که هیچ کس هیچ قدر را این میگوید
 هر وقت که تمام حکما کتاب با حق ثابت این فرد را با حق ثابت و کتاب
 کتاب با حق ثابت معلوم شده کتاب با حق ثابت و کتاب با حق ثابت
 کتاب با حق ثابت معلوم شده کتاب با حق ثابت و کتاب با حق ثابت
 کتاب با حق ثابت معلوم شده کتاب با حق ثابت و کتاب با حق ثابت
 کتاب با حق ثابت معلوم شده کتاب با حق ثابت و کتاب با حق ثابت
 کتاب با حق ثابت معلوم شده کتاب با حق ثابت و کتاب با حق ثابت
 کتاب با حق ثابت معلوم شده کتاب با حق ثابت و کتاب با حق ثابت
 کتاب با حق ثابت معلوم شده کتاب با حق ثابت و کتاب با حق ثابت

که گفته بود خدا را بگوشت پیغمبر و اما بگوشت خسته خادو اله
 عا العیا گفته از یکی در گفت خانه گفته تا بر کشته شده گفته شایع
 نرسیده اگر نگفته باشد که آنوقتیکه مسلم بگوشت خدا بگوشت پیغمبر
 حاله اگر نمی بینیم باین گفتا بگوشت این مردم خدا را پیغمبر است هر چه
 آخوند در یکی یادشان داد عا را میداند و پس شایع را بگوید خدا
 خدا است قادر و خدا است قادر حکیم و ذوق جسم مغیر از حد نیست
 بنیاد را در محقق باشد هر چه بگوشت است از هر کس اول بگوشت بعد از او
 خراسته با عالم چنین خیال کند که بسیار از سر تا سر و پیرانه پس
 گفتند که در پیغمبر با هر مسلمو قید نماز باید بکنیم ما هم با او در عظم
 حازه باید برویم و اگر کسی بگوید گفته اند پس بگوشت خدا بالغ است و
 بالغ آن است که همیشه با هم آن است که واضح بگویند باین باشد ظاهر باشد
 حاله فکر کنید بگوشت خدا بر انبیاء کام است بر اولیاء کام است بر حکماء کام
 است بر علماء کام است این چه جور گفتار است هرگز نمی بینیم که حق تعالی
 جامع روز جماعت را بندگان امر کام نیست و همیشه مساوی داخل
 به بیانات است پس هر چه بگوشت است هم مطلق نیستند امر بگوشت باین
 و در هر میان است نیست باز حجت تر بنیاد غیر ظاهر نباشد دین

دین خدا نیست دین است از جانب خدا معقول نیست و در او را باشند و در
 نگذیرد بگویند که در دین او از جانب خدا باشد معقول نیست این
 بگوید راه و رسم چنین است او بگوید راه چنین نیست معقول نیست
 در پیغمبر باشد و اما ما هم تفاوت باشد و وجه مختلف باشد بین خدا
 دین است که هر کس از آن دین مختلف بگوید که در آن شخص بود در آن
 در پیغمبر گفته پیغمبر از زمان آنم تا زمان خاتم کرام حق جل
 شده مکران امر علما و از ده دیگر گویند این اصطلاح است شاید
 ضرورت منتفی از گفته اند چنین نیست ضرورت حاجت جمع
 علیه الله است عمل اتفاق است مسلم هر چه است سر لفظش که ما عوا
 نداریم پس بگویند که بر باشد شکر که مرآه و معجز است که در و و الله
 این است که بگویند صادق است و نبی و صید و محتاج است بخارج عادت و
 معجز و اینها در مکر کوه و کوشن زد جمع مردم و اگر از اینها باشد
 میداند هر سیدی این طور است امانه که بعد از آمد احوال و دوزانند میداند
 از امرش و منتظر کنند مردم هیچ خبر ندارند و بگوشت خدا بالغ نیست و الله
 است هر مکر کند هر امر کند تا هر خدا منتظر شود بعد از مبدأ خود
 شخصی باید برود بپیدا کند باز مکر کنید بگوشت خود تا بگویند بگوشت خود

و سایر دنیا باینجه خبر که مر است حرفه بزند میخا حرف بزرگ بزند
 مطاع است میخا حرف کوچیک و امر مطاع است در رد قول
 پیغمبر که بگوید جمیع آنچه میگفته دروغ است گفتند چه بگویند اینها
 قبول نایم بگویند و قبول نایم رد که کردند کافر میگردانند
 حضرت امیر این بود که رد که قبل از آنکه جمیع آنچه پیغمبر آورده بود
 فرمود بود با آن طرز که پیش پیغمبر که بولس بودند و داده بود امر ائمه و الله
 پیش از آنکه میخا استند حال مردم گفتند که اینها امر حکم نیستند و گفته پیش
 آنها و حرفش بود و ابوبکر گفت خدایت قرار داده که فکر باید قسم بخورد
 هم منکر باید قسم بخورد فرمودند قبول نایم و اینرا دیگران بنواستند بگویند
 فرمودند مرا خود میسبب پیش کسیکه در دست حکم کند و گفته پیش حضرت امیر
 علم مرا انداخته و بخت خدایت پیغمبر عرض کردند این سخن حق است میگویند
 فرمودند فرمودند علی عرض کرد شما را داده اند فرمودند علی حضرت
 شمشیر رو داده اند کردن رد که بودند پیغمبر فرمود این چه کار بود که
 عرض نمودن نقد بقدر شما که هم در وجود خدایت در وجود ما در امور
 غیبیه در اول شتر چه طور نقد بقدر شما بودیم فرمودند و دیت حکم را
 حکم حکم خدا بود اما و بر چنان کنی خدا صد میخا و اینرا و فرار

اول شتر را و از آن کافر میگردانند میخا میگردانند و از آن حرفی که بر
 در جمیع احوال باید مطاع باشد پس امر که از جانب شایع است و حق
 آورده هر چه برش با هر که از کافر است حلال است بگویند و حق و حقیقت
 واقعند و بگویند امور و بعضی امور ندارند این امر افتد در طبقات
 چون احادیث مختلف میرسد از این جهت امر طبقات بعد تغییر پیدا
 میکند بعضی از امور است که اتفاق است که این امر صادر شده بعضی از
 امور است که محل اختلاف است شمران احادیث که در مسائل سوال
 کرده و مختلف جواب فرموده سخن او فعلا الخلاف بینکم اینها باز
 یک از کلمات حکمت است فراموش نکنید که محمد لغزش است شایع باید
 متحقق بالید و بدانید که دیگران این کلیات ندارند بار معوض
 مشهور است و عده علماء بافته اند گفته گردانده حق را بگویند نقد
 این امر شایع و حکم شده که آنکس نیکم که از واقع خبر داشته اند
 تابع نده اند تحقیق اینها را واقع این است که گفته اند امر خدا یک
 امر است و در امر مختلف از خدا امر غیرند حلالش یک حلال است
 حرامش یک حرام است و همچنین واجبش و مستحبش و مکروهش
 و مباحش پس بنویسد دیگر چیزی هم حلال باشد هم حرام هم حرام

هم مستحب و در اصول این مسئله فتوا دارد و بیشتر هم باین طور
 گفته اند که حلال خدا اینست حرام خدا اینست حرام است اینست حرام
 بگویند حلال بگویند حرام دیگر مادرش را و احد اختلاف بگویند بگویند حرام
 بگویند حلال این در واقع عند الله با پاک است یا نجس یا حلال
 است یا حرام این اقوال مختلفه بحسب ظنون مردم است از حلقه واقع غیر
 ندارند و وقت کشیدند و الله بکباره امور است و هذا بطور اختلاف
 مراد از نه میافهمیم و بکشتن بگویند حرام میگفتند حلال
 میگفتند حلال دیگر این در واقع عند الله یا حلال است یا حرام بر غیر او
 حضرت صادق در یک مجلس به جواب از یک مسند میفرمودند که اگر از
 هر کدام بر خلاف بگوید که از آن صحیح میگفتند و حضرت فرمودند اگر از
 این گفتیم بر این که از آن صحیح میگفتند باطل میگفتند بگویند بگویند حلال
 بگویند حلال و در هر یک حدیثی که در حق اینها است که
 فرماید کرده اند یا غیر حلال یا حرام آنها در حق آنها مجرب است و
 عینی است و بود در کبر و محض نباشد شرف اینکه بگویند مسافر است
 بر آنها است و حلی مردانند و بکباره هم مخصوص مردان است و حلی آنها
 ندارد بکباره هم است اما بر سر است هم بر این زن با آنکه این مسئله که
 حلال

حلال خدا اینست حلال است حرام خدا اینست حرام است حرام است حرام
 حاشی بود است یا بود و بسیار بر است یا بوده اند که یک
 گویند مسئله بود مسئله شده از باقی جهاتش ظاهر شده خوب
 مسئله با لید چه عرض میکنم چیزی از برای خودش نه حلال
 برای خودش نه حرام است برای خودش بیشتر از آن خودش پاک است
 یا نجس نه پاک است نه نجس نیز خودش خودش است نیز خودش
 برای خودش حکم که با قید جمیع احکام که است تعلق میکند به آن
 است یا نه که است بر این نه نفع دارد یا ضرر میخورد چیزی
 است عبادت برود نفع داشته و ضرر در نفعها در خارج باین
 برسد نه از خود این ضرر را در خارج باین میبرد نه از خود
 تمام تکلیف تمام شریعت بر این منافع خلق است بخود خلق و بجهت
 و بر این منافع است نه است از خود نه نه بجهت منافع حدیث
 که منصف میفرماید و نه بجهت دفع ضرر از خود حدیث نه خدا را
 چیزی نفع میرسد نه خدا را چیزی میرسد بلکه بجهت منصف خودش
 و دفع ضرر خودش بوده حال دیگر این منصف با در اکثر است
 آنچه میگویند مسافر اکثر و کثرت میشود و یا در نبودن است مسافر

بعد از این که خبر کرد عیسی که خواستند و هو خبر که و عیسی آن
 محبوسان را و هو خبر که از همین سرت است ارسال بر آنرا که اینها
 در شته باشند فکر کنید چنانکه از آن در آید عرفی که یک شخص می رود
 فقه اما شایان فقه تهانی است که این بر هم می خورد که اگر خود
 میتوانستند بلیصفت آن برینند از معرفت آن احتساب کنند و دیگر
 رسول میخوانند در کتاب امور و جنت آن از امور عظیمه و شهادت و همه
 محتاجیم با ارسال رسل آنچه که میدانیم خوب است بآنکه بر آن مایه
 باشد پس چون تمام خلق عاجز بودند که منافع خود را بدست بیاورند
 عاجز بودند از عمارت و دیوار و بستان و بار و طاق و از اینها
 راه بر و نه میفرستاد رسل ارسال کرد تا آنکه یک نفر جمعی
 تمام کرد پس آنرا که امور و جنت امور را آوردند بیکدیگر چیز
 که میدادند بیک نفر استعانتی از چیز و بیاحسان کردن بیکدیگر
 چیز را میدادند ضرر و در هر امری که بودند یکبار چیز را میدادند
 که آنرا میدادند نفع کرد و در مسجعی که بودند یکبار چیز را میدادند
 نفع زیاد داد و چنانکه کردند چیز دیگری باشد که حکم باشد بر آن
 در ملک پس این خلق هیچ منافع خود نمیفهمید و کو و قس و حلو و
 از اینها

که اینها را میفهمید و خود را میفهمید اما مال خود را با مال مردم فرق
 دارد اینرا از عقل خود نمیتواند بفهمد نه عقل طبیب این عقل مایه
 و طبیبها را که میفهمند طبیب میگوید که در آن وقت اگر بگذرد
 بخور و حیات بدست مال خود است اما باشد طبیب میگوید خوب است که مالش را
 میگوید اگر مال خود است مانع است مال غیر است ضرر دارد این دیگر
 در آنکه مردم نمیروند و عقیده غیبه در حاکم عیسی آن بر و دانسته که بدست
 این است که میفرستند و بدست میخوانند و اینها حکام خدا را نظر میور
 داشته میگویند از این راه آب خود را در اینها را عقیده نمیتواند بفهمد
 خلاصه بفرستند از اینها خیال میکند ضرر را میفهمد گفته اند
 و چیزی این خیال میکند در جمیع امور اگر اینها را بدست بیاورند
 میگویند از این راه بدست میگویند از اینها را جانب خدا را حالتی است
 و کثرت خلق و جهالت خلق را ببینید که چه قدر است من در یک
 جائه نشسته ام از همه جا رسل میخوانم خبر شوم بیک نفر است اما
 جعل الله لرجل حق تلبیسی نه جواز آن بیک نفر است و در حال
 واحد نمیتواند جمیع جهات را بشناسد اما الله بیک شخص از جمیع
 ملک عالم است این بیک شخص چه میداند نفس بیک نفر است

چیست چه بسیار چیز را انداخته است با دست انداخته که است نفع
 ضرر دارد در چه حال نفع دارد در چه حال ضرر دارد و آب و میوه
 میوه سیراب کند بلکه این آب هم میوه را بعد از آن که چه صفت
 نفع دارد پس قتر و منفعت ندهد و باید بگوید بداند هیچ نفع ندارد
 بعد از آنکه او هیچ ضرر را حق و بعد از آنکه او از این جهت که
 بعد از آنکه او از این جهت که خدا را خیر بنویسد علی العباد بعد از آنکه
 ارسال بر دل کرد پس نام جزا شد از جانب این خدا خالق باید
 بآورد و این خدا خالق تمام نفعها و تمام ضررها را میدهد تمام
 نفعها و میوه را میدهد و است نفع بعد از آنکه چه صفت
 نشسته در واقع و خدا الله سبحان دارد تمام ماسوی هم هر چه است
 بر او و وجود این نفع ندهد پس یک چیز نفع که دارد با ماسوی الله
 بعد از ماسوی است و هر حالش اینطور است و آنرا از خود علم بشیر
 پرویز و شمس و احد تکلیف خود را بخواند بداند نمیتواند در خیال
 مکن که من تکلیف را میدانم حاله تکلیف را گفته اند و این از آن اعتقاد
 است که خدا میداند و پس که نمیتواند برسد و همچنان که نمیتواند برسد
 بعد از آنکه خدا میگوید و از خود دور میکند پس از آن مقرر
 است

این است که حاله معجزه را از آن منفعت را نمیتواند بخند
 پس از این جهت ارسال بر دل شد و اقرار گفتند که اگر کردند پس
 البته بعد از آنکه بدستشان باشد که تمام او را را و و من بعد از آنکه
 بکنند بیایم بجهت که بعد از آنکه این که از این جهت که خدا را
 که میخواهد به جهت بترین این که خدا را بکنند خوب است بلکه خدا را
 خواهد کرد و از این جهت که بترین این که بعد از آنکه این که از این جهت که
 با نیت امر چنان است حاله ما در تمام او را من بعد از آنکه
 بکنند بیایم چیست معجزه خدا را بخواند بیایم بجهت که خدا را
 نفع این بجهت بیایم بجهت که عسی ان تحقیق و هو شرکم و
 عسی ان نکره و است شفا و هو خیرکم با بر تری که با بر تری که خیر بوده
 و عسی ان تری که تری که تری که تری که تری که تری که تری که تری که
 هیچ مراد است خدا را پس هر چه تری که تری که تری که تری که تری که
 بیایم لا اله الا الله بارشاند باشد این است که معجزه شده تمام را
 لسان بقول خدا و رسول در تمام مراد است خدا قول خدا میگوید
 قول رسول خدا میگوید هم که قول رسول خدا قول خدا است با قول
 میگوید هم که قول رسول خدا قول رسول خدا است و قول خدا قول خدا است

پس بقول رسول پر خورشید و مسخره خدا را نمیتوانیم بچنگ بیازیم تا علم را
 او بگوید برساند حقیر نمیتواند چیزی را بگوید عالم چیزی را بگوید خدا را نیست که
 در جمیع احوال ضار است آنرا محض بیوقوفی و چیزی را بگوید که کلام نفع دانه
 خیر کلام حلال میکند کلام حرام میکند عالم دیگر سر مشیت بدست است
 مرد پس احکام را بداند که احکام خاص است این احکام عام دیگر مختلف
 بنوعیت و احکام است احکام خاصه مخصوص است به شخص خاص مثل
 اینکه حضرت صادق که به تفرقه جواب میدهند این احکام خاصه
 مخصوص است پس آنچه متخاصم است با عام آنچه عام است فرد
 میشود جمیع مکلفین باید از یکدیگر جدا بکنند نمیتواند تخلف کند نه عالم
 نه عام پس عامها به معنی نیستند که در آن عالم چنین میگفت فلان عالم
 را که بخوانند بشناسند یعنی باین امور عالم اگر بفرموده باین امور عالم
 و دوست آید عالم است اگر درست نباشد عالم نیست و از این رو دین و دنیا
 نیست باید از هر دو فریاد کرد و مطلق بود و چیزی را میداند که چیزی را
 از هر دو عالم و از هر دو عالم و از هر دو عالم و از هر دو عالم و از هر دو عالم
 کلام حلال است کلام حرام نیست بیک حد است نسبت بیک حد و از آن امور
 و وقتی بگوید نمیگویند که در جمیع احوال شرع خورشید و مسخره خدا را
 علم را

علم را شعله در جمیع احوال شرع خورشید و مسخره خدا را نیست که
 خورشید و مسخره خدا را نیست که خورشید و مسخره خدا را نیست که
 مقصود خدا بوده خدا را آورده باید بر فقیران کلام خورشید
 علم کند هر فقیری که حکم را نمیداند تقلید دیگران نباید بکند پس بر فقیران
 دین و دنیا احکام خاصه احکام خاصه است نباید تابع دیگران باشد
 دیگران را و بخار کند که بگوید از کلام است آنها ندانیم عالم فر
 سر آنهاست که خطا نظرند آنها بگوید عدولند احکام خاصه را بگویند
 بفقیران بگوید نباید از کلام است پس بر فقیران اسلام و ایمان و با جماع
 جمیع علماء جمیع احکام خاصه مخصوص است و آن عدول باید دانسته
 باشند آن احکام نه هر یک حکم خاص آن مخصوص خورشید است
 پس حاکم ضروری را ندانند از کلام عالم خوب فکر کنند که تا توبه
 زیاد شده بلی و در هر یک تخلف شرع حاکم بخوانند عالم مقتدرین
 اختلاف دارند پس باجمیع حاکم واحد میخوانند کلام و به مصلحت
 باشند فکر کنند وقت کنند مصلحت باشند که عدول که مصلحت در میان
 و چه کرده اند از جانب الله در ضرورت است و امور است عالم شرع
 اینکه تا نظر چهار رکعت است در این ضرورت آنها اختلاف ندارند

دیگر آنکه هر کس مردم اجماع میکنند بر امر واحدی اینجا جانش نیست با آنکه
 که تمام شده و منبر اجتماع کرده اند که تا از نظر چهار رکن است بر این عدد
 که هستند در ضرورت دین و دنیا و اختلاف اند که آنکه اهل
 مآثوره گفته اند که این ضرورت اصطلاحی است هنوز یکباره نمیدانند
 معنی ضرورت و چنین اجتماع آری حاصل میشود با بعضی اختلاف است
 شاید ضرورت منطقی آنها مستورشان بوده با ضرورت منطقی که از
 ضرورت ضرورت دین و دنیا است که علی ما لوالی الحاکمه سوا اینها
 و اینکه شرح میزنند که در ظاهر و لفظ یکسان نیستند و حال آنکه بعضی
 لفظ ضرورت هم در احادیث فرماید کرده اند پس بپسندید و لیکن این
 اند و از جانبی آنهم مامورند که گفته اند ازین تحریف غالی و و انحال
 بطلان و آنها را یکم بخورند و این است و آنها را هم مردم میکنند که آنها
 دین و خودیستند و هر کس که کارشان این است که حفظ دین کنند از
 جمیع چیز آنکه از دین است اجتماع بطلان میوردا و آنها را اینجا
 است و فیه اند ضروریات نیز جمیع و ایا میوردا و آنها خودشان اختلاف
 گفته و در ضروریات ایا میوردا و ضروریات است و اختلاف و گفته اند
 در این ضروریات پس منتقت بائید عدول یکدیگر در ضروریات اختلاف
 ندارند

ندارند اگر ضروریات بودند که آنها فیه اند مسلمانان نیز چه طوری
 میکنند ازین تحریف غالی و انحال بطلان را و تاویل عایدی
 اگر چنین است که در ضرورت این حد یک نیکه خود نقد و عکس
 نیستند چه طور حفظ دین خدا میکنند منتقت بائید عدول با این ضرورت
 و میداند و بود آن واحد تمام ضروریات است و منتقد که بائید شکان
 منتقد که بائید که من در آن واحد هم که باو هم میگویم هم شده و منتقد
 خیال کنم و لیکن میدانم همه و که یکبار است ضروریات جمیع چیز است در
 واحد نظر فرایه اما حاله بپسندید که از ضروریات است و میداند مال
 مردم هر ایهت را در ضروریات است و هر یک بخوبی است و نظر ضروریات است
 گوشت حشر بر حرام است و در ضروریات است ضروریات یکبار است و
 غیرت و تائید حد تائید است و از تائید حد تائید بر این قرار داد
 که این چند تا ضروریات باقیست نظر را تا از نظر چهار رکن است و اصل
 ضروریات اسلام و ایمان است و دیگر هر کس غش خیام را در در داخل ضروریات
 و کج و دارد و در ضروریات است و میوردا و در ضروریات است هر کس
 از ضروریات است فکر که ممکن است غش خیام را در در ضروریات و میداند
 آنها یکم عدد و نه جمیع با بپسندید و در ضروریات وجودشان معلومند

همواره برین معلوم است اندکجهان بیایان آن بر حرف شده اما هیچ
 نیست یکبار به جا نماند که متصور نیست حال دنیاها انجا را پیش
 میکنند که چون آنها فیض قدرت بر چیز جدید عوام الناس عید اند
 ضرورت بر چه عوام باید تعلیم عطا کنند اگر قید اند ضرورت بر پس چه
 میدانند تعلیم باید کرد خدا میداند همراش تا نور است والله همین قدر که
 آنچه گفته شد باشد که ما بگویند همین قدر که تقابل حرف حق زده باشند همان
 قدر که محتاج به شرح ما ترست گفته باشد بطلان مانع میشود لکن این حدیث
 نشان کمتر از شیطان نیست بهر آن که از شیطان نیست در پیش قدمی که
 بایست از حرف برترند که این حدیث که ائمه شهادت داده اند که آنها عاقلند این
 عدول از انکه استند که جلوه در هر ریه منبر میکنند در علوت که بر سر ده هر کار
 میخوانند سیکر آنها عدولند مانع نمیشود تا جبر نمیشود سر از ترسند عالمند
 ضروریات برین ضروریات که حاکم ظاهر میخوانند حاکم باطن هم دارند
 حاکم باطن خداست رسول است ائمه پیغمبر حاکم زنده هم بخوانند اهل زمان
 دارند اما در احکام مخصوص این مسائل و باز برین و رست باید هر که هر چه بود
 از کتب است بانی هر کس پس باز حاکم نیز اندر کبر حال عدول چون میشود
 حاکم خود اندان بر حرف است این حرف معتر نذار و جبر بر از حاکم بر گفته اند
 بجا دیگر

سیم که در حساب اند انرا پس در خطی هم نذار و صلا حدیث و در خطی
 بعد از درس گذشته اند فرمودند
 تا این زمان هیچ حرفی نیامده بود ضرورت بحث نیست تا حلی باشد
 هیچ باور مانده اند که کبر آید بر این و این جرات و این
 بعد از میدانیم اما نه این شدت بچگونگی باورش نیست همچو ضروریات
 گفته شد و خدا میداند از خود را بهر ترسند از خدا را بهر ترسند از کبر
 بدترند از بهر ترسند از خدا را بهر ترسند از بهر ترسند از بهر ترسند
 اینکه اینهم آن سر حرم میفرمودند بعد از آن از بهر ترسند از این ترسند
 معده آن دارد که خبر داده اند تا فرمودند معده آن خبر استند باور استند
 در شنیدیم بسم الله الرحمن الرحیم ثم قال اللهم
 و صلی الله علیه و آله و سلم الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و لا حول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم قال الله تعالی و رفع فی هذا الملامه
 مستتر الله المخرجه من قبه و این تجدیستند الله تبدل و این تجدیستند الله
 تجدیستند الله از رسول الله و این تجدیستند الله تجدیستند الله تجدیستند الله
 المشرکون و لقد احسن الشرح و اجاد و لند دره حدیث قال و نعم قال النزین
 الدین احمد نور محمد نقدا به الفقیه المذاهب المذاهب المذاهب المذاهب المذاهب المذاهب

و یا به الله الدان بهم ولا تخش الله مختلف عدد و رسم با کمال الباقی من
 التمثال الخاء ای هم آدم و آله و اوصیاء و کم زکات الدول و المفاخر و البیعت و الحرات
 محققه باقر من الشیء الظاهر و متولد الذکر که انوارت اعلا و الله من
 الامرار و کبر العیاد و المحقق بالله برار ربنا افرغ علینا صبرا و یقینا اننا
 و انصرنا علی القوم الکافرین الذکر از جمله چیز که بیکه خیا و اشیع و کما است
 برای کسی که در بدین و در بیست و این است که معقول نیست یعنی خدا که
 محقق باشد که از پیش تر و در مردم و یا در دیگر و خود و در مملکت عا
 انوارند و یقینا اندام پروردگار بیاید شد این انوار که میروند و در کار
 افتند و یقینا اندام پروردگار بیاید خدا بیکه خالق مخلوق است و خود را خلق
 جا هر خلق کرده و مضاف و این است که در هر کجاست که در هر کجاست
 شد و در بیکه حرکت دارد که خوب است حرکت دارد و ضعیف که خوب است و
 باشد حیران در کار اند که با حق است که هر چه میگوید آخرش بدین
 و چه در هر چه میگوید که هر چه میگوید خدا گفته کرده اما از جا هر چه
 و مضاف خود را آخره و حیوانات را هم خلق کرده و حیوانات و خلق
 میکند و هر چه که باشد و دوام و وجودش است تا زنده اند و طبیعتش
 گذارد و هرگز نه اندر میکند نه بجا نیاورد اما چون از برای معرفت و خدا
 تمام

شایسته که بر این است تا بر به صراط و فی و شایسته که بسیار و طبیعتش خلق
 شده و هر وقت سرش را میگوید و بالبع برود و جای که میروند و هر وقت که
 شد و هر وقت که خدای تعالی میگوید هر وقت که شد و باید که در هر وقت
 محتاج و یقینا است چه در هر وقت که میگوید باز هر وقت که بر این است که باید که
 سر را در هر وقت که میگوید و یقینا که این انوار است که بر این است که خدا گفته کرده
 جا هر چه که در این است و مضاف و در هر چه که در این است که در این است که
 و که خوب است بر این است که در این است که در این است که در این است که
 بر این است که در این است که در این است که در این است که در این است که
 هر چه که در این است که در این است که در این است که در این است که
 لا یا محتاج ترا در هر وقت که در این است که در این است که در این است که
 تا کمال نفس خود را در هر وقت که در این است که در این است که در این است که
 بیکه در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که
 حیوانات و هر چه که در این است که در این است که در این است که در این است که
 است انشاء میانه آنها آمده و میانه آنها میانه اندر خلق الله است و این
 تقدم حاله این است که خدا را میگوید خلقش کرده و هر چه که در این است که
 کرده که هر چه که در این است که در این است که در این است که در این است که

تا به خورشید یا به پس از این همه بر اینها میفرستد و جهت بر سر جبهه
 قبل از خلق است و بعد از خلق است حال اینها را چه بداند ازین
 و معلوم نیافتند و حال آنکه بر این معلوم خلق کرده باشد و معلوم خلق
 نکرده باشد معقول نیست و غیر عبارت خلق غیر خدا را نمیشناسد و در نتیجه
 میکند و من از مردم تعجب میکنم بگویند من فرشته بودم من پیغمبر بودم در کتب
 متجربان که در عهد نبی در آنجا که نبی را در عهد نبی که خدا آفریده و انکار کرده
 یا نبی را در عهد انکار کرده پس بر این خلق که پیش از من پیغمبر بودم در کتب متجربان
 و آنها نمیگویند که از آن حرف شما نکرده است و وقت کنید ببینید آیا معقول
 است خدا چیزی بر آنکه خود را نداند از ملک از مشرق خود میفرستد یا علی
 اعتقاد بر او و او تعلیم نمکد و از او خواسته شد فکر کنید که الله و پیغمبر که
 این مردم دین نمی آید که دین ندارند طالب این نیستند که دین ندارند طالب
 راه نجات نیستند و الله این خدا را مسخر در بر این دین خود نمیکند یا نمیکند
 مثل آنکه مردم در قایم میشوند و میگویند بیا بیدار ما پیدا کنید با جبر قایم
 میکند میگویند و بیدار کنید خدا با او نمیکند پس نیز بر قرار داده و در دنیا
 در قدر و بر زنی در آخرت در هر جا هر مقام نمیدارند نشسته بگویند هر کسی
 که نشسته بگویند در هیچ جا نیست امر که خدا امر خلق داشته باشد از خلق آفریده

بگوید تو بفکر آن که خلق را بجا میباید که بر ما قدرت باید بود از اینها که هر چه
 چنان باشد آن الله خدا نیست و این خدا نیست بلکه اگر کسی را بداند بگوید که
 است اگر کسی را بگوید که نیست اگر من ندانم با شمس اما قدر در اسلام و ایمان
 است بلکه کسی را بگوید که در کتب متجربان که در عهد نبی که خدا آفریده و انکار کرده
 از آنکه صید کند اما دین خدا و الله و انحراف از نور آفرین با الله واضح
 است از شب تا روز و اهل سبب و الظلمات و النور این چه چیز است یا نبی
 قرآن را بطلان و ترس من است که اینان در سرده شده است عالم و عالم
 شد است اینها را بداند و قدرت و محبت است اگر بداند که اینها تنها نیست
 خدا تمام کتب و شد و قدر حق و این و این عبارت و معرفت خلق کرده باشد
 آن معرفت و حق خدا را در خلق عالم میگویند و مثل است و حق خدا را
 در سر خود خیال کرده اند خدا را هم تو که خود خیال کرده اند که تا بگویند که
 بگویند جلالت و دولت و قدرت از آن بگوید جلالت بگوید که بداند اینها
 ندانان است که میباید تا به خود متعجب شود که از هیچ جا معلوم نمیکند خبری از آن
 تا به خود معجزات تو را و اوتیای حق اموال و افسوس و السوء و الله و حق
 و غیر معجزات خود را باشد و غیر معجزات خود را بداند و غیر معجزات خود را بداند
 و غیر معجزات خود را بداند و غیر معجزات خود را بداند و غیر معجزات خود را بداند

که تابع او باشند و خلق کرده ام چنانچه دوست نرا که تابعش باشند و در این
 با او حرف بزنند و اینها را خلیفه حکم بگیرد و یک آن خلقت نکند و چنان
 نیست این خلیفه را بهر آنکه چنانچه بفرماید اسلام با بدان دین که است
 انما الله که خداوند تبارک و تعالی است و چنانچه بفرماید بر همه میگویند از آنکه
 داریم لکن میگویند خداوند است و چنانچه بفرماید بر همه میگویند از آنکه
 ارسال نکرده حاله جبر که میگویند انما الله که میگویند بر همه است
 و بهر دست بجهت الله هر خلق کند و کوزه و دیگ و هزار حکمت دیگر در این
 کوزه آمده است و بهر دست و خاک کند که هر چه است لکن باز کوزه را
 و چنانچه بفرماید و حکمت زیاد در کوزه همین قدر در کوزه کشیده
 غلظت شده چنانچه میگویند و آن که حاله خلق کند کوزه بر یکی بر چشم نهاده
 یکی را گوش یکی را دست یکی را روم و بدن و ظاهر و باطن و مغز و اعصاب
 صفا بر او نگاشته است که هر یک یکدست است تمام اینها را و لغزش نیست
 له حاله این خلقت را را نایده است و خدای تعالی میگوید که ما خلقت
 الحسن و الحسن الله لعلهم من رزق و ما رزقهم
 بر این خلق که از خلقت نکرده که بکار او کار حاله که چنان است سفارش است
 و اینها را معلوم نباشد حاله جمع کثیر و در اینها که هر یک یکدست است و در این

است اما اینها را نمیگویند و اینها را از آنکه در آنکه حکما حق است
 و حق تعالی کرده از آنکه در آنکه حکم کرده اند پس بهر آنکه که است و در آنکه
 میکند که دین حق در او را چنان است از آنکه که است و در آنکه
 با خدای تعالی خلقت از زمین و آسمان برای ما است و آن شریعت است و
 این عالم را بر حق خلق کرده اند و بر آنکه که است و از آنکه که است
 در روز رزق است اما این حق پیش ملاقه چنانچه است و در این
 با شریعت و پیش او باشد پیش ملاقه است و در پیش او باشد پیش
 او باشد اما حق از اینها پروردگار نیست بهمان حدیث که حق از اینها
 بفرماید که حق از اینها پروردگار نیست و این حرف میگوید حق است
 او را اینها را که است میگویند اما حاله شاد است که حق هیچ نباشد و این
 مردم مثل حیوانات باشد آری این حکمت نکرده است یا خدا را که
 آورد و بر تر از بهر آنوقت بخشد که از آری این خدا یعنی احدی از او
 یعنی بر حق با حق و بر چه دارد که بر حق باشد چنانچه بر حق باشد بر حق
 که چنانچه در آنکه خلقت خودم باشد او هم آنچه دارد خلقت خودش باشد حق واقع
 یا بر حق میگویند حق واقع یا با او است یا با او است از آنکه که است
 نیست که خلقت با این است که چنانچه خلقت را که میگویند با علم با این است

ما و اسبکه علمان انجور است و ان است تکلیف کان شلوا نقای ازانم ^{مطابق}
 منیم که راه شد ان یقینی انجور درها میان مردم است که ایا سبک است
 مؤید گشت ما خیال کنم مسود و مؤید و تکلیف خود در ان گمان می کرد
 هم چنان که در مسود است و مؤید و تکلیف خود در مؤید و در واقع معلوم
 نیارند خدا سید الله یا پیش من است یا پیش او و تکلیف خود عمل در اویم
 انهارا و حقیقتا گفته اند در کتاب امر به نیک و نهی از غیره را انجور که تکلیف است
 حتی انکه غیر از این مجلس از هر که تفحص کن امان طودا میگویند و از هر که
 میگویم ارعاند ام که احاطه نام جمیع احوال و نیت بلکه را که انکه
 باشد شام غلطانید این جور را بر نید این نیز که است یقینا پیش از ان
 کبر انیت پیش میبود و یا نیت پیش از انیت و یا نیت پیش از نیت در
 میان شیعہ پیش گشت انهارا حافظه دین نیست پیش از نیت
 نیت پیش از در خانه نیت پیش از نیت و یا نیت پیش از نیت
 انهارا که نشان من نشیند فکر میکند همین طود در خانه ان نشیند و جمیع
 امور را بنی او میگرد و طور ریاست امر بصورت انجور ریاست است
 انجور ریاست و عمر و ما نمیکند تا چند بر دم انجور ریاست تکلیف الله
 مطابق است خدا ام با خدا نکرده تکلیف کرده این است پیش از ان که بجا
 ان خود

که حق در میان نیست طرح کن گریه را بگو و بیا و نصرا و لایحه
طرح کن که اگر باریک ملک می شود این آنکه خود را خود حق آنکه پیش
پایست پس لا محقق نیست خدا دین قرارند هر چه از چنین خدای
که دین قرارند و خدا بر قرارند خدا آنکه که می باشد است خدا
که ارسال را دل نکرده از آنکه که می نکرده هر چه از این طریق ندارد
حقیقت ندارد خدا که راه و رسم قرارند خدا نیست می باشد
پس لا محقق نیست خدا را بدین طرح قرارند و می باشد
و این طرح و خلق غیر نیست یا الله باز قرارند و این است خدا را
چنین خدای است یا الله پیش خود می است و هیچ نازل کرده از این
می خرد خلق پیدا الله دین او را حال خلق خود می بر تنه کنان چه چیز است
و قرص خود می نه از آنکه مطابق با دین قرآن یا مطابق بنای و نه خدا
و نه خلق کنند و مخفی دارند از خلق چه می نیست بخدا از آنکه غیر
خلق کنند حکم رتبه را که در هر خلق کند اوقات خود را در آن
نخستین که بدین می گوید و خود می بر تنه هر می می گوید و خود می
کرد به تنفر و غیبت می گوید ارسال می گوید و خلق می گوید و خود می
وقت که می گوید و خود می گوید اگر این را بگو و خلق می قرارند از آنکه

انہما باہر

148

دیگر این معنی را من فرمودم بقاع فرموده سیکویم از آنکه سیکویم خوابیده اند
 با ملک بر آنان نازل شده گفتند که بگویم به ملک برین غفلت شده پس این امر واجب
 است این ملک این دولت است که مال سیکویم شد آن در دولت که معجزه بود که این
 فرموده پس بعد از آنکه سیکویم آید قوه و توان این سیکویم را داشته و الله مکرر کند
 وقت کند چهرت نزدیک خاطر خاشاکه قوه و توان این که سیکویم را در میان
 مردم بر این است که مردم این دولت باشند که قوه و توان این وقت قرار
 به بند هم قوه و توان این که از قدرت بر آن قوه و توان این قرار به بند
 که چیزی بدست نیاید این را نگذاشته قدرت حال از وقت یکم نمانده سال الله
 نعم که شکست بر این نیست قوه و توان سیکویم را در این ابد و او را بر این
 است که مردم این دولت باشند پس قوه و توان این را بطور است به سیکویم را در این
 قوه و توان سیکویم را در قوه و توان است از این جهت هر کجا فرموده من آیات
 محکمات من ام الکتاب و اخر متشابهات و این باز مخصوص قرآن قرار
 نه میدهد که چهار آیه است به این طور است آن اولی که که آیات و محکم
 کرده متشابهات و این را در هر کس است به این متشابهات قوه و توان
 نیستند و این محکمات بفروریات حکم شده و در این آخر الزمان این آخر
 کار که مگوشتان زیاد خورده و بدند اگر فروریات حکم شده و این و آن سیکویم

گوید که و ما هر کس حال را در نور سیرت فروریات بود و در آن خود که فروریات
 در دست برداشته اند گفته که هر چه در دست فروریات عالمند میگذرانند
 دیگر قوه و توان سیکویم که نفس سیکویم را فروریات بر داشته اند و در آن وقت
 غفلت و نفس سیکویم را در آنکه بگویم و حرف بزنند پس این فروریات هرگز بر داشته
 میشود و در داشته نخواهد بود پس این فروریات بود و عالم غفلتند از بگویند
 را که اگر گویند که ما هر کس را این فروریات که هر کس گفت فروریات بود
 چهار نفر است میفهمند و هر کس گفت که گفت فروریات بود و بگویند از
 شکم بیرون آمده میفهمند و هر کس گفت که گفت فروریات بود که فروریات بود
 پس از حرف نده میفهمند و هر کس گفت که گفت فروریات بود که گفت فروریات بود
 سیکویم را در این که میفهمند و هر کس گفت که گفت فروریات بود که گفت فروریات بود
 سر که گویند هر احدی از این بگویند خورد و مگر اینها را میگوید که از فروریات
 خبر دارند نه هیچکس نگفته پس فروریات بدیده است فروریات بود و عالم
 عالم سید الله را عاقل سیکویم را در این عالم که سید الله را عاقل سیکویم را در این
 حصر عقلی است که با همه جاسطانی که آید که این عالم با عاقل سیکویم را در این
 میفهمند و این فروریات را در این هر کس را در این میفهمند و توابع طایفه
 را که حکم آن طایفه را در این هر کس را در این میفهمند و توابع هر کس را در این

دارند بجهار مسلمانان خلاف میفرمود تا بهر مسلمانان و کلمه اگر کسی بگوید
 شعور دارد که میباید و غیر خلاف باشد و بعد که میباید این دو نفر خلاف
 اگر مشرک خلاف نمیوراد و خدا باور دارد یا الله و مشرک رفع این خلاف
 با و ندارد یا الله خدا تکلیف این کرده و دین از این خوانسته مشرک
 نه باشد یا الله تکلیف بالذیقات است بر این و الله مشرک رفع خلاف از فیه
 خود خلاف و الله اگر توبه اگر کسی بگوید یا الله و مشرک بجهتیک خلاف
 مطلوب خدا نبوده و لوا بیک خلق الله اخبر الله و الله مشرک را خدا
 نبوده که خلاف بگوید در میان مردم مراد خدا این بود که هر یک
 دشمن باشد بجهتیک است یا الله مراد از رسال و انزال کتب و عقل
 تفکر و معنی است و تفسیر این است و این خلاف را مردم انداخته چون
 دشمن میباشند و الله و الله را بره نبوده اگر کسی بفرستد مقصود آن
 حاضر نشد بفرستد بفرستد و او از دنیا از این عینه خلافها آمد و دنیا
 پس خلاف از جانب این خدایت معقول نیست حق و رسول او نشد
 که خدا بگوید بگویند معقول نیست و بجهت بفرستد و در پیغمبر که خدا
 بگویند و با هم خلاف دشمن باشد معقول نیست و بجهت بفرستد و در
 که خدا بگوید بگویند معقول نیست بفرستد که بجهت از جانب او باشد بجهت

او خاند اگر با افعال در میان آمد این از جانب خدا نیست اگر توبه
 بجهت از جانب خدا باشد بجهت از جانب شیطان فکر کنید حجت مرید
 رفت کنید بجهتیک اگر جانب نیست توبه باید در میان مردم و احتمال
 که از جانب خدا نیست بجهتیک هم از جانب شیطان باشد یا الله
 وسیع کرده حد و حصر خود کرده خود کرده بهمال خود کرده نه
 که بجهتیک نیست او توبه خود را نمیکند ما بر عودمان نهایت از جهل
 بر سر این بجهتیک است او هم ما را بداند فکر کنید بجهتیک حجت معقول است
 ما حد و حصر کردیم بجهتیک درین بجهتیک حجت بر حق است پس هر یک
 و معنی بود که بجهتیک است یا الله مراد از رسال و انزال کتب و عقل
 او را با طهر سید ایم او هم ما را بداند درین بجهتیک بجهتیک حجت معقول است
 تا بر سر این بجهتیک است او هم ما را بداند درین بجهتیک بجهتیک حجت معقول است
 و الله از جانب خدا باشد محال است خدا اجل و عظمی است و بجهت بفرستد
 و الله حجتش را و با الله با امام با سیر و حجتش بفرستد و کشف از واقع
 نکند بجهتیک معلوم باشد باید صادق باشد باید یقینا از جانب خدا باشد تا الله
 قولی که من بگویم من یقین دهم تا الله از جانب خدا نیست پس هر یک
 بگویم که قولش بجهتیک است یا الله مراد از رسال و انزال کتب و عقل

مردم اسم گذاروند و غفایند و نیز که معلوم النبوه است آن است که یقیناً از جانب
خداست یقیناً آنچه میگردد از جانب خداست تا یقیناً من بدانم من او که بگویم این
که قولش مخلوق باشد خودش هم از مرتبه حجت غایت مبلغ نیست رسول نیست
نرسیده و نیز در اگر رسول اسم گرفت اسم نه چهره شد و انگیز مردم اسم
بگرفتند از رسول اسم میگذازند این اسمها اسمها را جداست بر پیش خدا
نیامده پس قبول مطلق حرفی میگردد که جمیع آنچه خدا خواسته است حجت مرتبه واقع
است پس این است انکار است از ارشادش تا تو بعد از نبوت تا اناعت تا تو
جمیع آنچه تکلیف عبادت رسیده است مؤید است من غفای الله که اگر بگویم که کمال
احتمال جانشین ما بدو که من غفای الله نیست این چنین که رسیده بود و الله کمال
میرود تا پیش نیز این نیز است در از جانب خدا باشد در از جانب سلطان
باشد میرود پس خدا که شد خدا باشد سلطان باشد خدا را بحق بگوید
پرسیده سلطان را نباید پرسیده سلطان را باید لعن کرد و در در و در و در و در
باشد تا شد تا شد و در خدا واضح است ظاهر است پس این است انکار است و در
عابه الله اختلاف امر واضح میگرداند امر را اندازند حق القان که در
آمد بداند تا نگذاشته همچو امر واقع بیاورد تا هم بشوند باطل بگویند که
میگرد بگویند و جانشین میگرد حرف حق را در سر و پا در غفای الله که امر
رسیده

مسئله در حال است خدا کند الله باین پس که خدا اتفاق است بخیر و شرست
نزدید جواب فرموده نکر کنید که اگر خیر ضرورت خدا سفر باشد دیگر آنوقت
من چه اثباتی میکنم بضرر یا نه که هرگز طور مغفله اخیر می که خدا اختلاف
است آن اثبات میکند خدا اتفاق و چیزی که خود را خدا اختلاف است
اختلاف است باینکه نمی آید باید بضرر باشد امام آن آید باید بضرر باشد الله
قول خدا مسلم در میان است که امام تواند بان قواعد خود را از باطل جدا کند
باز امام که میگوید بپایا میگویم هر که میگوید سوار کار و سوار را میگویم
انها داخل حقین و در دست خدا است آنها اهل حقین و در دست حق نیستند
خداوند حق است چه بسا سلطانهم ندانند بان قشون خدا ندانند من که او را
میگویم خداوند ضرورت است او انانی که در بندین و هر بس است بطور جدا و
آنها را معلوم گرفته تا حکمی تا آنها همه بداند آن ضرورت است خدا الله
محاله در میان گذاشته آنها را صغیر این جماعت میکنند که این است
صغیرند صغیر باید در ضرورت آن چیزی است که صغیر بداند که بداند
سواء بداند صغیر بداند زن بداند بداند صغیر سید انور آن صغیر است
باید قیام بر این استیجاب که صغیر بغیر که چنانکه که بر نظر بزرگوار بغیر علم صغیر
که بیکه خلاف بگوشتن است معزود و مغفله باینکه آنها را معزود و معزود باینکه

درس من قبله از شیخ خود المرحوم ۱۲۹۴ با تصحیح الزمان رب و فقر لا یتهم کرمه والحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم

و علی الله فی جمیع الامور الطاهرین و ائمه الله علی اعدائهم اجمعین
حول ولا فرة الله بالحق العظیم قال الله العدم قد وضع الله
سنة الله العزیز خلق من قبل و ان تجد لسنة الله تبديلا و ان تجد لسنة الله
معدلا فاعلم ان الله لا یبدل ما فی الذم و ان تجد لسنة الله
و لقد احسن الشرح و اجاد الله و در حقیقت قال و نعم قال ابن ابراهیم
فضل قضاة القلوب الله لهم برید کما سئل عن لطفه و یات الله الان بشیء
و لا تخش الله عطفه و قد مرسله یجمل الافراده از هم زنا یکدیگر و غیر این
ان الله به حیرت ترزید و عطف نکند و غیرت بیکریه از او خارج عالم نهادن
عالم که نگاه باین مردم میکند غیر عین این است خلق هسته همه ام را با یکدیگر
سبکند چنانکه هر مردی و هر چیزی را با قاض شده اند هیچ ندارد و شایسته نکند
شما فکر کنید با حیرت با وقت خواب بر روی زمین یا با حق است که خدا
چیزی را اراده کرده باشد از خلق و خلق نیز از اراده خود مطلع نگردد و الله
و آنچه بود پس خود اراده کرده انتقام بکشد از خلق که شما چیزی را
مطلق نیستید بر عید من بر این شکویم غیر سید به چه ایام رسیدیم و ایام
در نگردد

عذر کرد و خدا اقرار داده است که ما را داده اند و مطلع بود که هرگز در کجای
خدا شکی نباشد و خلق محال است با ما را او رضاء و غضب و عداوت و کینه
از ما اقرار داده و عفو او خلق باور کند تا از ما را او خود مطلع کند انما
انوقت باید بایستقام بکینه که شایسته اعمال از سید بیان عقل نیست این قدر
مقدم است که نتیجه این بزرگتر است و در هر چه از خلق حق است
اول او پیش از آنکه و میرساند و در حق او حق است از آن که میباید
میکنند و در هر یک پس عقل نیست خدا بخشش است و از او شکر و عذر
میگردد و از او انکه حق است و از نعمت و امامت تا شرح از اصول دین
تا فرغ دین هر چه خدا از خلق حق است اول رسانده رسول حق است
اول او میفرستد و بدین مردم میفرستد که بعد از آنکه باید از
آسمان بیاید از خود بیاید از جسد بیاید بعد از آنکه اول رسول
خدا و عادت بدین حال میباید انوقت بیاید اطاعت کند از سر راه
که واضح کرده است و واضح کند که لطیف خلق قرار داده اگر آنها بخواهند
چون او بر او خود را شرح کرده اند خدا را داده و او کرده اند خدا را داده و او
کردن و بی چیز واضح نخواهد رسید البته باز حقیقت باشد این خبر را
غیب که انچه تمام شده و دیگر مردم را عادت حکما تمام شده اند این مردم

حکما نهاده باشد هر چه هست که علم آنها باشد و معانی نهاده در کتاب هیچ
 که نیک نگرفتند بدانین حرف را بدانند و میدانند و حجت خدا تمام است خدا
 بجهنم شایسته و حجت خدا حق است و حق خداوند و حق خداوند عالم هر چه بود بیفهمد که حق
 نبوی اند که هر چه میان حق و غیر حق و حق خداوند و حق است و حق است که حق را طالب
 حق میشد و حق می آید میدانند که اگر ایمان را که حق است و حق و حق میان
 زوگو شود و حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است
 جماعت است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 البته خدا که حق است میان حق و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 بکنید و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 میان آنها حجت خدا بر آنها تمام است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 که راست است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 بدایت که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 میان آن را حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 شایسته میان آن را حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 خدا تمام است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 چیزی را راست است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 و حق میلم

و حق میلم که راست است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 در میان بعد از آن که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 واقع شود و حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 کند میان حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 سر بر آن که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 دعوت کنند و حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 اسمع انی و حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 اهل را راست است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 حرف حق گفته میلم و حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 و حق را راست است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 این خداست که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 که حق را راست است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 تطبیق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 اگر روزی حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 میفهمد از حق و حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است
 که راست است که حق را حق است و حق است که حق را حق است و حق است که حق را حق است

در خیر ساله اگر شوند است و عین است بفرمان که این ملک خالی دارد
 تا آنکه و با آن سپهر چاره ساله که اول شهر است اگر اندک شعور
 نه نیست که ما خود ما خود ما را نشانی خستیم ما را که بزرگ ساخته و ما بزرگ
 تعلیف نیکو نه و ما را در پیش به بر می دهد اعلیٰ در جمیع احوال و در اندیشه
 بفر و بفر ازین امر جزا و خوب بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 عا و خوب بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 اما ازین هیچ با و گرفته پس بر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 مرد را که بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 چاره ساله بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 از این بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 واضح است که با بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 باشد و از خلق بخا که هر چه را که من واضح کرده بودم ظاهر کرده بودم
 نه اندک و نه بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 تا واضح کنم تا بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 و این بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 این بفر

این است که بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 بر این عا بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 عا بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 فکر کنید که ما خود ما خود ما را نشانی خستیم ما را که بزرگ ساخته و ما بزرگ
 می کشیم بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 این امر که بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 از این بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 عا بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 این حرفها و با وجودیکه بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 و بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 بر این عا بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 عا بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 دلیل آفاق و انفس تا مشی که بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 عا بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر
 تا بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر بفر

امر عام پیدا شد که خلفه عام خلفین است هر وقت علم پیدا شد علم است
 باز اگر علم نشانه حق تعالی باشد علم خود خدا از راه سببه بود همان جبر که ان
 برین در زمانه است علم است تعلیم که از یک خدا یک است بنابر جبر که ان
 همان جبر تعلیم میگردد که در میان شیعه یکیش علم از کلام و با جبر نه از ان
 یکیش از علم پیدا کرد در میان شیعه از علم به انبیا و انبیا و دیگر
 بر وجهی است که باشد و در هر زمان ما نمیدانیم از علم بوده و در هر زمان ما نمیدانیم
 حق است که این مسئله از کلام است که در میان قائلان این چیزها است
 انما الحق بنسبتش که پس از هر که امر عام است و خلفه عام است خدا را سببه
 نمیکند در سببه ان هر چه بنسبتش میگردد در سببه ان که سببه جبر
 طور اعم و در تفصیل نمیکند در سببه ان که سببه ان که سببه جبر
 این حرف را این حرف است که برای خدا ان هر چه که ان که سببه جبر
 عام نیست که در ان سببه ان که سببه جبر که ان که سببه جبر
 ان جبر بر وجهی که ان جبر عام است که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 ان خلفه عام است که خلفه عام است که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 بر وجهی که ان جبر است که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 سببه ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر

که ان جبر است که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 نیست که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 تعلیم که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 تعلیم عام خود را عموم قرار داده که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 تعلیم خاص که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 بنسبت ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 سببه ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 و علم است سببه ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 در ان عام و سببه ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 مکرر ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 جای بنسبت ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 خلفه ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 کند ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر
 که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر که ان جبر

کینه که شراب خوردن بود آرد در خدمت حضرت زین العابدین هر چند در این
 کرد نشاید حرام است حضرت امیر فرمودند سیر و ندی که را ندی در باران
 از هر گاه سیر و ندی که گاهی گفته که آب حرم شراب نازل شده باشد سیر و ندی
 میکردند اگر بگویند سیر و ندی بود و کارش نمیشد بگوید که بایان نمیکند
 خداوند کارش چهار رکعت است سیر و ندی کارش نمیشد بگوید که بایان نمیکند
 حلاله حرفه سیر و ندی است تا نوزده سیر و ندی برای اینکه آن کارش نمیشد
 او سیر و ندی است که فراموش نیست سیر و ندی است که فراموش نیست
 بلکه سیر و ندی است که فراموش نیست یا و سیر و ندی است که فراموش نیست
 او تکلیفش آن بود که سیر و ندی اول باشد و سیر و ندی اول باشد
 میان فقها بحث کردند که سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 او تکلیفش آن بود که سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 سیر و ندی است که سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 و سیر و ندی است که سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 تا از آن حال انشخص چاه که نمیداند تا از واجب است اینرا نمیداند که از
 است در روی زمین و باید رفت با گرفت از پیش باید یا بداند که از
 بکیر و حاله نمیداند تکلیفش در عهد کرده است و سیر و ندی است که از

این است که خدا تکلیف نموده است بر سیر و ندی که سیر و ندی
 بود و سیر و ندی که سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 باین سیر و ندی و سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 از پیش نمیشد الله باینکه سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 وضع هر چه محمد و الله

از سیر و ندی است که سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 وضع هر چه محمد و الله الطاهرین و سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم قال ای ایها المسلمون
 فی تعالیه الله من سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 من سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 علی الدین کلمه و لو کره المشرکون و لقد احسن الشیء و اجاد و لله دره
 قال و نعم ما علی المؤمن الذین احسن و قد فعلوا فی سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 بجز الحاسد و لا لیطعن و یا علی الله الا ان یموت و لا یحیی الله فی سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 رساله با کماله انما من عن حب الیصال الفاء ایام آدم و الله
 و طبیعت حراره شمس تحقیقه با قدر من السور الظاهره و سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی
 کلمات است اما از الله من سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی است که فراموش نیست و سیر و ندی

بخدمت رسیدی این مسئله است که جمیع عقول کامل و ناقصه میفهمند تمام کائنات
 که است تمام متفهمان که است تمام فرمایان اهل عالم و این مطابق این است حاله
 غایت از این مطلب نشود که در این عالم کار نیست که مومن از آن بیرون
 شیطان آن حیل از آن بالذکر ندارد آن استادی که از آن بالذکر ندارد
 آن استاد که از آن بالذکر ندارد و این است که کلامی اندازد در دست
 و در مردم که اینها شد حیوان هم گفتند خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 نمیشود و بعد از این چه بود بر آن چه بود آنوقت حق تعالی فرق میان خدا
 و شیطان را نشان داد و بعد از این را بعد از این را بعد از این را بعد از این را
 از شیطان که است آنوقت که کرده این است که کلامی است که خداوندی است و حق
 حق تعالی است که است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 مردم اینها همه در دست با چه میگویند که این چه خداوندی است که مردم معظرب
 میشوند و آن را دارد طبیعت حیوان را و انقلب انقلب انقلب انقلب انقلب انقلب
 باشد جمیع مردم بعد از این که بعد از این که بعد از این که بعد از این که بعد از این که
 از شیطان باشد و شیطان باشد انباشته انباشته انباشته انباشته انباشته انباشته
 صدای خدا که بلند شد همه حرکت کردند و اینها را حکما از این که کرده
 یکجور طبعی میتوان از یکجور خداوندی میتوان داد که یکجور مردم حرکت کردند یکجور

خداوند میتوان داد که خود یکجور بیاید و با آنکه خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 و با آنکه خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 تعجب که که بعد از این چه اعتبار میخواهد بر خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 از این جهت معلوم که یکجور خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 از این جهت معلوم که یکجور خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 شیطان همیشه این خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 می اندازد کلام که در دست و این کلام را خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 انداخته اند کلامی است که در دست و این کلام را خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 را در بعضی از اینها هم که است این طبع بر آن طبع حیوانی است این طبع
 خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 تا کلامی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 اما اینها را بعد از این که بعد از این که بعد از این که بعد از این که بعد از این که
 آن صلیها که که از آن بزرگتر ندارد و هر یک بعد از این که بعد از این که بعد از این که
 و خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی است که خداوندی
 میکند و حشر می اندازد و وقت از این مبروی هر یک کلامی است که خداوندی است که خداوندی

در میان مظلوم و فاجر و باور داده اند و فکر کنید چنانچه خلق شوند
 این عهد را در هیچ مذهب نیامده و هر چه از این عهد را به سر و نرد و تر
 داده و ولت نایب نیست بطریق دیگر دنیا اگر تقدیر عالم کسی باشد که
 داشت و عظمی است شربت آنچه کافر فریغ را بدین جمع احوالی نیست از این
 است خداوند است که جمیع حرکتها و چنانچه است و لا حول و لا قوة الا بالله این
 کافر بلیغانه یک کف آب بر دارد و بخورد و در عرض می دهد قوه اش چنانچه
 معبودش کند حال اگر در آب عظیم داشت مگر آنکه اگر این را ندیده باشد
 در نزد من تقدیر عالم بود و من شربت آب آن را بکافر فاجر دادم کافر را خدا
 عهد و عداست خدا هم خدای آن بلیغانه کند و بخورد پس تمام عالم را طلال
 کند و فقر کند تمام عالم لغت شود تمام این لغت بود یک شخص بدین
 بعضی خود در ساند و در غیش فرمود و الله هیچ نداده و خدا هیچ کس را انقطاع
 نداده بکس به در خواب نیست چیزی که انقطاع دارد و تر تمام میگوید خدا
 اگر از این نداده بود بفرمود از نعمت ما بر نرزد بر سر کس و آن عاقبت
 بر نرزد شریفم قلندش کند از اول ندانند بهتر است جمیع نعمت را حسرت
 میشود برای کفار و منافقان اگر چه بکسر نماند و از کسنگ و در و در
 بر سر و با ناس به بند همه چیز داده اند و اگر تمام نعمت را بر بندند

بکس و دین ندانند و همه چیز را نداده اند و همه چیز را نداده اند
 ارسال رسل میکنند که مردم دین داشته باشند ارسال رسل شده که مردم خود را
 مردم خود را بخورند ارسال رسل شده که مردم بیات شده مردم خود را ناکر
 است میدهند ارسال رسل شده که مردم ساکن شوند ارسال رسل شده که مردم
 شوند ارسال رسل شده که طایفه کنند این معلوم بود و هر که میگوید که
 جماعت را میکنند دیگر چنانچه نخواستند بیا که طایفه کنند ارسال رسل شده
 که خواب کنند خوابشان که که خواب میکنند ارسال رسل شده که مدار
 کنند خوابشان را که که در پیدار میشوند خودشان پس بدانند ارسال رسل
 برای عداست مردم برای چه برای نجات مردم ارسال رسل شده برای تمام
 جهت که کفار بعد از آمدن انبیاء محمد در جهنم شوند و لغت خدایان را
 کثیر الحق العقیق والانس بیوی اختیار لم یأمر بطلب از دستان نرزد
 پس چنانچه سقول نیست خدا چیزی نواز کرد اراده کرده باشد و با و فرستاده
 باشد و محمد شکر شکر قرار داده باشد و وقت از آن خواسته باشد که
 چرا شکر اراده کرده ام چیزی در پیش خود و تو خبر از آن ندی علی علیه السلام
 پس خدا بر سر از هر که خواسته با و برساند پس جمیع زمین و آسمان و
 تمام حرفها و کتابها در جهنم خداست حال دیگر تنبیه بکس به نرزد

از تمام خلق خدای عز و جل را ندیده بیک مسئله خاص و از یک کس خاص
 با و نه می رسد این دیگر علم اختلاف نیست این حرفه ای که من می شناسم
 سبیل است و قریب آن خدای که در بر سر دارد بر سر هیچ شبهه نمی ماند و در میان
 مردم یکپارچه خدای است یکپارچه و نه شک است یکپارچه و نه شک است و در میان
 معلوم نیست اما از این مسئله هیچ شبهه و اما اما باقیع الناس علی
 غلالتهم وقت کنید آنست که هر چه بود از هر کس بود و بر سر دارد
 امر خاص از امر مردم هر چه بود بر سر مردم می رسد امر خاص بر سر
 دنیا من هر چه بود از دنیا می رسد از هر کس بود و بر سر دارد
 از شرفی خاص هر چه بود که ملایک صدف بر سر دارد و او می رسد بر سر
 و قاعده کائنات بر سر هر کس که خدا از امر مردم هر چه بود از امر
 خلق را ندیده هیچ من نمی کند و معقول نیست من نمی کند و معقول نیست
 هر چه بود و معلوم و معقول است اگر رسول حق را ندیده از هر کس که
 بخیر اگر رسول که بر سر دارد چیزی را که می رسد از هر کس که
 بر سر دارد و در هر روز و با هر کس که می رسد که می رسد که می رسد
 که که می رسد که می رسد که می رسد که می رسد که می رسد که می رسد
 است با هر کس که خدا از امر خلق را ندیده از هر کس که رسول ام

هیچ تقصیر ندارد و رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده
 هیچ کلام نه فراموشی نیست نه تقصیر نیست نه سهو نیست نه اهر و عیب است
 شایسته خدای مطلق این علم را قرار بر هر تقصیر بر سر دارد و در میان
 خلایق که فانی در کار او نیست بطوریکه از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده
 عصیان کنند حال آنکه خلق کرده عبودیت و کبر و غرور را از هر کس که رسیده
 هم با هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده
 هر چه با هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده
 بر سر هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده
 واضح کرد آنکه اگر خداوند خلق را بر سر دارد بر سر دارد بر سر دارد بر سر دارد
 اوست که می رسد از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده
 است از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده
 که که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده
 است با هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده از هر کس که رسیده

هرگاه خلق با بر مسند با ناله و شکر عائد شوند بر کبریا بعد خلق را بر بند
 اگر رساله تقصیر را بگوید پیش خدا پس امریکه بطور معلوم است تمام انبیا
 که از آنها پیروا بر سر رساله و چون او را رسیده بطور و خروج بر سر رساله
 خست حاله الله شخصی بگوید که در حق است اگر آدم عالمی باشد
 که این دارد و خدا بحث میکند حرف او را بر خدا بحث میکنی آدم بر سر رساله
 شهادت اعترافی خدا کند خدا عیبه هیچ اختیار بگوید و در کبریا و در کبریا
 اگر پیروا بر خلق میکند عیبه پیروا بگوید این خدا میکند امری را و این
 خواست امر عالم شد خدا رساله و در پیروا که امر حاضر باشد خدا رساله و این
 کرده حاله دیگر امری بگوید خدا القیبه را این رساله یا بهر بگوید
 خدا القیبه را تا رسیده قصد حق خدا را میکنم و میگویم شاد روح
 میکند پس این خدا این واقع ظاهر است از آثار است هر چه بگوید خدا
 خواسته تمام خلق رسیده حاله این اصطلاح کرده ایم یعنی بگوید مردم
 میگویند بگوید خلق میکند بگوید بگوید مستقر میکند مردم را میگویند بگوید
 امر از یاد میکنم و میدانم که این امر امر پیروا که انکار از مردم میگویند
 پس مردم چند چند سن امر را میکنم بگویم خدا از تمام مردم خواست و خود خود
 گفتند و خود از تمام مردم خواست و از آنکه گفت خواست از آنکه گفت
 خلق

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

عنه محمد والم اعلم الله ابراهيم

القائمون

20

۲۳۵

227

از آنها معلوم و بحث از نزد خود و تحت هدایت خود و بر سستی تواریخ
و پس در فقرات ابیات بعد میفاید که تقریباً بهم پیش از تو رسیده
تقریباً خود را که از خود دعوت کرد و از دست تو الفاء که ایشان در دعوت
ایشان شایسته خود نویسد میگوید خدا آنچه را که در ایشان الفاء که
معلم میکند ابیات خود را بر سر سونین و حضرت و آن حکیم و حکم میکند
ابیات خود را بر سر سونین و خدایان میکند شایسته خود را از ایشان
ایات اعراف کند و ایات متشابه بر سر سونین کند و ایات
حب سید خود سحر کنند و ایات بهانه خود قرار دهند در افغان و خدا
و خداوند عالم حدیث نقد که در این لایه ایات علم است از برای
سونین قرار داد و ایشان علم طبع الفاء کند و ایات متشابه
خود را تا بکماله آنچه در ایشان الفاء که از ایشان از برای سونین
و لایه ایشان در عرض سید با طهر است و قیامت و الو و لایه ایشان
از قول کون حق و بر سستی لایه جماعت طالعین در شفا و بصیرت و لایه
از امر حق و این لایه که خدا از امر حق تا باشد که یک خداوند
ایشان و آن که احد را خداوند ایات است در علم ابیات است
سیدان و مراد از ایشان است حق لغت با مراد از قیامت مراد و لایه

۴

انما از زوضای اوصیبت و اشتد غدرانهاست و لکن آنها از نزد پرورد
گواهیست پس ای تو از او پرس خاضع و خاشع بنم و لکن این از زوا
او به دست کشیده اجابت نکند پس گفتم ای سید عالم در این
که از خواهر کسب هیچ سید باطل گفتند آنها را سید باطل چون کسب کرد
نمناز اغوا از این آینه تو بهم و بهیچ کس نیکو کار نشد و سید باطل
در شکسته در الحقیقیه باریان تراست نه مقام بغیته مدح و ستایش
باید این ترا عذاب و در عقیق و مکن بهر اسرار و تراست نه مقام ساحت
ظهور لام محمد الصمد صبی و سرور از روز عقیق و روز قیامت به عقیق
و هر تازه در این احداث نفوذ و چرخ تازه در این تولد کند و وجد و
ما علو حاضر باری بر سر آمد از زوا این مقصد و ایراد این آیات شریفه در
انها این لفظ طالع ایان حق در بر این صفت گفته و به امتداد آیات محکمات
همیشه است مشتمل آیات شایعات همیشه است و همیشه است و همیشه است
شتمک همیشه آیات محکمات و همیشه منافقان است مشتمل بر آیات
شایعات و همیشه است دعوت می کنند آیات محکمات همیشه
ایر باطل در دعوت ابر حق القابضیت می کنند و آیات شایعات
در مقابل محکمات می خوانند و از این آیات در بر تو قلم و دست

۴۴۷

[illegible]

جماعت و خدایه عالم حضرت زکریا علیه السلام و فرموده میگوید اما بعد
 ای ایمنه امروا ناسی انما هم متفقون و اما بعد ناسی انما ناسی الله و انما
 انما هم متفقون پس حضرت مردی است که خداوند عالم احسان فرمود
 فرموده در حکایت خود خدیجه که کنیز او با ولید و برهان الهی
 آفرید از یک نیکه ولید و برهان تابع و مقدر با خدایه از این جهت آسمان
 میسکند خدیجه از این جهت که موسی از غیر موسی باقی نماند ولید و برهان
 در هر طبقه از طبقات خدیجه و در هر دایره از دایره جبر و خیر و طبع اول
 نرسد با ولید و برهان ایمنه الله و الله و الله و طبع دوم و تابع خود
 و از اول ظهور یافت تا به تربیت برهان بزرگ منجمله الله الله الله
 بگذرد و کردار و رفتار برهان خود و دست ظن از خلاف انباشت
 طبع دوم باید از خود اولد و الله ایمنه ایمنه ایمنه ایمنه ایمنه ایمنه
 یا آنکه بجهت ولید و برهان الهی پس خدایه عالم حضرت زکریا
 اولد و پس بعضی از این دو قطعات است که خدیجه و ولید
 الهی است و میسکند و بعضی دیگر که خدیجه و ولید تابع ایمنه
 بر ولید الهی و خدیجه و ولید تابع ایمنه و بعضی از طبع دوم خدایه
 جبر است از موسی و از او جدا که موسی از غیر موسی از حالت اولد

محمد باقر علیه السلام و تامل بیک خوراک بنشینید و بگو و اما تذکر بیک طبع
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اندک و بیک خوراک بنشینید و بگو و اما تذکر بیک طبع
 و اما تذکر بیک طبع حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اما تذکر بیک طبع
 با سعید و اما تذکر بیک طبع حضرت امام رضا علیه السلام و اما تذکر بیک طبع
 پس استغاثه الهیه در مرتبه در میان آنکه تا الله امر را در ختم شد و بگو
 نام دوازدهم حضرت امام محمد باقر علیه السلام و اما تذکر بیک طبع
 صلوات الله علیهم بر این طبقات منعمی و معونات خداوند علیهم
 انهم هم خوراک کرد و بگو و اما تذکر بیک طبع از برای احد از این طبقات از طبقات
 باقی مانده و بگو و اما تذکر بیک طبع از برای احد از این طبقات از طبقات
 واضح معوذ از این حقه هر طایفه را بر زمین و هر فرقه را بر سلسله و
 خوف خدای بزرگ و خدا را در دایم و بر واضح است و حجت خداوند
 نام و درین او واضح و بیکدیگر بود و درینا مستعد از برای

حکیم افغان

رسيد فقه القام مجده والعلو المظلة التي تليق بالملك الجليل صاحب الزمان

أَدْرَكَهُ وَأَلْقَاهُ فِي

هو غفر يوم شجر غفر شهر رمضان المبارك

Page 10

والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا وأخي محمد وآله الطيبين الطاهرين

عَلَامَتُهُمْ وَفَالْيَوْمِ بِمُفَضِّلِهِمْ وَفَالْيَوْمِ بِمُفَضِّلِهِمْ وَفَالْيَوْمِ بِمُفَضِّلِهِمْ

والان في القوافي والاعراب في جميع اللغات
والان في القوافي والاعراب في جميع اللغات

میں فرماید اللہ نور را حوالت و انوار میں نور و روشن کنی بنام مصباح المصابیح و مرجع

کاملاً کو کبھی نہ ہونے دے گا۔ مبارک ہے یہ تو لا اشرقتہ ولا غربتہ بیکلہ ریحانہ

فقد توفى رحمه الله تعالى في سنة ١٢٠٤ هـ الموافق ١٨١٩ م في مدينة القاهرة

خداوند عالم بخیر و برکت از بطن کاه انبیا است و ان شاء الله تعالی خیر و برکت
خداوند عالم بخیر و برکت از بطن کاه انبیا است و ان شاء الله تعالی خیر و برکت

3.

休休

[illegible]

445

休休

[illegible][illegible]

150

400

و سلطه جگه شل از مردم اما ز شل هر چه است که است از هر چه در این
 سکنه هر که در این است که لا یم قهار و لا یج من شک الله تجان از
 انوار قیامه هم که سکنه در این است که ناز که نهایت کوفه گفته ناز که سکنه
 گفته قیامت که چشم ملک خود را باخته از آنکه است سکنه که با پس از کوفه
 ملک را با سکنه کوفه داده و در سده جامع با حاکم نور پسندیدم از
 دنیا خود هسته هر کار را که نور پسندیدم است الا که مردم جز به تو میروند
 و زرقه توان از این است که خط است سکنه که در من پسندیدم از این است که
 عرف که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 یکم و ده شنبه شنبه در بازار خود که خدا با است سکنه که سکنه که سکنه که
 و در شام یکم یکم یکم یکم یکم یکم یکم یکم یکم یکم یکم یکم یکم یکم
 مثل هم در دست تو هم شنبه با دست امون را سکنه که سکنه که سکنه که
 میبخت با سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 در خیمه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 حرفه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 تو که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 شنبه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که

در هم معلوم شد که باید ز قیامه هر انوار است سکنه که سکنه که سکنه که
 و هر که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 به هر که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 کار چاره مانده از هر چه است که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 کار که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 تجار خود را سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 مشغول کار خود را سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 هیچ که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 و با و سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 عزیز که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 شنبه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 خلاطی که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 راه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که
 سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که سکنه که

[illegible]

وحيثما كان في غير اللطيفة الطاهرة

1921-22

1890

450

والتقوى والوالاء العلم العليهم وحبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم
 النصير
 حسن حسين عليهما السلام
 استغفر

[illegible][illegible]

متعدد در نظر شاهان و بزرگان است و خیال شاهان و بزرگان
 در چنگان سیاه و جهان را کدو انداخته و با تان حال ملایمت با شد و در
 حاکم و قلم این است که هر چه در وجود خود محتاج است بهین در
 او را انداخته و بگوید هر چه در وجود خود در بر خود محتاج
 خود را با شما میگویم و بگوید این اسطوخودوس که در این اسطوخودوس
 که بخورند که از مردم و بخورند که در این اسطوخودوس و حاکم این
 در وجود است که حاکم این محتاج باشد بهین خود را از وجود خود مثل
 اینکه با سید و کباب اگر بایستد از این خود را در این مرکب را در
 جوهر خود را در این مرکب اگر بایستد این را بهین خود را در این
 مدونه خود را در این مرکب باید خود را در این خود را در این
 کوفت است که در این خود را در این خود را در این خود را در این
 حاکم و حاکم این چیز است که در این خود را در این خود را در این
 محتاج است که بایستد و در این خود را در این خود را در این
 که در این خود را در این خود را در این خود را در این
 در این خود را در این خود را در این خود را در این
 محتاج است که در این خود را در این خود را در این
 خود را در این خود را در این خود را در این
 است و چیز است که در این خود را در این خود را در این

و ادرا با این تمام خلق خود را در این خود را در این
 اهل این را با خود خود را در این خود را در این
 همیشه بوده و همیشه خود را در این خود را در این
 که در این خود را در این خود را در این خود را در این
 امر را در این خود را در این خود را در این خود را در این
 این را در این خود را در این خود را در این خود را در این
 بود در این خود را در این خود را در این خود را در این
 چیز است که در این خود را در این خود را در این
 خود را در این خود را در این خود را در این خود را در این
 دیگر که در این خود را در این خود را در این خود را در این
 حالا به این خود را در این خود را در این خود را در این
 بود این سر را در این خود را در این خود را در این
 بود و بود در این خود را در این خود را در این
 است و خود را در این خود را در این خود را در این
 را در این خود را در این خود را در این خود را در این
 میر و این خود را در این خود را در این خود را در این
 است و این خود را در این خود را در این خود را در این
 میگویند این خود را در این خود را در این خود را در این

جاره نشدند که کسی از این کارها را از اینها فهمید
 خودشان سازند و خودشان بخورند پس در این کتب که در
 کد رفته جاره شده و بعد از آنکه مایه پخته باریده مایه
 جویده جاره شده و تمام حالات هم از اینها پخته است باید که
 جاره جاره در غلیظ و در نازک و در کاه و در دست غلیظ و نازک
 او و در آن حالت را از آن که او در دست این کارها را در دست
 بان انداخته او در دست این کارها را در دست انداخته است
 حاکم و گویند که پسندیدند و عادت مایه است که جاره باید باشد که
 این انداز را در کد رفته باشد و اینها را در دست کرده باشد پس اینها
 پیش از اینها پخته هم است که گویند که اینها اینها اینها
 تا که مایه باشد و رنگ نیست لایحه که باید باید در کد رفته باشد
 این چیز که باید که باید در کد رفته باشد و اینها را باید که
 سر جاش مایه را باید که جاره جاره و در دست و در آن کد رفته
 بنویسد اینجا تمام مذوات تمام مذوات تمام مذوات تمام مذوات
 تمام مذوات اینها همه از عالم غیبی آمده اند از غیبی آمده اند
 جسم نه اند و در کد رفته اند و دیده شده در کد رفته جسم خودشان
 اگر میاید جاره جاره و در کد رفته این جسم بود و در کد رفته جاره جاره
 نیست هیچ جسمی را که جاره جاره جاره است اگر که خود جاره جاره

قرار یکدیگر را که با یکدیگر
 نداشتند

اینها را از غیب یا که طبع غیبی این بود که خودشان میروند و از این
 باید که جاره جاره باشد و اینها را از کد رفته جاره جاره و در دست
 تمام می باید که جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 رنگی که گویند که پسندیدند و عادت مایه است که جاره باید باشد که
 جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 و اینها را باید که جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 هم اینها را جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 من حیث لایحه مایه را در کد رفته جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 مایه را در کد رفته جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 ساء الله اگر که جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 حرارت تمام ذرات و اینها را در کد رفته جاره جاره جاره جاره جاره
 جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 و اینها را جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 در کد رفته جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 کد رفته جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 و اینها را جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 لکن میاید که اینها را جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره
 و اینها را جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره جاره

محبوب

xvi

وَأَسْتَعِذُّ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

الطبيعي الظاهر

٥٠٠

در این هفتاد و شش روز تمام منتهی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

227

وعدت نشان ندیش خدایت از آن حدیث بر جلوت بیغ ناز و پیدایش و
 بیغ همیشه بوده شل جسم که همیشه بوده و اینها که همیشه نیستند اینها عادت
 او قیدم آن قیدم هیچگاه است شل و عادت باشد بلکه اگر دست کشید این عادت است
 اختصاصاً نسبتاً از قیدم است که اگر جسم بود در حالت بود و اینها عادت است
 تا استانه زمین و این جسم را که خدا خلق کرده عادت کرده این را که در سر و
 فرا گرفته خلقت پیدا شده هر جا که تر و در سر و تعلق گرفته آب پیدا شده هر جا که
 تر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که و اگر در تعلق گرفته آتش پیدا شده
 هر جا که حرکت تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که تعلق گرفته آتش پیدا شده
 آتش پیدا شده هر جا که جسم بود در زمین پیدا شده آتش پیدا شده هر جا که
 آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و
 و اگر در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده
 آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و
 جسم خود را تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده
 جسم خود را تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده
 حرکت پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و
 با شیشه هر چه وجود ثبات شد و قیدم هم در جلوت آتش پیدا شده
 و در زمین قناعت میکند و این که چیزی ثابت شد و میگویند این را قیدم آن
 چیزی که ناز و پیدایش و جلوت است و ملائمت است و این را که در جلوت است

و درین و این در میان این دو معلوم میاید قیدم است عادت ناز و پیدایش و
 همیشه بوده و همیشه خواهد بود و اینها که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده
 قیدم است نسبتاً از قیدم است که اگر جسم بود در حالت بود و اینها عادت است
 تا استانه زمین و این جسم را که خدا خلق کرده عادت کرده این را که در سر و
 چیز سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که تعلق گرفته آتش پیدا شده
 تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که تعلق گرفته آتش پیدا شده
 آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و
 و اگر در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده
 آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و
 جسم خود را تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده
 جسم خود را تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده
 حرکت پیدا شده هر جا که در سر و تعلق گرفته آتش پیدا شده هر جا که در سر و
 با شیشه هر چه وجود ثبات شد و قیدم هم در جلوت آتش پیدا شده
 و در زمین قناعت میکند و این که چیزی ثابت شد و میگویند این را قیدم آن
 چیزی که ناز و پیدایش و جلوت است و ملائمت است و این را که در جلوت است

این را سروده اند و بر این نگارده اند که از خارج بر سر این پاره کرده اند
 سروده اند این خودش اگر سروده است سروده پیش از این که این را سروده است
 این طلب از این سروده است که حقیقت هر چیزی را بر تو نشان میاید حقیقت
 از چیزی است که کار است هر اهل است حقیقت که از این کلام فراموشی
 از تو است که هر کس که کلام در هر چه که تو او را و هر چه که
 هر اهل است که کلام به بیانی بر این سروده است که کلام به بیانی
 کلام و انشاء الله حقیقت هر چیزی را بر تو نشان میاید حقیقت
 بیانی در تو خواهد بیاید بیانی در تو که بر این سروده است که کلام به بیانی
 کلام به بیانی بر این سروده است که کلام به بیانی بر این سروده است
 حقیقت هر چیزی را بر تو نشان میاید حقیقت که از این کلام فراموشی
 چیزی را بر تو نشان میاید حقیقت که از این کلام فراموشی
 بیاید بر تو که سروده است این را بر تو نشان میاید حقیقت که از این کلام فراموشی
 و این کلام بر تو نشان میاید حقیقت که از این کلام فراموشی
 کلام بر تو نشان میاید حقیقت که از این کلام فراموشی
 عالم بر تو نشان میاید حقیقت که از این کلام فراموشی
 چیزی را بر تو نشان میاید حقیقت که از این کلام فراموشی
 شما گفت باید این را بر تو نشان میاید حقیقت که از این کلام فراموشی
 در که هر چه که سروده است سروده است که کلام به بیانی

جدا ن جوئے ہست کہ صاحب طول است و حق از جوئے جدا طبع
عزیز حق توہ اسما خیر است کہ در ذوقش از حق جانجوئے کرد
اسان است از حق از جوئے طول و حق جانجوئے اسان طول و حق
خدا نمان بر مرد و جاہ طالع کہ بر حق طالع است بعضی جاہ است
بعضی آواز است بعضی آواز شمع از جلا و دیگر از عالم غیب طالع
جاہ اداہ یکبارہ جاہا ندادہ کوئی تادہ کوئی تادہ پس نہ چوئے و جوش
سابقہ است و جلاہ حق است حق از او وجود سابقہ شمع و شمع
و جوش سابقہ بودہ تقسیم اسان پس خدا اسان است فکر کنید اگر چنین باشد
نمایان باد و پس نہ چوئے و جوش سابقہ شمع از او جلاہ اسان
مرفوعہ باشد بول شمع چنانکہ در جوش و جلاہ شمع کہ شمع شمع شمع
و سورتہ اسان بر جوش طول است کہ طالع طالع طالع طالع طالع
مع و جلاہ طالع است جلاہ طالع طالع طالع طالع طالع طالع
عم نیست شمع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع
و اگر جوش طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع
طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع
از او طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع
طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع
و حقیقت طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع طالع

اگر صانع خود را بکبریا و جلاله از غایت خود و بیایه از انانیت و باریان و باریان
 با سبب و غایت و با وجود خود و بعل و با اید و حال و با یکدیگر و در میان و بی
 این اعتبارات را در که میگذارد حالا احتیاج کرد که در امتیاج خلق و خلق را با
 میکند احتیاج خلق خدا هر چه در هر بودن محتاج است به سبب و غایت و باریان
 سوا از چند وجود است و هست که اگر صانع خود کرد آن سوا از باریان و باریان
 اینها و چون اینها خود را غایتشان نیویسید و چون باریان و باریان
 پس این خود احتیاج را از خود احتیاج را خود هم نکند و جیب و باریان و باریان
 باریان این است که خلق را بعل و گفته اند از این طلب هر سبب و غایت
 که از خلق باریان این است که خلق را بعل و دانسته اند از این طلب هر سبب و غایت
 و از اصل را خدا اسم که از خدا و از این خلق اسم که از خدا و از این خلق
 جلاله و دانسته اند از این طلب هر سبب و غایت و دانسته اند از این طلب
 اگر در عالم خلق را بعل و دانسته اند از این طلب هر سبب و غایت و دانسته اند
 نبودند و در تمام هست سبب باریان اینها هم علت است و خلق و در تمام
 نسبت با وجود و دانسته اند از این طلب هر سبب و غایت و دانسته اند از این طلب
 خلق خدا را بعل و دانسته اند از این طلب هر سبب و غایت و دانسته اند از این طلب
 در هر عالم اینها و باریان و باریان و دانسته اند از این طلب هر سبب و غایت
 خدا و دانسته اند از این طلب هر سبب و غایت و دانسته اند از این طلب
 خدا که باریان و باریان و دانسته اند از این طلب هر سبب و غایت و دانسته اند
 و هر سبب و غایت

[illegible]

چنانچه تمام موجودات با حسیستند و در پیش روی هر یک از آنها
 تمام موجودات با انزای شده و تمام علم مردم تمام قدرت مردم تمام
 سکنات جمیع با انزای شده و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 حاکم پس اگر چه جمیع که با انزای شده و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 است و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 جنون و احوال و هر چه است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 از این جهت که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 بلکه در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 طور راسته حالا با انزای شده و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 عاقل و با انزای شده و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 هر چه در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 است و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 هم هست و در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 وجود و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 جبر و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 خداست و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 شد و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 باشد و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها

محله خود است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 میشود و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 توانا و در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 فرقه و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 است و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 اینکه خدا را بخیر از صانع کرده و خود را خدایست و صانع را خدایست و خدا را خدایست
 بخیر از صانع کرده و خود را خدایست و صانع را خدایست و خدا را خدایست
 تو خدا را خدایست و خود را خدایست و صانع را خدایست و خدا را خدایست
 از صانع را خدایست و خود را خدایست و صانع را خدایست و خدا را خدایست
 و خود را خدایست و صانع را خدایست و خدا را خدایست
 است و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 و خود را خدایست و صانع را خدایست و خدا را خدایست
 که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 میدارد و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 خیر و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 که او را خدایست و خود را خدایست و صانع را خدایست و خدا را خدایست
 کوزه و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها
 پس و کلام خدا است که در پیش روی هر یک از آنها و نبشود علم بلکه در پیش روی هر یک از آنها

مطهر است پس علت غایی و مادی و صورتی و مفاد است پس علت غایی
و علت مادی و صورتی و مفاد است پس علت غایی و علت مادی و صورتی و مفاد است

ظاهر گردد و صحت آن ظاهر گردد

الطین الکبر

تسلی

بسم الله الرحمن الرحیم
و صلی الله علیه و آله و سلم و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
الحق الحق الحق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ^{اعلم}
در این علم که اولاد اهل ان من البین ان الدیم هو الاخر الحق جل شانہ العاش
بان اسطوخ قدیم نشاء الله لفتت بائید که می خادش این است که در میان
نعم خود را بگویند تا که در حقیت لفتت بائید پس هر چه می گویند
عوتف است بدست خود ساقی بنین میرزا اهل ان که اهل حق و اصل محمد
میکنند و ان چیزی که سابق بود خود را است نسبت باین معلوم است ^{تسلی}
لفتت بائید نشاء الله در حق جل شانہ که در کتب از غایت است ان که باید باشد
شاه میرزا بائید ان را از ان خاص و سادس این است اما حدیث است که

نعمت خود را

۲۸۷

۲۸۸

الاعراض بالقرائن الموضحة للطلوع والظلمة ولا يجوز ان يتبين اختلاف هذه
 الايام في البرجانية والسر واحد ومن عند الله وليس بها هوس عند الله
 وشأن ما بين القاميين عليهم اذا حصل لهم بهذا النظر في رسلهم قوة وقلة
 الله سبحانه لا يتكون حاجته بينهم وبين الله وهم من صواب النظر في الاشياء
 من بارها الله واذا ادعى العقلون الله سبحانه وما خلقوا الاشياء استلوا
 كما ترى ان كثير منهم انما هي الطابع وبعده الله واحدهم في كل
 العبره ومن رسلهم في كل ما يستحقه في كل انوارهم الله سبحانه وخلقوا
 طوق العبدية من شرب كل شئ في قلوبهم في كل شئ في البرية
 في الحمايه لا يخلو ان باخذوا في هدايه ولا يكون في رسلهم
 هذا بدو الى الخوف من الله سبحانه وعباده الواسع ومن رسلهم في
 واهله ودينه في الانوار من المعاني والسيات المحلله للنفس في كل ما
 سري للضار من الله في كل شئ هدير القادر ومع النافع بعينه في كل شئ
 السم والدر في كل شئ انما هي السم في القاري والدر في كل شئ
 فانه في رسلهم في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 وعنه الا في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 فانه في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 من كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 الطبع على كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 باليس

باليس في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 فانه في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 من كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 الطبع على كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ في كل شئ
 باليس

٧٩٥

۸۹۷

۲۹۶

۲۹۷

٢٩٨

٢٩٧

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل الطاهرين وعلقت الرعدة
 انما حديد وبعدهم من ثوابه رسيد رجا بستی انما بستی
 اعظام حمد بقیان وکماله فان اعادها الرحمن نقل طهر حق پس
 پرستد لم رسد رسته وجوم در توان نکاشته موبست که مضی
 فانه شود ایشان و غیر ایشان را از کیک حداد عالم جسته خوا
 بدایت نشاند انک لا تندی من حیثه لیکن الیه من نشا
 فی تعنی آیات والذین قوم لا یؤمنون سوره اول باکی
 اعتقاد ما به نظر بر و بعده عقل ناقص خود که کتب مشایخ اعان
 و در در سها و مخطای ایشان و چه از سسته و افزایه جمیع سلسله نشانی
 چنین شنیده و نمیده بگویم که همیشه اوقات ناطق یا کامل یا عالم بهر اسم
 در اسم باید حتما و حکما منحصر بود و فضلا که در عصر آن ناطق
 هست

هستند باید حاکم در ادوی از آن ناطق باشند جواب
 خداوند عالم جلی شایسته است امام زمان سلام الله علیه و علی آباء اکرام
 حفظ کند در این آخر الزمان و بستان ادرا از مکر ما کرین و کینه و کینه
 و غیر محمد بن و ناطق با این و کینه غلبین و بخت باطلین این است
 العالمین ربنا لا تسخ قلمنا بعد از بدست و موبست من لدنک
 رحمت انک انتالم بواب خداوند خدا کن بر ایک جمیع غلبین
 که خود قرار و اردو تا کیم و بخیر را که ایشان کشند و کیم چیز که ایشان کشند
 اند و اعتقاد و کیم بخیر که ایشان مستفاد بان کرده اند اید ناطق استقیم
 صراط الذین نعت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین پس عرض میکنم
 اولاً فرموده اید و کتب مشایخ اصحابه و فهم دیده اید که همیشه اوقات
 ناطق یا کامل یا عالم بهر اسم در اسم باید حتما و حکما منحصر بود
 و علما و فضلا و کیم و غیر آن ناطق هستند باید حاکم در ادوی از آن ناطق باشند
 پس اگر مخطای از کتب مشایخ کتب مشایخ مرحوم و سیده مرحوم اصحابه و کیم
 ما بهر اسم آن کتب باید اید ایم و اگر بیشتر از شما ندیده ایم کیم از شما ندیده ایم

شربت بر جودش و بسجین چهل روز از آن بگذرد و بیشتر صد کردیم
 ما و نحو چون تمیز شود و کتب ما و داده و بر باروی رست او نشسته شود و
 کلمه رکن صد تا و عددنا لا اله الا الله و صلی الله علیه و آله و سلم
 با و بر سه یاری میکند خدا و در البیضاء و سیزده ملک جدد اهل
 بدر با او خواهد بود و مشا و مرد و دوازده و قیام آگاهش و تفرات میفرستد
 بسوی آفاق که دعوت کنند محمد را بسوی آنچه دعوت میکردند پیشتر
 و قرار دهد برای او در هر موضعی مصباحی که میپسند آن مصباح
 اعمال ایشان تمام شد حدیث شریف و این حدیث صحیح است در
 اینکه عدد تعبا و دوازده است و عدد نجباء مشا و این نجباء از فرمایش
 ایشان هر کس طالب پیش از این است کتاب مبارک را در رجوع نماید پس
 این بود عبارت کتب شریف علی الله تعالی که از هر یک چهار آل محمد علیهم السلام
 فرمایش فرمودند و هر یک از دعوت صفت مرکز است و او امام
 علیه السلام و پس در هر زمان و ما سواي ایشان متعددند در هر زمان حقیقی
 پیغمبران و آنان چنانچه بر نده از در یک وقت و صریحا فرمودند عدد و تعبا
 دوازده

دوازده است و عدد نجباء مشا و دوازده بر امامی و هر یک از پیغمبر است
 میدهند بعضی از آن را که میگویند و در هر عصر یکی کلام باید که باشد
 اقرای محض است و همچنین اعتقاد می نذر پسند که در آن کتاب
 ایشان دیده اند که ایشان فرمایش فرمودند که کامل و عالم بهر هم در هم
 حتی ملک با به خدای خود بپسند آید را حقیقی شده و مانند فی الحقیقه اقرای باشد
 بر بنده پس فرقی میان شما و فی الحقیقه ایشان شد که فی الحقیقه خدا را با ایشان
 بنشینند و اقرای با ایشان بنشیند و شما خود را با ایشان بنشیند و اقرای
 با ایشان بنشیند و دست آور می بدست فی الحقیقه ایشان و در دیگر خوانند که
 که اینجا است کلام و عالم را مختصر فرمود میدهند و لیکن دوازده که مکان
 حیل میکنند که میگویند مختصر نمیدانیم حال فکر کنید که هر شش پیشتر است
 بر شش پنج ایا الله تعالی و حضرت محمد و فی الحقیقه ایشان با روی در کتب شریف علی الله تعالی
 چنین چیزی که نسبت داده اند نیست و اقرای محض است که نسبت داده اند با
 اگر بانه هم بخوانید اقرای با ایشان بنشیند و شما را اقرای بنشیند که اقرای است
 همان تاسوای آن باشد اما و شما و موهله ای این هم که و مثل کتب

ایشان باشد باز اثر این است اما آنچه از پسند و از او هیچ
 سلسله عیش نشسته و آید و نمیده و اندک است و آنچه از ایشان
 چنانکه گشتا و جمیع این سلسله را ندیده و سخن ایشان نشنیده و آید
 که بایر و نشانه از پسند و از او جمیع سلسله پسند و از او یک و دو است
 که مانند کربهای و زو کاهی و در سر خود و از آنها کسان این سلسله
 شده و چیزی که ماکول این نموده برده اند و از آنجا که و خاسته با یک
 اند و ده اند و بالعاب بالورثه و آن خود در حال طبع مخلوط کرده و
 گشته در گوشه و کنار بنای قی کردن را گذرده اند العباد با اثر گذر
 و گذر کردن خود را از دکان ایشان بگیرد و بانی مغرور شده و اگر در
 آن چه عظیم است که هر کس از گذر دین خود را از دکان مهم را گذر
 دین او را در دانی و یک کسب کرد و دین خود را از گذر بگذر است
 رسول و از شای عظیم است پس از آنکه شای که در دین خود را از
 نشود پس با دین خود بازی نکنید و فکر کنید و فرمایش علما ابرار را
 سر مشی کنید که فرمودند و حدیث صفت مرکز است و او امام علیه السلام

که باید

که باید در هر چه سبک امام قائم باشد پس در زمان رسول صلات
 علیه و از خود را بخواه قائم با بر آید و جمیع مردم باید از او اخذ کنند چنانکه
 خدا و دعای خیرش را در قائم مقام خود قرار داد و در راهی آنچه را در
 و هست بخلق پس از مردم ما است که از رسول خدایه و ما نیستیم خند
 فایده و فرمود خدا و یکست از مومن حتی یک کلمه یا چیزی هم نمی گوید
 فی القدر هم حقا ما قضیت و سلم تسلیم و بعد از ایشان در سر مشی
 عسری و از ده کاه سلوات از عظیم بود که هر یک در زمان خود قائم
 بود و با بر آید و شای بود و معین از جانب خدا و دعای خیرش را
 که باید هر یک در دکان خود مرجع جمیع خلق باشند چنانکه فرمود
 و از اجابت امر من الامن و اخفی از اعجاب و ولورده و الی الزوال الی
 اولو الامر من بعد الذین یستنبطون منهم حدیثی هر یک از ایشان
 تمام خلق باید راوی حق و قدر و تقریر ایشان باشند و از برای هر کس
 سخن از ایشان بگوید پس هر کس را فقه و امین و هست از او گذر
 قول و فعل و تقریر ایشان را عظیم است و هر کس بر چنین سنس در آن قرار

و است از دوا گرفت و این امر برش واجب بود و در زمان حضور
 و غیاب ایشان پس با کسی یک حدیث روایت میکرد
 از ایشان و با کسی دیگر حدیث میداد و با کسی دیگر حدیث
 کمتر و با کسی روایت میکرد حدیث را که معنی آنکه نمیدانست و با کسی
 معنی حدیث را ندانست آن حدیث را با کسی که معنی آن را میداد
 و مرودند بر حسب معرفت و لا محاله پس از آنچه با مستعملی کردند
 را وی عالمتر شد و با مستأخرین که از مستفیدین مقدم شدند پس
 بر این سبب از اول اسلام الی زمانه و بعد از این الی یوم القیام
 و هرگز بنا بود در میان شیعیان و غیر شیعیان هر دو زمانی یک گزشتگان
 در میان ایشان ناخوش و حاکم باشد بر سرین بدون روایت و هرگز
 بنا بود که جمیع روایات را یک گزشتگان در روایت گذاردن
 و بعد از امام علیه السلام و سایرین تا قماروایت کنند از آن که کمتر
 از کسی دیگر حتی اگر کتابها در زمان حضور ظاهرین علیهم السلام نوشته
 از راویان بسیار در آن کتابها روایت شده اند که کتابها را
 حاضرند

حاضرند که در زمان حضور و عصرین علیهم السلام نوشته شده و از
 راویان متعدد و بسیار روایت شده و کتاب کافی در زمان غیبت
 عصری نوشته شده و از راویان بسیار روایت شده و کتاب کافی
 الغیبه و سایر کتابهای قدیه علیه الرحمه در او غیر غیبت کبری متصل
 عصری نوشته شده و از راویان متعدد و بسیار روایت شده و همچنین
 کتاب تهذیب شیخ طوسی علیه الرحمه در او غیبت کبری نوشته شده
 و از راویان بسیار روایت شده و همچنین است جمیع کتابهای جمیع
 شیعه که در امور دینی و دنیوی نوشته شده و در تمام آنها از راویان
 روایت شده و کتابی یافت نمیشود که در امور دینی نوشته شده
 که تمام آنچه نوشته شده روایت ندارد و اینها را اگر مولا علیه السلام
 که کتابهای عربی را بخوانید که بهای حدیسی علیها بسیار است پس آنها را
 بخوانید تا بدانید صدق آنچه را عرض کردم و همچنین اگر احقا علیها که
 حقیقت این امر را بیاید قدر فکر کنید که در میان شیعیان و غیر شیعیان
 هرگز چنین چیزی نبود که بگویند و حسب تمام حقیقت گفته اند

و احدی چه در زمان حضور ائمه طاهری سلام الله علیهم و چه در زمان وفات
 و غیبت ایشان پس در هر صورت خود را بکار برید و فکر کنید که آیا در این
 حضور امام علیه السلام و جسد بود و جمیع هم که مسأله در غیبت خود را
 از یکی از شیعیان در او بیان اخذ کنند و از دیگری بگویند پس همه شیعیان
 بگویند و از دیگری بگویند یا از ابا ذر بگویند و از دیگری بگویند یا از عقیلا
 بگویند یا از عمار و از دیگری بگویند یا از جابر بن عبد الله که از هر یک از
 ایشان بگویند با جمیع مسأله مردم را بسلامان فرمایش میفرموده و سلامان
 بدیگری میفرمود یا از عقیلا و ابا ذر و عمار و جابر میفرموده و تمام از آن
 ایشان مسأله و غیبت خود را اخذ میکردند و همچنان در آن هر امام علیه السلام
 فکر کنید که آیا هر امامی در آن خود را مسأله در غیبت تمام را بگویند
 و باقی مردم را از آن بگویند میفرستند یا از آن بگویند واحد هر امام
 مردم باید از او اخذ مسأله و غیبت خود را بگویند و امام علیه السلام
 بود و پس و نیایم بشنید این را که هر کس از امام علیه السلام رواست
 و این است از او اخذ کنند حتی اگر در غیبت حضور بود و هر وقتی

یک از وکلای امام علیه السلام در میان مردم بود و هیچیک از وکلا فرموده
 که تمام مسأله و غیبت خود را باید از ما و از یکی دیگر بگویند و از هر کس را گفتند
 و این است مسأله خود را از او اخذ کنند و از این است که کلینی
 علیه الرحمة که در زمان وکلا کتاب کافی را نوشت در مدت بیست
 سال روایات و در کتاب است از تفصیلات متعدده و اما هیچیک
 و کتاب معتبر و نوشت و هیچیک از وکلا با و فرموده که باید آنچه
 میفرماید را بشنوی و بنویسی و از این است که هر امام زمان
 علیه السلام در توفیق که از برای شیخ مفید علیه الرحمة نوشتند نوشته
 اما انحراد است الواقع فاجبروا فیها الی رواة حدیث فانه جمیع حکم
 و انما حجة الی عینی در هر ادب و اقامه مسأله و غیبت خود را بگویند
 بر او بیان حدیث یا بجهت آنکه ایشان تحت مسأله بر شاف و فرجه خدایم
 و فرموده رجوع کنید بگویند از ایشان پس قدر منزلت خود را جمیع کنید
 و کمترین خوف جهل نکنید و جمع که بهای دوز را قوت خود قرار
 ندهید و فکر کنید که شخصی یا شیخ مفید علیه الرحمة که در بزرگی

ایشان است میل باطل پس تابع میزند منتهاست کتاب را بجهة طلب
و بهانه دیگر ما بکتاب میل کردیم و آنچه را که خستیدار کردیم از کتاب جدا
فهمیدیم و حال آنکه نمیدانیم معنی آیات را مگر چه ای دعا که گویند
آنهاست پس سخنان در علم میکنند ایمان آوردیم کتاب خدا را که آن
در جانب هر دو کار است و متذکر میباشند مگر میان عقل که باید
منتهی شد به حکمت کتاب و دنیا چنانکه پیش از اینست که کتاب است
که در دل خود میبیند باطل را در آن پس گویند ای هر دو کار را حفظ کن در کار
ما را و میل ده آنجا را باطل را در آن اگر چه است که در می ما را چنانکه متذکر
شویم به حکمت و متذکر شویم منتهاست و آنند اهل باطل که در کتاب
ایشان میل مادی باطل چنانکه میل کردند آن فلان را غوا از انوار القلوب هم
و خوش با چهره بد است خود را بدستگیر که در بحث اند و پس باری پس
قدرش کند که حکمت کتاب به است که بایست که بانی شد و ذکر
نش پس نگنید که یا معقول است که چه که محل اختلاف است آن چیز را
الفاظ حکیم حکم قرار داده که از آن کلمات گنند یا به حکم کتاب چیزی
که حق

که محل اتفاق است و پس واضح است که چه که محل اختلاف است حکم
و چه آنکه باید بحکس خفیه و حق و باطل را تمیز داد پس حکم کتاب آن چیزی
که محل اتفاق است و امید است که اگر کسی عرض نموده باشد انکار
از این مطلب کند پس باید دانست که امری که محل اتفاق است در میان
طبقات خلق مختلف است پس بعضی از مستیاست است که در میان علماء
معروف است و معلوم بود از آن خداوند مکرر از علماء پرسند و چنین
امر می چیزی نیست که عوام بتوانند بآن متذکر شوند و باطل را از
یکدیگر جدا کنند پس امری در میان ایشان باید باشد تا بتوانند بآن احضار
و باطل را تمیز دهند و حق را بگیرند و باطل را رها کنند و تا چنین امری
در میان خود ایشان نباشد حق پس بجهت پرسند و از باطل کنار کنند و
بیشتر کنند انکار کنند بسؤال کردن از عالمی و تقید کردن او چون که در میان
جمیع طایفه از حق و باطل علماء یافت میزند پس عالم هر طایفه دعوت
میکند مردم را به بدی که خود دارد و بآنکه دین خود را و دین باطل را
پس باید از جانب خداوند حکیم چنانکه امری در میان خود عوام باشد

و آن امر حکم الهی باشد و آن امر مزبور باشد که بتواند بآن میزان
 بسجده علقه بر طایفه را تا برانند اطاعت کنند اهل حق و علما
 بر حق را و کار کنند از باطل و از علما باطل و اگر نصیب پیش از این
 بخواهید و طالب حق باشید رجوع کنید بر آن سحای قیود باطل
 الباطل و میزان و امثال آن تا بالسرست نبند در دین حق و در
 رساله باشاره الکفا میگویم چه که تفصیل تمام مطالب در تمام مسائل
 پس فکر کنید و چنین امری که در میان عوام معروف باشد و آن
 امر امر الهی باشد بسیار است و حاجت بسیار است و تابع بعضی از جلال
 مشرک میگویند عوام چه میدانند حق چیست که تابع آن شوند و باطل
 کدام است که از آن کار کنند اما نمی دانند که عوام میدانند
 نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکوة از دین خداست و میگویند
 باین موزن بسجده علما حق چند را و حکما باطل چند را پس اگر
 احیاناً عالم از علما گفت که یک از اینها از دین خدا نیست عوام میتوان
 بفهمند که حق از دین است و نباید بگویند که از شخص عالمیت و ماها

و او بهتر میدانند پس از این قبیل امور دینست همیشه که در میان عوام
 و علما معروف است و هم خاص می باشد و از آنکه عوام از آنکه بخواهند
 و چنین امر راست را باطل و باطل را حق و در دین و در هر
 چنانست و هر کس موافق است با آنها موافق است و موافق است و هر کس
 مخالف است با آنها مخالف است و منافق است پس فکر کنید که اگر در پیش
 اشی عشری این بود که همیشه در هر عصری چنانکه باید بگویند از علما
 رئیس و حاکم بر کل علما و عوام باشد نه پیشتر و منصرف باشد با و امر شریعت
 و حکومت بر این است و بطلب احصاء و انصاف و اوضح ضروریات
 در پیشتر همیشه دانند اگر امر امامت در نزد پیشتر و اوضح ضروریات
 ندیده است که باید یک از دوز و زود لغیر است القیوم قائم با دین باشد
 و منصرف باشد امر با و باقی سکت باشند و از مطلق باشد بر تمام
 پس فکر کنید آیا انحصار امر شخص واحد مطلق عالمی از علما می باشد
 سکوت سایرین در کدام عصر بوده و در عصر معصومین علیهم السلام
 یا در عصر بعد از آن که واقعا شما طالب حقید و عرضی ندارید که چه

بسیار واضح است که لازم نیست انحصار امر بر شریعت و حکومت
 بشخص احد بشیر و منصرف به حق امر و حکم در هر زمان از
 جهت های تازه است که صاحبان بدعت های سابق چنین می گفتند
 تا حال اینها را نداده بودیم که ترک الاول الاخر بسیار عیبها
 که در آخر الزمان پیدا خواهد شد که چوین واجب پیش از شریعت
 میرود هیچ کس نمیگوید که چوین بدعتها در عالم پیدا شود و محلی
 تخریق عاقله و جایی تصدیق آن لا اله الا یعقلون و لا اله الا
 لیستون حکمتها لغت لغت الایات و الله و غیره قدم لا یؤمنون اما
 له و اما الیه رجعون تنزه متوالی اقول این فقره منافق با آن
 احادیث که در تعدد کالین و عدول صادر شده و نمیدانستیم که
 اینکه از مشایخ و بزرگان فقیه و بزرگان کالین و عدول از خود
 بیست و چهار و چهل و پنج نفرند و طالبی است طبعی با مقتضای زمان
 یکا از اینها که ناطق باشد باقی صامتند یا ناطق که در هر حال
 ندارند و له و در هر جا که هستند که پس متوالی از ایشان بکنند و
 میدهد

میدهند و لاجنان می بینیم که سرکار بالکلیه ایستفاده و میفرماید بلکه
 محققه باین مسئله را خارج از ضرورت مسلمین میداند باین
 طریق که در سال میرزا استحقاق در قمر فرموده اید و نگاه می کنیم
 می بینیم طرف مقابل این مسئله را دلیل و برهان ثابت کرده
 بلکه در کتاب بربان قاطع این مطلب را به دست و پست دلیل و ثابت
 فرموده اند سسته داریم که القات فرموده حق مسئله
 بدلیل و برهان ثابت و نمیشد که رفع شبهات جان نثاران
 کرده و جواب طرف مقابل هم داده و جواب
 اما اینکه فرموده اند که این کالین و عدول از خود میلی و پراستی
 ندارند و طالب ریاستی نیستند حق است و صدق بطریق در قضا
 بسیار در کتابها و الدرجات که در عصر حاضر ظاهرین سلام
 علیهم نوشته شده و همچنین در سایر کتب است که فرمودند ان لنا
 خلف عدد و لا یفتنون عن دیننا تحریف الغالین و اشغال المبتلین
 و تاویل کمالین پس چرا که در هر زمانی حرفین غالین و کمرکان در کتابها

پیش و تا و تیر کنند کان جا پلین هستند که همیشه خرابه دین
 از ایشان بوده و هست البته در مقام جماعتی باید باشند که دانا و
 عالم باشند و بتوانند تفکر کنند از دین الله طاهرین سلام الله علیهم
 تحلیفه احتمال و تا و تیر این معنی را و خداوند حکیم جبرشانه
 اجل از این است که معنی در دین بیا فرزند و در قابل ایشان
 معلومین نیاید فرزند تا بلکه دین استانی از روی زمین بگذراند
 و جمیع مردم مرتد شوند از دین خدا چنانکه در چهار است که اگر تا
 باشد بعد از عیسی امام علیه السلام عکاسه دین و الین بسوی دین شده
 بر آید مرتد شوند مردم از دین خدا و معلوم است که باید این
 عدول تا فتنه دین عدول واقعی باشند که خداوند جبرشانه سلاطین
 شهر بر حق ایشان عالم و عادل باشد که نشاند که اگر کافی چند باشد
 جلوه در جواب و معجز کنند و در خلوت کاری دیگر کنند و از
 جوان وجود بد نیست چنانکه خداوند حکیم جبرشانه عالم را بر پایشان فرزند
 چنانکه فرموده ربنا ما خلقنا بطلا و اما انک فرموده اید که بقتل

زمان یکی از اینها که ناخوش با بصر صامتند با معنی که و عوایدی
 خود دارند پس عرض میکنم که کاش عبارت خود را معنی فرموده بود
 آنوقت فرموده انتم یک معنی صحیح از بصر عبارت شما بکنم چنانکه
 ایشان از این بزرگوارین خواستند و لیکن حرف عبارت خود را معنی
 کرده اند که کاشترین و عواید بسوی خود دارند و در هر جا که هستند
 هر کس چه سزاوار ایشان بکنند حواس میبندند پس عرض میکنم که
 چنانکه از شیعیان و عواید بسوی خود دارند و جمیع ایشان باید که
 و خدا که باشند از الله طاهرین سلام الله علیهم و کسی که راوی از ایشان
 باشد و دعوت کند مردم را بسوی خود و دین استانی بسوی
 شیطان است از بسوی خدا چنانکه خداوند عالم جبرشانه آنچه را که خلق
 کفایت تمام آنرا و حق کرده بسوی چنانچه است علیه و آله و تمام آن
 سپرده شده و در نزد الله طاهرین سلام الله علیهم و از ایشان بسا خلق
 نرسیده و مکرر بطله احوال و افعال و تقریرات ایشان و تمام انبیا
 نرسیده و مکرر بطله روایت پس آنچه خلق جمیع باید راوی و حاکمی

از ایشان باشند در دین و مذمت خود پس از ایشان شایسته
معلوم میشود که آن شخص واحد ناطق شیعی در هر زمان دعوت
خود میکند و سایر عدول باید ساکت باشند و اگر احیاناً در جایی
جواب از سر استالار دهند از قهر شخص واحد شیعی روایت کنند تا آنکه
خود روایت کنند از انظار سایر اسلام از علیهم السلام این مطلب را فراموش
خود بشمارند نسبت به خود و افراشته بشمارند بگویم بجز عبادت صریح خود
شمارند از این عبادت بسیار و در هر وقت ناطق یا کامل
یا عالم بر هر یک باید حتماً حکماً مخفی بفرماید و باشد علیاً و فصلاً
که در عصر آن ناطق هستند باید حاکی در او می از آن ناطق باشند
پس عرض میکنم و چنین دینی را با کمال کس اشخاص نمیدانند و در
آخر الزامی اشخاص شد لغو بلا فرموده در اجتناب و قبح الزام و چنین
شمار اگر حقانی هم فکر کنند بدون اینکه کسی بمال کنند خواهند داشت
که در زمان معصوم علیه السلام تا بعد از آن چنین اتفاق نیفتاده که تمام
علماء و فضلاء را و بانی از یک نفر شیعی روایت کنند و از این
که کرده

که کرده اند چون خواهند کرد و از این گفته خود جرات خواهند کرد
این مطلب را اگر کسی دیگر شنیده که باید در کتابی دیده اند بی شعری حساب
این مطلب را خواهند شنید و دیگر اگر چه امید از روی علم چنین دینی را
خوبتر از کسی که ندارد چنین قدر بدهد و خاف نباشد که چنین دینی از
آسمان پشت و دفع بودی چنین بر آن آسمانی ندارد و ان شاء الله
لیوحدوا الی اولیائهم پس بگویم که و ان العزم بهم انکم لشکر کون آیفکرا کنید
که آن ناطق را اگر گفته باشد که از این نیست که آنچه را میگوید از خود میگوید
بدون و به بشری و بدون روایت از انظار سایر اسلام از علیهم السلام
بگویم و بگویم پس چنین شخصی هیچ شیطانی حکم نمیکند و علاوه بر این چنین
شخصی را نخواهند داشت چرا که هیچ مافقی تاکنون نداشته چنین ادعای
کنند در میان شیعه اشخاصی پس بزرگتر خواهند ماند و یا این است
که آن ناطق را در گذشته ای تمام احادیث از تمام اسلام از علیهم السلام آورده
بدون و به سایر را و بانی پس یا چنین کسی را در میان علمای شیعه نگذاشته
یا حش پس بانه بزرگتر خواهند ماند و یا این است که آن ناطق را که

گفته اند باید تمام احادیث را باید اوراد است گفتند از ناطق باقی بماند از
 را و این بسیار و یا اینکه او باید تمام احادیث را و ادب است گفتند
 را و این بسیار و یا اینکه او باید تمام احادیث را و ادب است گفتند
 چنان کسی را نخواهند یافت و بدینکه خواهد یافت اگر چه این قسم آخر که
 ناطق واحد باید روا است گفتند از او این بسیار هر کس را روا است گفتند
 مگر در او مطلبی است که هر چه از او آید هر چه از او آید ناطق از او این متعدد
 گرفته و ناطق واحدی نیست سابق بر جز و پس چنانکه در این وقت
 او رسیده و باید تمام احادیث را و ادب است گفتند از او این متعدد
 کردن با و و سایر عدول باید روا است گفتند از او باری هر چه است
 میگویند که همیشه او قات باید یک از علما شیعه ناطق باشد حتما و کما به
 از هر شخص با و یا و سایر عدول باید تابع او باشند صحیح نیست آیا فکر
 میکنند در این عقلی که کرده اند که چنان ناطق منصف بود را میخوانند و میگویند
 کنند از هر حکمت در میان مردم و معلوم است که حکم در میان باشد
 ظاهر است پس چنان ناطق از رجال الغیب که از او پرسیده و معروض
 و مشهور

و مشهور است که چه که اگر مردم اوراد است باشند و مشهور است که نزد
 حکومت و مشهور است که چه که اگر مردم اوراد است باشند و مشهور است که نزد
 مشهور است که چه که اگر مردم اوراد است باشند و مشهور است که نزد
 شخصی از رجال الغیب است که شرف حکومت و ادب است خلق بعبودیت
 پس البته چنان شخصی در هر زمان باید معروف و مشهور خلق باشد
 تا شرف و فائده و اجر او در میان خلق بماند و ناطق ساکت و حاکم ظاهر
 و ناطق غیر معروف و در معقول مشبه مگر اگر تصرفات عقیده باشد
 مثل افعال الهیه و تصرفات ملائکه در حال و مظهر شما این نیست
 چرا که اگر مظهر این است که در هر زمان باید ناطق یک نفر باشد اگر چه
 شخصی او معروف و مشهور باشد و اگر هم او را ناطق و حاکم که استیم محض
 اصطلاح است که کرده ایم اگر چه بعضی بگویند ظاهر و باطن در این حکم
 و حکم باطنی و کس که مردم ندانند حکم کرده و شناسند او را و معلوم
 کرده ایم که چنان شخصی را ناطق گوئیم و معنی معروف آن را از او بگویند
 ایم پس معنی ظاهر که چنان فرزند که مختص است تمام احکام و امور را بگوید

عالم است چنانکه خلقی و الامر و الهام و عدمه و لا شریک له و لا شریک
 و در این صورت خلق محتاج با خدا هم نمی باشد چه با او سبب علیهم السلام
 چه با عطا و حکما و با قطع نظر از تطلب شرک کرده میگویند چه پیش و چه
 و آمده می که حضرت تمام امور را حکومت و هدایت با امام زمان
 علیه السلام پس دیگر شایسته جز او نیست پس از این که عاقل و فاضل که در حضرت
 امیر با و غیر او اثبات کنند بدو دلایل بارای علیه خود و اگر بگویند
 که مقام امام علیه السلام مقام امامت کلیه است و مقام ایشان
 بالاتر از آن است که دست کوتاه فاضل این خلق بدو مانع از او
 و خلق او را که مقام ایشان را اقتضا کنند بکنند پس بکنند قضا کنند که
 حاکی هم از جنس خود نباشند و حاکی که از جنس مردم است پس
 یکی از بزرگان شیعه است که در هر زمانی که از ایشان امام از زمان
 و امر حکومت و هدایت حضرت با و دیگران باید تابع شیعه
 او باشند پس عرض میکنم که آیا شما بآن معجزاتی که اعتقاد دارید
 که مقام او را داده اگر کرده اید و او غیر کلی است و پیغمبر آخر الزمان است

یا یکی از بزرگان شیعه است و آیا آن امیر المؤمنین که اعتقاد دارید امام
 او امامت کلیه است و دست عاقل با و نمیرسد یا دست تمام خلق با او
 و تمام خلق او را با امامت او کرده اند ولیکن آن امیر المؤمنین را که شما
 امیر المؤمنین میدانید و خارج از این مذهب و شیعه ای که از بزرگان شیعه بود و چون
 نسبت به دیگران که طایفه این اسلام از علیهم السلام چنین ستودنی را از شما میکنم
 تا امر پس بدو بعد از امام علیه السلام از فرزندان پس عرض میکنم که آیا صاحب الامر
 صاحب الامر کلی است و امامت او امامت کلیه است که احدی را
 امامت او را نکرده یا احدی او را شایسته تا او را بر او انکار کنند
 و آن شخص که مترشح شد از حضرت عسکری علیه السلام و خبر خلق تو را
 یکی از بزرگان شیعه بود که شیعه او را با امامت او کرده و دیگران را
 که در زمان آنکه بعد از امام زمان و امام و در زنده هم جان نفع نموده
 از امام حسن علیه السلام آینه امامت است که مردم او را دیدند و امام حسن
 علیه السلام او را بر حسب ساری شناسانید و از دست کسی که مردم او را
 دیدند چرا همه شناسانید و او را نمیکشند با امامت او جمع نکات

می باشد و الله می کند امامت او را جمع در دست خلیفه و آنها را ملاک قرار
 کرد و او است امامی که در زمان خود امر امامت مختص بر او و او حاکم
 و نایب خلیفه است و حلال شرک است تا انکه بگوید و اله دایه و اگر میگوید
 ما وجود الله ظاهر بین تمام از علیهم حق جبهه حکام فاطمی که ظاهر و غیبه
 بعد از خلیفه است و خدا سلام زمان علیهم السلام که در حال غیبه است
 همه بر زمانه چنین شخصی اند که شیعیه باید باشد و معتقد و مکتب باید بود
 مرجع جمیع مردم باشد و امر مختص بر او باشد و او مشهور و معروف در میان مردم
 باشد و مردم با موری که او را بشناسند تا جراتند اعتدال مسافری اند
 نمایند و احکام او را در میان فقه جاری کنند و رفع حاجات خود
 او نمایند پس هر من میگویم و قدر فکر کنید که این چنین شخصی که حاکم بر مردم است
 و جمیع مردم باید محکوم حکم او باشند باید اثبات کنند حکومت خود را
 امر را بگذرد بر مردم تا مردم تابع او شوند یا بعضی گفته اند که مریض
 بر شاه مردم باید بگویند او را بکنند و همان میگویند که بگویند بعضی او را
 مختص بر مردم باید بگویند از آنکه بکنند و آیه این است که باید
 دلیل

دلیل در بیان اثبات کند مختص بر مردم را بگویند و آیه این است که دلیل
 در بیان او باید ذکر کتاب است و اتفاق و اجتماع و دلیل عقلی باشد
 چه که حصول او در این چهاره نه چیزی دیگر و دلیل اتفاق و انفس است
 این چهاره باید باشد و آیه اینست که باید بگویند که این از آن بر اثبات
 مختص بر مردم تا که بکنند و اثبات است آنها را در نه افعال و خوار
 و امثال آنها و آیه اینست که اگر در زمانه از زمانه بگویند از آن
 حکام اثبات مختص بر مردم را بگویند و دلیل کتاب است و است و اتفاق
 و عقلی مختص بر مردم او را در شهر و معروف باشد و معروف او را در
 و کتاب او مشهور و معروف باشد و عصر او آیه اینست که خبر او را بگویند
 از او هم بر سبب و کتاب او در عصر لاحق مشهور و معروف است
 و آیه اینست که حاکم عصر در چنین کاری در حاکم عصر اول کرد و میکرد
 خبر او و کتاب او با هر عصر و همچنین آیه اینست که خبر هر حاکم
 سابق و کتاب او را در عصر لاحق بر سبب و خبر علما می سابق و کتاب
 ایشان که با هر عصر رسیده و آیه اینست که آن شخص و کتاب

و از آنکه اخبار را بر ایشان مقرر و معروض داشتند این را می‌شد مانند آنکه
 کتب عامه سابق و سابقین را در این زمان مقرر و معروض داشتند و قضاوی ایشان
 و مطالب ایشان معلوم است که در آنجا هم عرض کنیم و بر فرضی که حکام بر عهده
 و تدبیر و بر آن هم داشتند و کتابی در اخبار را بر ما و مندرشته بود و مخصوص
 اقطاع مردم می‌گفتند از آنکه در عهد باختر ایشان با بطل عصر لاحق رسیده
 نهایت تدبیر و در آن مملوک نبود و لیکن ایستاد که هر یک در عصر
 ادعای اخبار را بر آنجا کرده و جمیع شیعیان در آن عصر تکیه بر او
 کرده اند و در این دلیل بر جان مخفی نموده اند که از ادعای سلطنت
 سلطان سابق و تکیه بر عتبات از ایشان مخفی نموده و از ادعای اخبار
 حکومت شخص واحد بر کثرت از ادعای اخبار سلطنت شخص ۳۲
 بر کل عتبات نیست پس چنانکه ادعای اخبار سلطنت شخص ۳۳
 بر عتبات با بطل عصر لاحق رسیده و ادعای اخبار حکومت شخص ۳۴
 و عدم جواز حکومت غیر او مخفی نموده و ماری می‌گفتند که بطلان
 آنجا را که در گذشته اند که هر چه در عهد معدن سوال کردن از غیر ایشان
 می‌کنند

می‌کنند که چرا دلیل بر آن حکام بر عهده بر آنجا را بر ما و عدم جواز
 حکومت غیر او می‌گویند و از آنکه از کتاب خداوند از ادعای ایشان
 علیه السلام و نه از اتفاق و نه از عقل در کتاب نیست و حال آنکه در
 عرض من و سال و کسری می‌گویند که چنانچه حکام شیعه بعد از در میان
 و چنانچه در کتاب باید در میان باشد که در عهد آنها این مطلب باشد
 که در عهد پیشین اثنی عشری این است که در ادعای اثنی عشر علیه السلام
 همه بر زمانه باید حتما و حکما یک از علما شیعه فاضل و حکام بر کل علما
 و سایر علما شیعه باید از جانب او باشند و مروج حکام و علوم او
 باشند و احدی از علما بر فرض اطلاع او بدون روایت و حکایت
 از او نباید متعلق کند به علم مستند از مسائل و عتبات و حکومت کند در آنجا
 از احکام شریعه باید بدان آیه قرآن و فلان حدیث و فلان دلیل
 عقل و فلان اتفاق و اجتماع و از این گذشته که در عهد کتابهای آن
 فاطمین و حکام چنین چیزی نیست و یکی از آنها هم نیست و حال
 آنکه مطالب عتبات است مانند امر ولایت الله ظاهر و اسلام علیه السلام

جمع مردم و چند سال از پیش خود و جمع جمع میسر باید آن نطق
 و حکم و ترس بر سر باشد و تا او معلوم نگردد جمع امور و تلبیسه معون
 خواهد ماند و کسی که آن کند که چنین امر را باید و کتابها نوشت چرا که
 اگر عظمی غفلت نماید در وقت غفلت آن از غفلت امر امامت
 اندک طایفه از مردم به تمام مشیت و حال اکثر در اثبات امامت
 کتابها نوشته شده و اگر چه وضوح است و شرح امر امامت از این
 کتب نیست و از این گذشته که هیچ کتاب در کتب حکام و اطفالین
 سابقین دلیل و برهان از کتاب نیست حکم و از افعال و تحقیق و
 نیست که آیه وحدیت مشابهی هم و در عای افعال غیر محقق باشد
 و در عینا هم نیست و از این گذشته که در ولید و برهان هم در هیچ کتاب
 نیست و از این گذشته ادعای چنین امر را احدی از علما نمیکند
 و این و ایامی بعد از آن نگذرد و از این گذشته سایر طایفه که بعد از
 از هر زمان از زمانین و مصلحین و دالین چنین ادعای آن کرده اند و
 اگر در کتاب است با انسان که در عینا چه چیزی و بیالت را از این

معوقه دارد و گفته که همان سرشته بر سر خفاش است و بگوید اول الله
 اما گفته شد است و به اینکه بر سر لی بعد از سرخ و این زمان نیست
 مسخر است به سرخ و این زمان باری پس اگر باید عالم شود و اگر باید
 متذکر شود و اگر عقد میکند چیزی که از آن نیست بخاطر و بعد از
 که اگر باری فکر را کند و اگر گفته شود و خجالت خواهد کشید چرا که در هیچ
 هیچ زمانه چنین چیزی گفته شده بود حتی از هر مصلح و آن است
 لیون الی اولیایم ایچا و لو کم و ان اطعمهم انکم لشکرون و لیکن
 شیطان هر قدر سباده باشد در اصطال مسلط است بر اولیای خود
 و انما سلطان عالم الذین تولونه و الذین هم بشکرون اما در نزد خدا
 او بسیار ضعیف است که او بسیار است و سباده و بسیار است
 کذب او و آن که سلطان کان ضعیفا و ان هو الاکنج العنکبوت
 و او چمن الیوت لیس العنکبوت لولا کافو یعملون و سباده که بعد
 از دیدن این رساله متذکر شوند طالبان حق اگر چه سر و کلاه بکشید
 یکسانیکه آنرا خواهند از این بروند و بهانه بدست آورند اگر چه

جمیع صفتان معجزه را در حق خداوند عالم جل شانہ هدایت
 اورا کفایت هدایت نخواهد شد ولو قضا علیهم یا یا من السماء قطرها
 فی یوم یوم لقولہ انما سکت البصار بل یخفی عنهم مسجرون و اگر
 شد کثر باشد میداند که جمیع معجزات صاحبان معجزه چنانچه تا خود
 بابت دین و دنیای ثابت کرده اند که مکلفین شراند عذر چارون
 که راه را ندیده نیستیم و میداند که آنچه نوشته ام در این عشرت برتر است
 دین و دنیاست و دیگر اگر کسی بخواهد بی اشتغال کند حق است با حق
 و اما چیزی که هست معنی که آنچه از عقول است و تعولات بر میان
 خداوند عالم جل شانہ بقضای مصالح خلق با ایشان معامله میکند
 و حکمت او چنین است خدا کرده که اگر مصالح خلق تغییر کند احکام تغییر
 چنانکه خود فرموده ان الہ لا یغیر ما یقوم حتی یغیرہ و اما بقسم من
 با خود بسیار اگر در زمان مصیبت خلق چنین باشد که چندی بسیار
 در میان خلق باشند و بسیار اگر در زمان دیگر مصیبت خلق تغییر کند
 و معضات چندی بسیار باشد و اگر چنانچه نیست و بسیار اگر مصیبت تغییر کند
 در زمان

در زمان مانند اول زمان ظهور پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و صفای کند
 که یک محبت صمد در میان خلق باشد مثل وجود خود آن بزرگوار
 صلی اللہ علیہ و آلہ و بسیار اگر مصیبت تغییر کند و زمانی است خدا کند که محبت
 اصل از میان مردم غائب شود مثل زمان غیبت امام زمان علیہ السلام
 و بعد و بسیار اگر زمان خدا کند که نواب خاص از جانب ایشان
 در میان خلق باشند مثل زمان غیبت صغری و بسیار اگر مصیبت
 تغییر کند و مصیبت خلق در زمان چنین است خدا کند که نواب خاص
 تعیین نکند و بعد از آن تمام انقضای کند مثل زمان غیبت کبری
 و در هر زمان و در هر حال خداوند عالم جل شانہ عالم بمصالح خلق
 خود و از برای او است و در جمیع زمانها امری و حکمی و اوست و
 در اینها می خلق بسوی خود و اوست که محبت او رسیده است به جمیع
 خلق و اوست که جمیع است دین او بر هر متدینی در هر زمان
 اگر چه از طریق دیگر از جمیع متدین در هر زمان بوده و خواهد بود چنانکه
 انکار منکرین در هر زمان بوده و خواهد بود چنانکه تا بوده و میشود

نه از اسم و نشانی چنین رفتار بوده باری بزرگتر بگوید در مدت
 هشت هزار سال و کسری که در زمان حضرت آدم علیها السلام
 علیه السلام میگذشت و در هشت هزار سال آن تکلیف یکصد و بیست و
 چهار هزار و پنجاه و هفت خلق مبعوث شد که هر قسمتی که خداوند
 را باین مدت خواست بپایان رساند و در هر صدها سال هر یک از
 مفسدان پیغمبر بخانی در میان خلق بودند و حال در مدت یک هزار سال
 کسری است و هیچ پیغمبری در میان خلق نیست و پسندید که بداند
 که بعد از اینها هم تا زمان حجت پیغمبر در میان خلق نخواهد آمد
 پس افعای آن قبل چنان بود و افعای آخر الزمان چنین
 بود و او اثر الف هشت چنان افعای کرد که از علم تمام اشکاف
 در خلق بهشته و در آن غیب چنین افشا کرد که امام زمان
 علیه السلام در آن نظر باینها باشد و در جمیع اوقات و در هر
 حال تحت مد اذن عالم مثل شان بالغ و واضح و آشکار است
 و باین پیغمبری و کلامی که گفته که البته در زمانی که در هر یک از اینها
 باشد

مفسدان پیغمبر در میان خلق بهشته و این آیتی و منجربست در آن زمان
 بر خلق آن زمان از زمان که هزار سال هشت و پنج پیغمبری در میان
 خلق نیست و در این خدا و اینها در آن زمان است و باین پیغمبر که
 گفته که در آن آخر الزمان حضور الله ظاهر می شود و السلام و اینها
 برای اهل زمان حضور ایشان و در زمان عذاب و اینها این است
 و کلامی اینهم جمع کثیر و جمعی غیر از اینها است ایشان است که ظهور
 و افعای و این آیتی البته در ظهور و افعای یک و نیست و البته
 و این آیتی در حضور پیغمبری یا در پیغمبری آشکار است از برای اهل آن
 زمان و البته در زمان عذاب است و اینها و در زمانی که حضور بود
 و یکی که پسند از اینکه عرض شد که در آن آیتی همیشه واضح بوده و
 و حجت آیتی همیشه بالغ و واضح بوده و پس از آنکه بعضی عباد
 مخلوق جاری شود بعضی تقلید خواهند یافت کنند فکر کنند که اینها
 عالم بهشته و همیشه و این در میان خلق قرار داده یا در بعضی از افعای
 از برای بعضی از افعای از برای بعضی مردم قرار داده پس اگر در بعضی

اعمار را در این عالم قرار داد پس از برای آنها که دینی قرار نداد
 و نفسی نکرده تکلیف ندادند لایکلف الک نفس الا ما اها پس
 باید مانند حیوانات به صاحب شایسته از برای ایشان باشد پس
 بگویند و بکشند آنچه بخوابند و اگر خداوند عالم جل شانه در برای جمیع
 ممکنین قرار داده دینی را در جمیع اوقات آیا آن دین واضح
 یا محض پس اگر واضح است چنانکه خداوند عالم قرار داده که مطلب
 حاصل است و اگر محض است سوال میکنم که آیا خداوند عالم قدرت
 میداند و دین حق را در برای خلق قرار داده یا میداند و کسی نمیتواند
 بگوید و میداند پس سوال میکنم که آیا چیزی را که خداوند عالم خلق نموده
 مخفی داشت مخلوق از مخلوقات نمیتواند آنرا پدید آید یا نمیتواند
 و گمان میکنم که حاکم بگوید که چیزی را که خداوند خلق داشته مخلوق نمیتواند
 آنرا آشکار کند یا آنرا پدید آید و اگر چنین است که خداوند این خود
 محض قرار داده و میداند که خلق نمیتواند آنرا پدید آید معقول و منقول
 نیست که اسم چنین چیزی را دین بگذارند که هرگز خلق نتواند آنرا
 پدید آید

پدید آید و لازم چنین گمان که جبر و حکم و اغواها و باری اگر کسی متذکر
 این مطلب باشد که دین الهی همیشه باید ظاهر و واضح باشد و نباید
 محض و مخفی از برای ایشان باشد و اینست در آنچه محمد خیر است از دین
 الهی نیست و دین الهی دینی است که حجت در آن نیست باری بزرگ
 بر هر مصلحت پس از آنچه که نیست معلوم شد که ظهور و مجتبهای خدا در این
 دنیا به ششایع صالحی نیست که خداوند عالم چنانکه میداند و پس
 پس در چیزهای که افشاگر بیشتر باشند بیشترند و هر گاه که
 افشاگر کمتر باشند کمترند و زبانی و کمی حج حتم نیست که چیزی را
 مساوی باشند حتی آنکه قبل از اسلام هم حتم نبود و در عرض است
 بیشتر از سال در هر روزی مساوی هر روزی و یکبار هر شب و در هر
 مساوی صد و یکبار هر یکبار ممکن بود که در صدی یکبار از هر صد
 هر یکبار ظاهر باشند چنانکه اشاره بآن شد و ممکن بود صدی یکبار
 در هر روز از هر صد و یکبار در هر روز ظاهر باشند پس چون مطلب
 در یک نیکو باشد خاصم باید معروف خلق باشند یا قی پس بدان

که در کتب دیگر باوصاف باید شناخته شود امر و مختصر است که عدد
 این را حتم نیست که در جمیع اوقات زمان مساوی باشد و علمای
 در زمان نیست باید باوصاف شناخته شود پس باوصاف زمان
 ممکن است که بسیار باشند و باوصاف زمان دیگر ممکن است که کم باشند
 اگر در زمان بسیار شده لازم نیست که در زمان بودیم بسیار باشند
 و اگر در زمان کم شده لازم نیست که در زمان بودیم کم باشند
 و ممکن است در زمان مختصر بود و غیره که یک نفر نباشد چرا
 اگر آن یک نفر هم در میان خلق ظاهر نباشد جمیع مردم مرتد شوند از
 دین خدا و اگر عالمیان محرف و کفران پس پیش و جاپلان ماول
 و ملحدان مردم را که راه فراموش کرده و چنانکه فرمودند که از برای خدا
 و تسمی و در نزد هر بدعتی و حیل که در ایمانی شده که آن را لایق میکند
 بالهام الهی در و یکس که کلامین و حیل آنها را پس عبرت بگیرد
 از کار خدای صوابان بصیرت ماری پس چون در عصری یکیش
 چنین و تسمی و دنیا و خدا و عالم خشنه برخواست و بالهام الهی رفع

کردار ۳۴۱

کرد از دین تحریف غالی و اشغال بطلین و تأویل جاپلین و جاد
 ملحدین را نباید گفت که همیشه باید لا محاله که یک نفر چنین کاری نکند
 و اگر در وقت چنین کردند لا محاله که یک نفر ایشان در واقع بر حق است
 و باقی بر باطلند یا باید بگویند و حال که از یک نفر باشند و الا بر باطل
 اگر چه باوصاف میگویند که از برای خدا حفظ کرده باشند دین خدا
 را از یکس که کلامین و سایر مشرکین هم نایع او شده و از او رد است
 کرده و کتابهای او را از برای مردم معنی کرده باشند و بطلین صافا
 نذر و با اینکه در همان زمان ادلیای دیگر هم باشند از برای خدا
 عالم جبر شایسته که بتوانند حفظ کنند دین او را از تحریف غالی و
 اشغال بطلین و تأویل جاپلین و لیکن چون همیشه آن و آن
 خدا الکفایت کند و رفع کرد آنچه را که باید رفع کرد این ناساکت شوند
 و مشغول آنچه با مورد از جانب خدا باشند یا اگر یک از این در جانی
 دیگر واقع شد و خبر و تسمی اول یا نجا نرسیده و خدا نجا بدعتی برپا شده
 او هم رفع میکند آنچه را که باید رفع کرد و روایت هم از قول اول

۳۴۲

نمیکنند و چه بسیار است که از یک خدا و شیعیان بزرگ اندیش
 علیهم السلام که دایان خلق و حافظان دینند طالبان دین
 و نیستند و هر کس که در این پیش نیست و جاپران بدین
 آئین نیستند و چه بسیار که هرگز در کمالی مقابل و کمالی باصطلاح
 باز نمیکند پس اگر یک نفر ایشان رفع و نفی کرد و دین آنچه را
 که باید فکر و دیگران در صد و توهمین و اخلال امر او نیستند و آئین
 و لا تشعروا الفضل بکم را چه تواند اند و معنی آنرا میدهند و عمل
 آن چه میکنند و چه عالمند و چه عالمند و چه عالمند و چه عالمند
 دین نیستند و چه عالمند و چه عالمند و چه عالمند و چه عالمند
 خداوند عالم چه شانه و اندامها برین علم و مقام مادی خلق قرار
 نمیدهند و کور را عصا کش کور آن نمیکند پس اگر در زمانی بنای
 توهمین و اخلالی در میان آمد البته که در چندین سال و کور
 اند و بر خداوند عالم چنانست که بازماند اهل حق از حیل
 و ضیق و شمار ایشان را از برای طالبان حق بکنند که شبهه از برای

ایان باقی مانده و آنکه سائیکه غرضان از امر آن کرکانه و بازار
 آشوب را طالبند و کردگار را تو تیا چشم ایشانست که خیمه نیستند
 چه میکنند و میکنند آنچه میکنند و سیل الذین ظلموا از حق غلبه
 و لا تحسبن انهم عاقلان عاقل الظالمین انما یخرجهم لیم فتقوا فی الله
 و طبعین مغنی بر مردم لایزال الیوم طرفهم و اقد تمهید ابرای اگر
 چه بین قدرت که عرض شد کفایت کرد و مسئله در مسئله مسئله
 بجز ترایان بهرست طالبان حق مسئله عرض میکنم که چنانکه نیستند
 که عدد و اشخاص در زمانها متعده کم و زیاد میشود و با صفای هر یک
 هر عدد از ایشان موجود است که شریک علوی هم که باید در عالم
 ظاهر و با صفای حاجت اهل عالم است پس بسا علمی که در زمانه از
 بر طالبان جهان باشد بجز عدم هم صفای آن زمان هر زمانه و دیگر ظاهر
 شود بجهت تسلیج خلق و هم صفای زمان و امتحان خلق و جدا کردن
 حق از باطل و خیر از شر و طیب و علم تمام این هم صفای است در وقت
 و هر وقت هر طریقه که هم صفای هر یک میکنند پس هر وقت علمی ظاهر

خلق باید بداند که زمان ظهور آن علم رسیده و زمان چنین همشما
را کرده و اگر در زمان قبل آن علم ظاهر نبوده باید دانست که زمان
اختصاصی این علم را ندانست و خداوند عالم چنانچه از روی
حکمت و تدبیر خود در زمان قبل ظاهر نکرد و در زمان بعد ظاهر کرد
پس متذکر باشید که در زمانها سابق علومی که علم لغت و فقه
و نحو و منطق و کلام و اصول و فقه و حکمت و ریاضیات و حساب و عدد
و جبر و جبر و مثل و کیمیا و کیمیا و پیمیا و ریاضیات و نجوم و
پسیت و طب و امثال اینها که کتابهای بسیار در هر علمی از آنها بود
و از برای میر علی عالمی بود و اهل حق در هر طبقه علوم حق را تحصیل
کردند و بعضیهای آنها در حق عمر علی کردند و از علوم عالم
احتراز کردند بطوریکه احتیاج به تفصیل و بیان نیست تا زمانی که شیخ
مرحوم اعلیٰ المقام در وضع نه الخلد اعلا مرسل آنجا حکمت را اظهار
کرد در عالم که در حلی حکمت و ریاضیات و حکمت و ریاضیات
بقول خواهر آن حکمت علم بکفایتی است و بعد در طاعت و شکر
خواه

خواه مطابق باشد یا شرع نیست خواه مخالف باشد یا شرع اینها
و اما حکمت شیخ مرحوم اعلیٰ المقام حکمت بود مطابق با شرع که در
و بر آن او میرزا کتاب خدا و سنت رسول صلا علیه و آله و احادیث
اقدس می علیه السلام بود و بطوری مطابق با شرع بود که گاهی که می کرد
میان قدامت و تعلیم مباحثه اتفاق می افتاد و بعضی میگفتند مراد
چنان است میفرمودند مراد فخر آن چیز است و در بار از سلیس است
پس پرسش مراد میرزا آنچه در بار از سلیس است مطابق با فقه و مطلب
مرافعه و هر که مخالف یافته مراد مرافعه و تومیدانی که گاهی
در بار از سلیس است مراد ریاضیات و فقه است چه که نظریات
و چیزیکه مخالف علم است میزان حق و باطل نیست که بفرستد
مراد فخر همان است که در بار از سلیس است پس حکمت او حکمتی
بود مطابق با ضروریات دین و مذہب چه که حکمت آیات
کتاب و حکمت احادیث و حکمتی بود که حکم هر علمی بر آن شایسته
بود و شتول آن بر هر علمی و دلیلی بود و در آن اتفاق و انفس غیب

تکلیفات

345

55A

نوشته و منطق و کلام و حکمت را بر همه منطبقین و متکلمین و حکما نوشته
 و نقد و اصمد را بر همه عقیدها و اصولیائین نوشته و همچنین نجوم و طب و
 که در عالم هست همه اصل فنون آنها همه نوشته و در واقع لایحه
 از سبب تعیین اخذ کرده و با المثلش همه با مطلق حکما بهای آنها و اگر
 در لایحه تعیین صاحب فنون عده بزرگ آن فنون را در خود او نموده و مانند
 سبب رساندن علمها به او و در نتیجه جمع کرده بود و علم شیخ مرحوم را
 در خود او بود و نه در کتاب از کتاب علمای سابق بود و نه در عصر کسی علم
 بآن علم بود پس علم او مخصوص خود او بود و منحصر بر علم او بود که خداوند
 عالم بشر را بر او علم و کمالی خود و صفات او و سلام علیهم و انعام
 و ذالک من فضل الله علینا و علی التمس و لکن اکثر الناس لا یفقهون
 پس منتهی که همیشه که سایر علمای که در عالم بود منحصرا بایشان نبود و سایر
 علمای نام حقا و حکما در ایشان اخذ گشتند و از ایشان را روایت گشت
 و از برای هر علمی و عصر ایشان علمای بسیار بودند و متکلمین بسیار بودند
 آن علمای افند میکردند و در نزد ایشان دین میخواندند و لکن هر کس

طالب

۳۴۹

طالب علم شیخ مرحوم را با او مقام بود البته باید از خود او اخذ کنند و از
 او روایت کنند چه که منحصرا بر علم او بخود او که نفی کرد و بعلوم خود از دین خدا
 سخن گفتند و عالین و اشخاص علمین و تأویل جاصلین و اهل فقه و حدیث و کلام
 را در حفظ کردن دین خدا را از ایشان در توحید و صفات آن
 و نبوت و ولایت و صفات آنها و مبدء او و معاد و اولاد از آنها
 و اخبار از غایب آل محمد صلات الله علیهم با دلیل و برهان از کتاب است
 و حق هر حق را که اظهار نمود همه با دلیلها از کتاب و دلیلها از سنت بود
 بطریقیکه در کتابهای او موجود است و هیچ تفصیل و بیان نیست
 و خداوند عالم بفرشاده از وجود او نمود و او اظهار کرد و در عالم علمی را
 بر خلاف عادت سایر علمای در علم ایشان چنانکه هر صاحب شعوری
 میفهمد و میدانند علوم سایر علمای خود از علمای دیگر بود و علم او را
 دیگر نبود و این حارق عادی بود که خداوند عالم در وجود مبارک او
 در عالم انظار و فهم که در واقع شبهه در آن را در بر جنود هر حارق
 عادی در هیچ شتر گشتند گفتار و منافقان و داناته و علم را عین نمیدادند

۳۵۰

چنانچه ایشان عطا فرمود و کسی دیگر آن علم را ندانست از آن
 حق خبر و یا از راهی که اینست بود چنانکه بعضی از معتزلیان این عقاید
 را نسبت باین طایفه میدهند و لهذا اگر در عصر شیخ اعیان
 مقام بود علما بسیار که مرجع مردم بودند و فقه بسیاری تعلیم
 از ایشان میکردند و خویشان و مقلدینشان شیعه اثنی عشری
 بودند و محبت ایشان بر جمیع شیعیان و حبیبان و همه باید بخوانند
 در روی اعتقاد ادا الی من والاکم و عادی من عادیکم و لهذا گفته
 نمی دانستند که آن علم مخصوص به شیخ چه علمی است چنانکه معروف است
 که کتاب شیخ خوانند و در عصر شیخ مرجع بودند با قاضیه مرجع
 از برای آنکه آن مرجع ابراهیمی شیخ مرجع و در آورده آن مرجع کتاب را از
 اول تا آخر مطالعه کرده و بعد بتلاش خود فرمود که هیچ تفهیم که در
 چه نوشته و بعضی هرگز در آن کتاب که او یک سخن ناشایستی در باره
 شیخ مرجع گوید آن مرجع قسمی یاد کرد و حتی چند و یکی یکسازان
 به می علیم تمام آن که من هیچ ندانم و تفهیم پس بگویم که در آن کتاب

او چه کار کرد

۳۵۳

او بد گویم و بسیار از علمای شیعه و مقلدین ایشان در آن در
 اطراف و شعورهای دور بودند که هم مرجع شیخ را شنیده بودند
 و همه بر حق بودند پس قدری فکر کنید و با بصیرت ازین خود را در
 و با بصیرت سخن گویند آیا در زمان شیخ مرجع مرجع اثنی عشری
 او مانند علوم و شیخ جعفر و آقا سید مهدی باید تقلید کنند شیخ
 مرجع و راوی باشند از جانب او و چون چنین کردند از راه حق
 بودند و شیعه اثنی عشری بودند و مدار شیعه در آن زمان بود و ایشان
 بودند و با معرفت یک نفر گفتند که امر مختصر باو باید از برای ایشان
 نبود و هر یک از ایشان اگر چنین می دانستند و خود را صاحب آن
 میدانستند چرا هر یک مردم و سایر علمای اربعه و اثنی عشری
 و اگر دیگر اصحاب کتب امر میدانستند چرا چنین از او نگویند چرا
 شیخ مرجع تعلیم و تخریم از ایشان میکرد و چرا اجازه از ایشان
 میکرد و اجازه بایش میداد و اگر امر دین مختصر لغو نبود شیخ
 مرجع آنکشاف آن فرموده و از دیگران هم اجازه گرفت و با شیخ مرجع

۳۵۴

آن شخص محض که امر بین محض بود و قبل از آنکه شیخ مرحوم قائم بآن امر
 نمی شناخت و اگر می شناخت چه ارباب حوزا از او نقل کرده و تابع
 او شده و بسوی او دعوت کرده تا در آنی که خواهم قائم بآن امر بود و بعد از آنکه
 قائم بآن امر شد جمیع علمای را دعوت بآن امر کرد و که جمیع از او رد
 گشته و از دیگری روایت کنند و اگر از بعضی تائید کرده و از بعضی دیگر
 تائید کرده آنرا این امر را برای بعضی که بود و جمیع مردم و جمیع علمای کسب پیدا
 بودند و چنین اخباری که در جمیع زمانها در میان مشیقه بود مگر از
 جمیع علمای معزود از جمیع آنرا بنا بر تائید کرده و امری که همیشه در میان
 جماعتی باشد باید خبر داشته باشند و چون هیچ خبر ندارند محلی تائید
 نخواهد بود باری معجزان این شریفه قل الحق من ربک فاشهد علیکم
 و من شاهد علیکم از راهی که عید حق را بپایان کردم و خواه از آن سخن بگویم
 و خواه ملاک سخن که هست که هیچ تائید در آن نیست و حجت الهی بر آن
 قائم است نیست که چون شیخ مرحوم اصحابه را معاندانند عالم
 جل شانه محض بآن علم خاتمه کرد و در میان مشیقه او را علم کرده و بآن
 علم که

علمی که محض بود و در راه و از محض بود بآن واحدی خبر از آن علم نیست
 مگر خبری که از راه امر نیست و از راهی علم میسایر علمای دارای آن
 بودند بود و در آن علوم مانند سایر علمای هستاد هستاد بود و اگر علم
 از سایر علمای خبر در آن علوم بیشتر که کمتر از ایشان نبود و اینقدر که او
 مانند سایر علمای هستاد بود و می افشاید و اتفاق و مخالفت و با اینکار که
 علم محض بود و از راهی مسلم بیشتر که بود صاحب تائیدی و در جمیع بود مانند
 سایر علمای و اگر اتفاق و ادعای خود که خبر در آن خبر بعضی از علمای معاصر
 و معاصران در حالات او نوشته است که در مدت عمر هرگز ناظر را
 نشسته نکرد و قائم در اقل را ایستاده بجا می آورد حتی در حال مرض و
 صحت که مانند محققان بوده پس چون وقت نماز میشد بر سر می نشست
 و نماز را با فراغ نفس سپارده بجا میآورد و بعد از فراغ نماز باز
 میآفتاد مانند محقق باری چنین علم و چنین عبادت در میان خلق
 ظاهر شد بطوریکه محض در علم و عبادت او نبود بطوریکه هر که خواست
 بر او ایرادی کند از هر چه را می شنید بر او ایراد کند تا آنکه لا بد

و تا پیش که اول برادر اقرار است بعد بر اقرار است خود ایراد
 کرد و برای عافان جلوه داد که ایراد بر او گرفته و هر قدر از آن اقرار
 در عصر خود با و رسید او تبری کرد از آنها جواب داد بطوریکه اگر
 کتابهای او موجود است که تبری کرده و جواب داده و محفل مختصر
 جوابهای او این بود که آنچه در بار مسلمانان است همان معتقد
 و منظور من است هر کس از عبارات من میفهمد همانی را که در بار
 مسلمانان است مقصود مرا یافته و هر کس برخلاف آنچه در بار
 مسلمانان است بکمان کرد مقصود مرا ندانسته باری و هر قدر
 آن اقرار آنچه او شنیده و میفهمد رسید این تبری را که
 اقرار کرده و مرا اشیع مرحوم را پان کرده و جواب دادند و
 کتابهای ایشان موجود است و میتوان اقرار کرد در عهد و بر آنکه
 جمیع ایراداتی که کرده اند و موجب نقی در ایمان است جمیع آنها
 اقرار است به سبب شد چنین شخصی را به دانستن و جان نبردن
 اقرار برادریست و بر اقرار ایراد کردن و در عافان جلوه داد
 اذین

از دین هیچ معجزی نموده و شکر کردند هیچ مستثنی نموده که
 اصل دین و از رویان باطل شد و از آن بعضی از کلمات
 چنین اقرار را چنین شخصی حاضر نیستند و بر اقرارهای او ایراد کردند
 و در نزد عافان جلوه دادند و کردند آنچه کردند و ندانستند که چه کردند
 کردند و اثبات یک بابا المصداق و لا تحسن الا عافا علی عمل الظالمین
 و انما یؤخرهم لعلهم یفهموا الایصار باری و نوع حالات سائر شیخ
 هم بر همین مسننال بود که یک در عصر خود وحید و فرید بودند و محفل
 امتحان مردم واقع شدند و خبر ایشان شری و غرب عالم را گفت
 و کتب ایشان منتشر شد و تا جایی که خبری از نزد شیعه در آنجا بود
 خبر ایشان رسید یا اینکه نه و لای زیاد گشتند که بجهت شروت ظهور
 و نه باوری بسیار گشتند که آن جهت معروف نشوند و بیکی و جدلی
 و شکایستی کردند که آن جهت معروف نشوند و بسیار از علمای بودند که
 دولت و ثروت و قضاوت و بطاعت و بعضی گشتند و مع ذلک
 امر ایشان منتشر شد بطوریکه امر شیخ منتشر و اگر هم نتوانستند

و در عصر ایشان بود و بعد از وفات جد کج دیگر ایشان از زبانها شد
 و هیچ یک محل امتحان خلق واقع نشد و مشایخ را خداوند عالم
 جبرئیل علیه السلام متقیان خلق قرار داده خلق را در فرق و فرقه تصدیق کردند
 ایشان را و فرقه افراطی باشند و بر افراطی همانها اداست که گفتند
 و آنها را جسد و دانه و بعضی از مقلدین هم تابع ایشان شدند پس اگر
 عالمی فکر کند خواجه یا شکی است که مشایخ این را مقام امری بود الهی
 که ایشان را مفضل علی علم قرار داد که مردم را بفرموده از آن خود را علم
 مشتکر قرار داد و بدون سبب به ظاهری خلق را بوجو دایشان فرقه
 کرد و برای چنین قدر از برای از برای طالب حق کافی است و کسیکه
 بخواند از راه باطل برهمنده اند عالم ایشان بهر دور امتحان میکند و آنکه
 اینکه فرموده بود که حق در سبب است و سبب حق را انکار کرده ام
 چرا این نیست که در همان رساله عرض کرده ام که ممکن است با بعضی کلمات
 رمانه است و مختصر و بکلیت غیر از آن است که در هر زمان باید که
 مختصر باشد و بعضی معنی و مسمی است که بعد از دیدن این رساله بشود
 از برای طالب حق باقی ماند و آنکه سبب فرموده این طریقه مقابل این
 سلسله

سلسله را در بر این قاطع نیست و هست و دلیل اثبات کرده اند
 پس عرض میکنم من غیر از بر این قاطع ندیده ام شاید مراد صاحب
 بر بخورده و بشید و شاید علم مختصر مشایخ این را معارضه مختصر ایشان
 دانسته اند و هر یک از ایشان را در عصر او مختصر علم خود و علم او را
 باور دانسته اند و لیکن با نظر که شما نسبت دارید که در کتب دیده اند
 و از پسند و افراط شنیده اند بر فرضی که هست و معنی دال و لام
 و یا بر اثبات آن مطلب باطل باشد بر بطلان هر یکی از آنها نیست و
 دلیل محکم هست از کتاب خدا و کتب ائمه و هر یک از علمای اسلام و ضرورت
 اندیشید و ضرورت اسلام و ضرورت ادیان و اتفاق عقول و دلیل
 آفاق و دلیل انفس که جمیع اول را احاطه میکند و مستند است
 دلیل محکم بر بطلان مطلبی است که شما گفته اند بلکه تعدد اولیای است
 از اینها هم میکند و در آن مطلب شما را میکند بر فرضی که اینها
 یا حدیث مستشاهی بر مطلب باطل باشد و مع ذلك فائده از برای
 کسی که میبرد باطل دارد و نخواهد بخشید و فاشی آیات و الذی عن

قوم لایق مومن و لوفتخا علیهم با بنی السیاح فظلا فی جردن القلای
 اثنا سكرت البصارنا بل تخش قوم مسحرون و اما الدین فی قلوبهم
 نریخ فیتبعون ما تشاء من بغواء الغفلة و البغواء ما ویله جنان ما
 بوده اینش کار بوده در زمانه و پیشین رفتار بوده کمال کار و کجای
 رفو قبول میکنند و می رانند با آن چه می خورند و می خورند
 علم الحجة واضح المبریه و از روی القرب علی الحجة فی شی و لقد عشت
 لها لك و جات و معجود و لقد عشت لمن یحی من یراد ان یبیت
 یشیخ صدره الاسلام و من یراد ان یبیت یصل صدره حقیقا حیا
 کا نما یستغنی التماسه و لا حول و لا قوة الا بالله استواء ال و یم
 ایراد میکنند که سر کار بندگان احقرا کرم عظم افخم آقا نه که
 را تکبیر فرموده اید و پیغمبر را جمیع رفتار و ایت میکنند و او را
 در سها و موعظای سر کار هم نسبت کفر با ایشان داده شده است
 از آنجکه در درسی که در اینجا حاضر است و نایش شده است در آنجا
 اثبات ضروریات را میفرماید اگر کسی از ضروریات را کسی در نزد
 کافر

کافر و مرتد است از دین اسلام و حال آنکه کسی که میگوید و سئوال میکند
 که شیطان بلایس علم در آمده و از ضرورت مشایخ هم خلف میکند
 آنکه تصدیق چنین کسی را کرده و آلم حسب الناس ان یترکوا و یجوش
 و نشسته چنین کسی البته کافر و بدین است اگر چه هم کسی را سر کار
 نبرده اید و اما فی سیم سامی ورافقه و غیر از آن با قریب است
 و سئوالی غیر از آن که لا یحکم کسی دیگر معلوم و مشخص نیست با وجود آنکه
 سر کار در چه کتابهای خود فرموده اید که اگر بان کرده و محاربی کرده اید
 تا آخر ما ز کرده باشد و در روز مکتوب باشد و این قدر که گفته
 اسلام میکند با و گوید کافر خوش شده است و از ضرورت مسلمین خارج
 شده است و اگر کسی دیگر آن شخص تو گفت که آنهم کافر است اگر چه
 لا نه که قهرمان خارج از ضرورت شده است مرقوم نمیشد تا بان
 اعتقاد جواب عرض بنمود و در هر یک ضروریات دین الی
 محبت و محکات کتاب است و محکات هر دلیلی از مشایخ است
 آنها به ضروریات جدا شده که آن نمیکنم کسی تواند خود را بدین

الهی نسبت دهم و بگوید ضروریات دین حجت نیست و قناعت با آنها
 نباید کرد و معتقد باینها نباشد و حال آنکه این ضروریات هر یک
 هر یک جمیع معجزات همان معجزات است شده بطوریکه اگر کسی بگوید
 و مجال حارق عادات آنها را کند و مخالفت بکند از این ضروریات کند
 صاحبان دین الهی میگویند که آن حارق عادات سحری بوده از جانب
 شیطان و از جانب خداوند عالم جبرش نیست و شخص حاضر درین
 میدان که عظمت هر یک از ضروریات دین الهی را در هر یک
 از هر یک حارق عادات بیشتر است و اما قانع از ضروریات دین
 کافرت و یا ملکی است که برای او باقی باشد از آنچه نصیب باید
 عرض کنم و آن اینست که اغلب مردم را که می بینید بصرفه و درین
 و نه هیچ نذرند و ضرورت و نیز از غیر آن نیز نمیدانند و نمی بینند
 از ضرورت دین مگر صوفی کموش ایشان می رسد و اصل جهالت و
 اندر در این مطلب و مع ذلک اهل درویش و مسلمانانند مانند جاهل
 کردنی صحیح که شکافید پس چنین شخصی که تیری از تیری نمیشد

و اهل ۳۴۳

و اهل درویش و مسلمانانند و بگویند و کافر نیستند اگر چه حق
 باشند و اگر چه از روی نادانی و جهالتی که دارند مخالفت کنند بعضی از
 ضروریات را و حلال را بگویند حرام است و حرام را بگویند حلال است
 و بعضی را بگویند و جهالت و جاهلی را بگویند حرام نیست و ضرورت
 را بگویند قبح نداریم پس چنین شخصی که ضعف و جهالت و خروج از دین
 و دخول در آئین غیر نمیدانند و چون لفظ ضرورت را شنیده اند و لفظ
 آنکه تیری جاری کنند و سوال و جواب و میدانند که سرش را
 را می بینند و زجراتش را چنین شخصی از ایشان ضروریات دین نیست
 آنکه ایشان است و آنکه ایشان مانند اقرارشان و نباید آنها را تکلیف کرد اگر
 آنکه از ایشان شنیده شد چه اگر نمی بینند چه می گویند مثل است معروف
 که شخصی سر بکشد و ده بود آب می خورد کسی با کشت با نظر آب خوردن
 عطر را که میکند جواب داد که عقل صلیت با کشت بخور از برای تو نیست
 و واقعا کسی که چیزی را نفهمد و تعلیف ندارد و جاهل که خداوند عالم بشناسد
 و ضرور و لا یكلف الله الفهم الا ما آتاه و از این سخنان است که گذشتی بعضی از

۳۴۳

نوشته ام که آن شخص جاهل حق نشین که میگوید شیعه درست است
 و دوازده کانه علیهم السلام هجرت من است اگر چه جاهل باشد و مشر
 خود را نداند و ضرورت نیز از غیر آن جدا کند اگر چه فاسق باشد و
 نماز را اگر میل دارد یا بد کند و اگر شخص ملامت چنین شخصی را بگوید که آخرت
 خود آن شخص ملامت را فرستد و اگر کسی مسلم را کرده مگر از آن شخص ملامت
 بهمان شخص یا باقی جاهل باشد بر او رسم سنگ یا غافل باشد پس بداند
 که این نیست دین من و چنین نیست این من در ظاهر و باطن و دنیا و آخرت
 و هر کس غیر از این که تعریف کرده ام چیزی در باره من بگوید یا بنویسد از من
 آنچه از من است این است که جمال شیعان اثنی عشری و علمای آن
 و فتنه و فتنان و عدولشان و ناقصان و کاملان و جمیعان و شریکان
 و هر یک که از من نیست مگر کسی که از ضروریات دین الهی را می پذیرد
 انکار کند از روی عمد بدون جهل و غفلت پس بگوید نماز و روزه و
 نیست یا روزه ماه رمضان و حیض است یا شرب مسکر حرام نیست
 یا دزدی حرام نیست و امثال اینها چنین بنویسد یا من که فرمودم
 اگر چه

اگر چه در علم بقدر بلع با عذر یا سحر باشد و اگر چه بقدر و قال غارق عادت
 اظهار کند و هر کس غیر از اینها این و غافلین و کفر چنین کسی شک کند
 او را هم که فرمودم و هر کس غیر از اینها چنین و غافلین و کفر چنین شخصی
 و دین هم شک کند او را هم که فرمودم پس با دام که احتمال بدین هم خروج
 کسی را از ضروریات دین الهی از روی جهل و نادانی یا
 از روی غفلت و هر کس چیزی درباره او بگوید و هر چه او را اظهار میکنم یا
 و سهوا و از این میگویم و خروج او را از ضرورت و واضح میکنم و تعریف
 او را میکنم تا بداند از ضرورت از روی علم و عمد است
 پس بعد از دیدن این سال را این قبیل سوال من نکنید که من
 تا چهستم ان شاء الله و لا فو الا بالبراین عقیده هستم در باره جمیع مؤمنین
 چرا که میدانم که اگر نگوییم خود را کسی را که از من نیست مخم که از منم
 اعادنا الله ما کره الله چرا که در حدیث است که من کفر مؤمنان قتل کردم
 یا بهیچیه هست که حالت من بعد از دیدن اینها بر من معلوم
 نسبت به مردم و لیکن چون شما بخصوص اسمی از من است بطاعت یا عذر اگر چه

اعظم انهم آقاي محمد خان اعاده الامن طوارق محمد خان برده بود پس
 بدین در ضرورت ایشان و سایر آقا زنده کان از بزرگ که در ملک
 که حکم و عهد آقا بانی و بزرگان بر عهد انم و چیز که را بجز نفسی
 در ایشان باشد من در دل خود هم میخوام حال چه جای لکن اظهار
 کنم و چه بجا گفت ایشان لغو با اوصاف و نقص و کم خود و در مقام نقص
 و نقصیات من در گذرد و اما در سبب که کسر از ضروریات دین الهی
 دارند از روی عمد بطوریکه مکر عرض کردم کافر و مرتد است بدین
 که احدی از مسلمین بصیرت و رای منطبق شک ندارد و ضرورت
 مشایخ اعیان مقام هم در گفتار بصیرت و همان ضرورت دین الهی
 و چیزی دیگر و هر کس با ضرورت دین الهی مطابق سلوک کرد دلیل
 اینست که توفیق الهی سلوک کرده و شیطان را در او راهی نبوده و دیگر
 متباغی یا متناعی یا طلب را ندارند دلیل این نیست که از روی عمد
 آن متباغ خارج از ضرورت شده و چون تفصیل در این کتاب است
 محتاج با عاده بنیم شما در نوع دلیل و برهان قدری اگر فکر کنید
 الهی

و در حدیث از برای شما باقی نخواهد ماند سؤال نسیم میکنید
 که در متشابه آیات متشابه قرآن شده نسبت معصیت
 بحضرت موسی داده اند و در سوره میرزا کریم میفرماید که اخراج از
 اهل بیت و در مرتبه حضرت موسی لکن در آن شخص معروف و شخص
 مرد خداوند این را در گرفت آنرا موسی و موسی غضب کرد و در این
 از دست انداخت و پیش هر دو را گرفت و کشید و حال آنکه
 تقصیری نه داشت و آنها معصیت موسی نشد میکنند آیا معصیت
 بالاتر از تقصیر چیزی را بیک مرتبه معصیتی مثل موسی چیست و بیک
 پیش حضرت هر دو را بگرد آیا این معصیت نسبت پس چیزی
 معصیت نسبت پس این آیات که نسبت معصیت به موسی داده شده است
 آیات متشابه است چرا ایضا که نسبت کثرتی بشاید و در مجموع
 این را در حدیث آمده اند بر او چه بوده است همه عالمت که القات
 و نموده و شلیل جالبی مثل آلات و مرقوم و ضرورت در این نسیم
 اگر چه خیانت کردیم و بچنین معذرت بجهت اینکه در اخراج است

شبهه از برای آنکه می آید تا در عالم کشف کشفیات خود را عرضه
نماید و رفع خود را بجهت ارجان نشان بجهت خندان کند و در
و نشان از سر کار هم بکنند و خود را بجهت خود **جواب**
عنه انصاف و در بی انصافان و دشمنی به در بطالبان با عجزت
گیرند از زاده و در عالم ان که مطلب حق را در بطور برست باطل می کشند
و قبح از شدت که می نمایند از برای ما شبهه روی میدهد آیات از قرآن
را که من عصمت پیغمبران ذکر کرده ام و شاید کرده ام و غرض که در
موسس علیه السلام عصمت نبوی و کشف او در پیش هر دو را عصمت نبود
و کشف قبلی عصمت نبود و فعل و افعال او در این احوال عصمت نشود
منع کرد موسی را از آن کارها و او را برای برادر گرفت و شمس بجهت زبانه
از برای شمس نقل کرده که خلافت نسبت به عصمت با کفرت موسی داده گاهی
مانند پیروان محمد است پس می دهند و در مقام عصمت از موسی
می کشند و باقر را من نسبت می دهند که من موسی ای او بی کرده ام و خبر
آن بود که خود آن آنرا را دیده بود تا عجزت می کشند از زاده و در مقام
این

این پیغمبران که مطلب را بکس نمی بخشند و جلوه داده اند تمام هسته لای این
این بوده که پیغمبران یقیناً معصومند و در شیعه اثنی عشری معصیت میکنند
یقیناً بر کارهای ایشان جمیعاً کار نیست که اطاعت فرست اگر چنان
نفس بشاید هیچ کار بر موسی عجزت نیست از کار خضر که طفل غریب را گرفت
و کشت بطوریکه موسی درشت گردان کار او معصیت نبود پس اگر موسی
علیه السلام عصمت کند موسی از برای اسرائیل را در نزاع او با شخصی که فری
قبلی و گدازنده اقبالی را در جدک و مملکت چکان پس است بر موسی آیات
این بوده که یحیی و یونس را در جمیع احوال از کارها را در جدک و مملکت
پس چرا غافل بود که می کشند به عصمتی از قبلی نفس بالاتر و حال آنکه جواد در زاده
عنه از کشتن از شریع معصوم است و انبیاء خدا بوده و چه معصیت است بر موسی
که چون بکشت موسی قوم خود را این همه می کشند از برای کوسا له
پس عجب کج و الواع را از دست انداختن ریش خلیفه خود را گرفت
و کشید و گفت چرا در میان کوسا له پستان ریشی چرا که در حضرت تو
سر دم کوسا له برست کنند و چرا می آید در جانی که من بودم و هر دو

تقصیری نگردد بر او پس عذر غرضت که اگر چه من نباید در میان کوساله
 پرستان با نام ناد و جعفر من کوساله پرستی کنند ولیکن در میان آنجا
 بود و جمعی که پرستیدند کوساله را و من خرسیدم که اگر در میان قوم
 پیروان روم آنها هم کوساله پرست شوند یا آنها مشرق شوند و تو بگو
 چه آخرفرق کردی منی سهرایش را پس از آن پخت از میان قوم پیروان
 نرفتم و از عجب تو نیادم پس چون عذر تو قوی دهشت منی عذر
 او را پذیرفت پس بوی با بر آبی خنک کرد و ریش پیروان را گرفت
 و کشید بسوی خود و بجا بود کار او و هر دو عذرست غرضت بجا بود
 عذرست او و هر دو از جمله عجا و مکر من بود و تو که عذر دانه و حال
 آنها فرموده علی بابا و مکر من لا یستفید بالقول و جسم با سر و عیون
 باری آیات ان صاحب شهور ابر و یکدیگر یکدیگر و کما به خود گشته
 که از این قبل کار در میان انبیا اتفاق افتاده و عصیت خود
 و عذر او و عالم علی شاه آنهارا عصیت شمرده و اولوی اجتناب را
 آن کار را که فرموده بارها عدالت با این حق مردم را این مشهور گرام
 میکند

۳۷۳

میکند بکشند آنچه را که غیر استند آنکه و اما الیه را جعفر و قاضی
 حیز من توفیقنا و لا حول ولا قرة الا بال و صلی الله علی محمد و آله الطاه

و لحنه علی اعدائهم اجمعین
 و قد تم ارسال المسمات
 بالاضاح فی عصر لوم
 الکتاب الرابع عشر
 و تم القدره علیهم

خبرش به تریب ابرام المشریقین جو اغفل ان مردم هم منی یک مانع و
 چهارده هم شعبان المظفر کمال قحطی و کما فون کیم
 ۳۳۳

۳۷۳

2V4

2VQ

۳۷۸

۳۷۵



۳۷۰

۳۷۹



۳۸۱

بہارِ طاعلی

